



نسخه الیافه

محتوای مسابقه فرهنگیان

پرتوی از زندگینامه حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



« امیر المؤمنین (علیه السلام) جزو شخصیتهای نادری است که ... نه فقط در میان شیعیان، بلکه در میان همه‌ی مسلمانان و بلکه در میان انسانهای آزاداندیش غیرمسلمان، محبوب بوده است. »
مقام معظم رهبری (مدظله العالی)



فهرست مطالب

| صفحه | عنوان |
|---|--|
| ۸..... | مقدمه |
| ۱۵..... | معصومان (علیهم السلام) بی همتا در آفرینش..... |
| ۱۷..... | چهره درخشان حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)..... |
| ۱۷..... | آخرین حجت در عهد فترت..... |
| ۱۹..... | دوران زندگی حضرت علی (علیه السلام)..... |
| بخش اول: از ولادت تا بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله) | |
| ۱۹..... | ولادت..... |
| ۲۳..... | نام علی (علیه السلام) برگرفته از اسم خدا..... |
| ۲۴..... | نام‌ها و القاب..... |
| ۲۴..... | تحت تربیت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)..... |
| ۲۵..... | امیرالمؤمنین (علیه السلام) در غار حراء..... |
| بخش دوم: از بعثت تا هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) | |
| ۲۶..... | افتخارات حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)..... |
| ۲۷..... | دلایل سبقت حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)..... |



۲۸..... حامی و جانسین پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)

۲۹..... لیلۃ المیت

بخش سوم: از هجرت تا درگذشت پیامبر (صلی الله علیه و آله)

۳۲..... حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) برادر پیامبر (صلی الله علیه و آله)

۳۳..... در جبهه‌های جنگ

۳۳..... الف / جنگ بدر

۳۵..... ب / جنگ احد

۳۷..... ج / جنگ احزاب (خندق)

۴۰..... د/ جنگ خیبر

۴۲..... واقعه غدیر خم

بخش چهارم: از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا آغاز خلافت حضرت (علیه السلام)

۵۲..... رحلت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله)

۵۳..... سکوت پر معنی

۵۳..... پیامبر (صلی الله علیه و آله) از ارتداد امت نگران بود

۵۶..... اتحاد مسلمانان

بخش پنجم: دوران خلافت

۵۹..... عدالت

۵۹..... نبرد در سه جبهه



- فضایل امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) ۶۱
- گفته ها درباره فضایل حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) ۶۲
- شجاعت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) ۶۸
- زهد امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) ۶۹
- دانش امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) ۶۹
- بردباری و صبر امیرالمؤمنین (علیه السلام) ۷۰
- فصاحت و بلاغت امیرالمؤمنین (علیه السلام) ۷۱
- معجزات و کرامات امیرالمؤمنین (علیه السلام) ۷۱
- شهادت مولای متقیان امیرمومنان علی (علیه السلام) ۷۶
- بازداری امام حسن (علیه السلام) از رفتن پدر به مسجد ۷۷
- امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در مسجد کوفه ۷۸
- مردم به گرد امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) ۷۹
- روایت عبدالله بن محمد از مسجد کوفه ۷۹
- طیبیان کوفه بر بالین امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) ۸۰
- آخرین وصیت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) ۸۱
- جریان شهادت به روایتی دیگر ۸۲
- خطبه امام حسن مجتبی (علیه السلام) بعد از شهادت پدر بزرگوارشان ۸۶
- یاران امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) ۸۷



۹۲..... دانشمندان شیعه و دفاع از ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

۹۴..... ۱۴ حدیث از دریای نور علوی.....

مروری بر زندگانی سید رضی (ره)

۹۷..... عصر طلایی تمدن اسلامی

۹۷..... زادگاه و خانواده

۹۸..... پدر

۹۹..... مادر

۱۰۰..... برادر.....

۱۰۱..... جایگاه علمی و اساتید

۱۰۱..... سعه صدر و آزاد اندیشی

۱۰۳..... دانش دوستی و شاگردپروری

۱۰۳..... تألیفات

نهج البلاغه

۱۰۵..... بخش های تشکیل دهنده نهج البلاغه.....

۱۰۶..... امتیازات نهج البلاغه.....



مقدمه

خدای رحمان ، جهان را آفرید تا مقدمه پیدایش انسان باشد و انسان را آفرید تا مسیر کمال را بپیماید و از دستورات خداوند پیروی کند، تا به سعادت مطلق نایل آید.

و از آنجا که او موجودی اجتماعی است در رفتار با هموعان خود ناگزیر از آشنایی با راه و قانون خدا می باشد و شناخت راه ، نیاز به راهنما دارد، زیرا از آنجا که ادراکات حسی و عقلی و تجربی انسان ها براساس محدودیت خاص خودشان است و پیوسته دچار اشتباهند، نمی توانند اجتماع را به آن هدف والا رهنمون گردند، پس ناگزیر نیاز بشریت به راهنما، حتمی می شود تا آن دعوتی را که خدا از بشر کرده ، طبق خواست خودش اجابت کرده باشد و در پرتو هدایتگری برگزیدگانش ، رنگ و بوی الهی به خود گرفته و به سوی رستگاری پیش برود.

راهنما وظیفه دارد امانت خدا را که بر دوش گرفته است آنگونه که شایسته است پیش برد و این ممکن نیست جز این که امین و معصوم باشد. همچنین باید گفت عصمت مختص انبیاء دین نیست چنانچه از آیه ۴۲ سوره آل عمران درباره حضرت مریم نیز عصمت برداشت می شود؛ که ترجمه آیه چنین است:

زمانی که ملائکه گفتند: ای مریم! همانا خدا تو را برگزیده و تو را پاکیزه قرار داده و تو را بر زن های جهانیان برتری داده است. پس عصمت برای امامان (علیهم السلام) قطعی است و آنها شایسته جانشینی رسول خدایند و انسان آزاد آفریده شده و حق پیروی از کسی جز خدا و رسول خدا و صاحبان امر را ندارند.^۱

اطاعت از خدا و رسول خدا و اولی الامر واجب است و باید از امر و نهی آنان در امور سیاسی ، عبادی و قضایی ، پیروی کرد^۲ اما اگر احتمال گناه در این ها داده شود، اطاعت از آنها جایز نیست زیرا امر به گناه و نهی از واجب، خلاف اطاعت الهی است و تناقض پیش می آید.

مقصود از بعثت و خلافت آنان هدایت مردم و سفارت الهی است که جز با عصمت ممکن نمی شود. اشتباه آنان باعث اشتباه امت است و با لغزش و اشتباه و فراموشی نمی توانند الگو و اسوه شوند.^۳ خلافت شایستگی های لازم

۱ - اشاره به آیه ۵۹ سوره نساء: أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ.

۲ - اشاره به آیه ۷ سوره حشر: وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ.

۳ - اشاره به آیه: لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ.



دارد که مهمترین آن، ویژگی (عصمت) است. اولی الامر تنها انسان های شایسته و برگزیدگان خدایند، آنان که از علوم غیبی برخوردارند، به سرچشمه وحی متصل اند، معصوم با ژرفای دین آشنایی داشته و مفسر قرآن می باشد. در منابع فراوان شیعه و اهل سنت نیز اولی الامر به اهل بیت تفسیر شده است.

به فرموده امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، حضرت موسی (علیه السلام) که پیامبر الهی بود، مامور شد عده ای را برای میقات پروردگارش برگزیند. هفتاد نفر را انتخاب کرد. آنان به حضرت موسی (علیه السلام) گفتند که خدا را به ما نشان بده^۴: **أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً**^۵. وقتی برگزیدگان موسای پیامبر چنین باشند، وای به آن وقتی که انسان های دیگر خلیفه را انتخاب کنند.

پس خدا برای سعادت دنیا و آخرت انسان، باید راهنما بفرستد و این راهنما باید معصوم باشد و انتخاب شخص معصوم با خداست.

آری خدا این نعمت را به بندگانش ارزانی داشته و حجت را تمام کرده است. مساله رسالت و جانشینی آن، موضوعی است که فقط باید به امر خدای تعالی انجام پذیرد و همان طور که خداوند فرموده: **اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ**^۶. خداوند آگاه تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد.

چون جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله) باید تمام صفات و ویژگی های پیامبر، جز وحی و تشریح، را دارا باشد و همانند او دارای مقام عصمت و ایمنی از خطا و گناه باشد تا بتواند ماموریت خویش را انجام دهد. بایستی که در پایان رسالت انتخاب جانشین و در واقع موضع گیری برای آینده تحقق پذیرد، که این امر تحقق پیدا کرده است؛ زیرا خداوند در قرآن کریم به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ^۷؛

ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت به تو نازل شده است به مردم برسان و اگر این پیام را نرسانی رسالت او را انجام نداده ای.

۴ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص: ۸۵.

۵ - نساء/ ۱۵۳.

۶ - انعام / سوره ۱۲۳.

۷ - مائده / ۶۷.



این خطاب به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) با لحن خاص و تاکید جدی نشان دهنده آن است که موضوع مهمی مطرح است و باید توجه مردم بر آن جلب گردد و جای هیچ گونه تردیدی نیست که این امر مهم، جز تعیین جانشین پیامبر و موضع گیری برای ادامه و به ثمر رسانیدن امر رسالت، چیز دیگری نبوده است.

در این فرمان مولی الموحدين، امام المتقين، حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیهما السلام) به خلافت و ولایت منصوب شده و تمام امانت های رسالت به آن بزرگوار، که صاحب ولایت است، سپرده شده، که باید شکر این نعمت را کرد و با جان و دل و با افتخار و در دنیا و آخرت گفت:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَائِمَّةِ الْمَعْصُومِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

در روز غدیر خم در اجتماع عظیم مردم، رسول گرامی اسلام حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله)، برای معرفی جانشین امر خلافت و امامت خطبه ای ایراد فرمود که در ضمن آن آمده است:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ پس هر کس که من مولا و رهبر و سرپرست او هستم، علی مولا و سرپرست و رهبر او است.

پس از آن سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد: خداوندا! دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار، محبوب بدار آن کس که او را دوست دارد و مبعوض بدار آن کس که او را مبعوض شمارد، یارانش را یاری کن و آنان را که یاریش نکنند از یاری خویش محروم ساز و حق را همراه او بدار و او را از حق جدا مکن.^۸

شرح کامل این خطبه معروف در تفاسیر هم آمده است که بعد از ایراد آن، امین وحی الهی نازل شد و بر پیامبر این آیه را خواند: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا؛^۹ امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین جاودان شما پذیرفتم. کوتاه سخن آنکه امر خلافت و مقام ولایت در روز غدیر خم پایه گذاری شد و در واقع جایگاه رسالت و علوم اسرار نبوت به حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و بعد از آن به یازده فرزندش (علیه السلام) سپرده شد، که یکی پس از دیگری در دوران زمامداری، ماموریت خود را انجام دادند تا به امر حق تعالی آخرین مرحله آن به دست حضرت

۸ - به جلد اول کتاب الغدير مراجعه شود.

۹ - مائده ۳/.



مهدی ، صاحب الامر، امام زمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) طی می شود تا رسالتی را که نبی اکرم عهده دار بوده است به نتیجه نهایی برساند و مصداق: **لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ** آشکار گردد.^{۱۱}

پیامبران الهی و امامان معصوم سفیران بی واسطه و باواسطه خداوند می باشند، در مورد شایستگی اهل بیت برای پیشوایی انسان ها به برخی از دلایل وارده در منابع شیعه و اهل سنت از قرآن و حدیث اشاره می کنیم .

- آیات:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ^{۱۲}
يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ؛^{۱۳}
إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً^{۱۴}
قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى^{۱۵}

- روایات:

سلمان فارسی به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عرض کرد: وصی شما کیست ؟ حضرت فرمودند: وصی برادرم موسی چه کسی بود؟

سلمان عرض کرد: یوشع بن نون. حضرت فرمودند: پس وصی و وارث و آنکه به دین من حکم می کند و به وعده هایم عمل می نماید علی بن ابی طالب است.^{۱۶}

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: **لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ وَ وَارِثٌ وَ إِنْ وَصِيٌّ وَ وَارِثِي عَلِيٌّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ**؛^{۱۷} برای هر پیامبری وصی و وارثی است و همانا وصی و وارث من علی بن ابی طالب است.

۱۰ - فتح / ۲۸.

۱۱ - مقام ولایت در شرح زیارت جامعه کبیره ، ص : ۳۰.

۱۲ - مائده / ۵۷.

۱۳ - مائده / ۶۷.

۱۴ - احزاب / ۳۳.

۱۵ - شوری / ۳۳.

۱۶ - مسند احمد، ج ۴، ص : ۲۸۲.

۱۷ - کتاب ابن مغزلی.



سعادت و نجات و هدایت با پیروی اهل بیت ممکن است؛ در روایت زیر تشبیه خیلی گویا می باشد، کسی که سوار بر کشتی ولایت شود ناگزیر در ساحل نجات لنگر می اندازد و کسی که از آنان روی گرداند هلاکت و تباهی در دین پیدا می کند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ مِصْبَاحٌ هُدًى وَ سَفِينَةٌ نَجَاةٌ»^{۱۸} همانا حسین (علیه السلام) چراغ هدایت و کشتی نجات است.

یعنی انسان در پرتو نور ولایت، به رستگاری می رسد؛ بلکه وجود جهان وابسته به حضرات معصومین (علیهم السلام) است چنان که در روایت آمده که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ لَسَاخَتْ»؛^{۱۹} اگر حجت الهی بر روی زمین نباشد زمین اهل خودش را می بلعد.

زیرا پیامبر اسلام و خاندان معصومش علت ایجاد خلقت اند و هستی به خاطر مقام شامخ آنان استوار گشته است. مضمون حدیث قدسی هم این است که خداوند به رسولش می فرماید:

«يَا أَحْمَدُ! لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ، وَ لَوْلَا عَلِيٌّ لَمَا خَلَقْتُكَ، وَ لَوْلَا فَاطِمَةُ لَمَا خَلَقْتُكُمْ جَمِيعًا»؛^{۲۰} ای احمد! اگر

تو نبودى، جهان را نمى آفریدم و اگر علی نبود، تو را، و اگر فاطمه نبود، همه شما را پدید نمى آوردم؟

حضرت علی (علیه السلام) نفس پیامبر و جان او و جانشین او است، اگر این جانشین شایسته برای رسول خدا پیدا نمی شد، برنامه های او به هدر می رفت پس خلقت او هم بی معنا می شود. و اگر رسول خدا و علی مرتضی آفریده نمی شدند ولی حضرت فاطمه (سلام الله علیها) نمی بود باز هدف از آفرینش ناقص می ماند.

اطاعت خدا و هدایت مردم با اطاعت از فرزندان رسول خدا ممکن است و اگر حضرت زهرا (سلام الله علیها) نبود امام حسن مجتبی (علیه السلام) آن مظهر حلم و بردباری و امام حسین (علیه السلام)، عصاره ارزش های والای ایزدی و فرزندان او نبودند.

پرچم توحید به وجود این گوهرهای الهی استوار است.

حضرت امام رضا (علیه السلام) در حدیثی معروف به سلسله الذهب نقل کرده که خداوند می فرماید:

۱۸ - عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۵۹ - ۶۴.

۱۹ - اصول کافی، ج ۱، ص: ۱۷۹، حدیث ۱۰؛ نیز حدیث ۱۱ و ۱۲ و ۱۳.

۲۰ - فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفى، ص: ۹، به نقل از: الجنة العاصمة، ص: ۱۴۸.



«كَلِمَةٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ حِصْنِي وَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي» سپس فرمود:

بِشُرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا ؛ ولایت شرط اصلی توحید و رستگاری است.^{۲۱}

آیا رواست که ما شایستگان و صاحبان حق و ولایت یعنی اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) را رها کرده و سراغ نالایقان و ناهلان برویم؟

نهج البلاغه امیرالمؤمنین (علیه السلام)، صحیفه سجادیه و رساله حقوق امام سجاد (علیه السلام) سند گویای حقانیت شیعه می باشد.

امام باقر (علیه السلام) شکافنده علوم بود، امام صادق (علیه السلام) دانشگاه بزرگ علمی را تشکیل داد، امام کاظم (علیه السلام) مظهر ترویج دین و مجسمه استقامت بود.

مناظرات امام جواد (علیه السلام)، با آن سن کم، ثابت کرد که اهل بیت از علم الهی بهره مندند. امام هادی (علیه السلام) پرچم دار تشیع راستین بود. امام عسکری (علیه السلام) عهده دار وظیفه سنگین حفظ امانت الهی بود که اکنون به وجود حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) جهان پا برجاست و همه از هدایت مستقیم و غیرمستقیم او بهره می برند.

غاصبان چه مایه علمی از خود به جای گذاشته اند؟ چه برجستگی اخلاقی دارند؟ به اندوخته های آنها بنگرید آیا اینها برای بی کفایتی آنان بس نیست؟ تمام ایمان در حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) متبلور است، آنجا که ضربه او به عمروبن عبدود دین خدا را زندگی دوباره بخشید؛ **بَرَزَ الْإِيمَانَ كُلَّهُ إِلَى الشَّرِكِ كُلَّهُ**^{۲۲} و عبور از پل صراط جز به ولایت علی بن ابی طالب (علیهما السلام) میسر نیست.^{۲۳} و فرموده اند: **إِنَّ الصِّرَاطَ هُوَ مُحَمَّدٌ وَ آلِ مُحَمَّدٍ**^{۲۴} صراط و راه راست همانا محمد و آل محمد (علیهم السلام) است.

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: **«أَثْبَتُكُمْ عَلَى الصِّرَاطِ أَشَدُّكُمْ حُبًّا لِي وَ لِأَهْلِ بَيْتِي**؛^{۲۵} باثبات ترین شما در قدم برداشتن و عبور از صراط آخرت، شدیدترین شما در دوستی و محبت اهل بیت من است.

۲۱ - بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۳۳، حدیث ۴. (کشف الغمّة، ج ۲، ص ۳۰۸)

۲۲ - همان، ج ۲، ص ۲۷۳، حدیث ۲۷.

۲۳ - همان، ج ۲۴، ص: ۱۱، حدیث ۳

۲۴ - همان، ج ۲۴، ص: ۱۳، حدیث ۷.

۲۵ - همان، ج ۸، ص: ۶۹، حدیث ۱۶.



و فرمود: لِكُلِّ شَيْءٍ جَوَازٌ وَ جَوَازُ الصَّرَاطِ حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام)؛^{۲۶} برای هر چیز اجازه ای است و دوستی و محبت حضرت امیرالمؤمنین علی (عليه السلام) اجازه عبور از پل صراط است.

و امام صادق (عليه السلام) فرموده است: النَّاسُ يَمُرُّونَ عَلَى الصَّرَاطِ طَبَقَاتٍ وَ الصَّرَاطُ أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَ مِنْ حَدِّ السَّيْفِ؛^{۲۷} مردم به شیوه های مختلف از پل صراط عبور می کنند و صراط از موی باریکتر و از شمشیر برنده تر است.

شاید این حدیث اشاره به آن باشد که حفظ ولایت و محبت امیرالمؤمنین علی (عليه السلام) سخت و دشوار است. رسول خدا بین قرآن و عترت ملازمه قایل است^{۲۸} زیرا آنان مفسر قرآن بلکه قرآن ناطق و گویا هستند. در زیارت جامعه آمده: هر کس به آنها چنگ زند به خدا چنگ زده و کسی که از اطاعت آنان شانه خالی کند اطاعت خدا را زیر پا گذاشته است.

اینان درهای ایمان و امانت داران خدایند. پیشوایان هدایتگر و حجت های خدا بر اهل زمین می باشند، حامل کتاب خدا، حافظ سر او و اوصیای پیامبر خدا هستند؛ وَأَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَيْمَةَ الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ الْمُعْصُمُونَ. وای به حال مسلمانی که مسیر اطاعت از غاصبان راه، که ناشی از هوای نفس و امیال شیطانی است، بپیماید و در نتیجه از سرچشمه پرفیض ولایت و اطاعت از خدا و عقل دور شود.

از جهان دو بانگ می آید به ضد تا کدامین را تو باشی مستعد

حق و صاحبان حق همیشه مظلوم بوده اند و این زمان که عصر ارتباطات است و ماهواره ها، مطبوعات، کتب ضاله، سایت های اینترنتی و سایر وسایل ارتباط جمعی در اختیار همه مردم است و تبلیغات ضدشیعیه گسترش پیدا کرده است، لازم است که ما از این ابزارها در راه گسترش مکتب تشیع استفاده بهینه کنیم؛ ولی متأسفانه بی تفاوتی جامعه شیعه را دربر گرفته است و مخالفان شیعه، مخصوصاً وهابیون با پول و تبلیغات وسیع و استفاده از ابزارهای موجود، جوانان این مرز و بوم، بلکه مسلمان های آسیای میانه، آفریقا، اروپا، افغانستان و پاکستان و... را به طرف خود می کشانند و چهره زشتی از اسلام حقیقی به نمایش می گذارند.

۲۶ - بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۲۰۲.

۲۷ - همان، ج ۸، ص: ۶۴، حدیث ۱۰.

۲۸ - حدیث ثقلین: کنز العمال، ج ۱، ص ۱۸۵؛ تذکره الخلوص، ص ۳۳۳؛ سنن، ج ۲، ص ۴۲۸.



مبلغان دین که بر کرسی پیامبر تکیه زده اند باید در راستای رسالت تبلیغی خود آنچه در توان دارند در گسترش مکتب اهل بیت و خنثی کردن تلاش های بی وقفه دشمنان آنها تلاش کنند.

امیدواریم که خداوند کریم در دنیا ما را از دوستان و شیعیان چهارده معصوم (علیهم السلام) قرار دهد و در آخرت از شفاعت آن بزرگواران بهره مند فرماید و از جمله کسانی باشیم که هرگز، حتی یک لحظه، از حدیث شریف نبوی «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابِ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلِ بَيْتِي. مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا»^{۲۹} جدا نفرماید.

بار الها معرفت خود و پیامبر گرامی و خاندان بزرگوار او را نصیب ما بگردان!
 بار الها به حق چهارده معصوم و مقربان در گاهت ما را قدردان نعمت ولایت آل محمد (علیهم السلام) قرار بده!
 اللَّهُمَّ أَحِينَا حَيَاتِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أُمَّتِنَا مَمَاتِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.

معصومان (علیهم السلام) بی همتا در آفرینش

معصومان چهارده تن هستند: سیزده مرد نمونه هستی و یک زن نمونه و بی همتا در آفرینش، که خداوند متعال آنان را از میان دیگر مخلوقات خویش به عنوان راهنما، رهبر و اسوه برگزیده و این معصومان (علیهم السلام) عبارتند از:

- ۱- پیامبر خدا، سرور پیامبران و بهترین انسان آفرینش و هستی، حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) که درود خدا بر او و خاندانش باد.
- ۲- حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها)، دختر پیامبر و همسر وصی او و مادر امامان پاک که درود خدا بر آنان باد
- ۳- امام المتقین، علی بن ابی طالب، امیرالمؤمنین (علیه السلام).
- ۴- امام حسن بن علی المجتبی (علیه السلام).
- ۵- امام حسین بن علی (علیه السلام) که در کربلا به شهادت رسید.
- ۶- امام علی بن الحسین زین العابدین (علیه السلام).

۲۹ - به راستی که در میان شما دو چیز گرانبها و پرارزش می گذارم: کتاب خدا (یعنی قرآن) و عترتم (یعنی اهل بیت) و همانا این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا این که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند؛ تا زمانی که به آنان چنگ بزنید هرگز گمراه نخواهید شد. غایة المرام، ص ۱۱ و ص ۲۱۷؛ فحاحات الابرار فی خلاصة عبقات الانوار، ص ۱۱۹؛ عبقات الانوار، ج ۱ چاپ اول. مجموع راویان این روایت از قرن دوم تا آخر قرن سیزدهم ۱۸۶ نفر می باشند.



- ۷- امام محمد بن علی الباقر (علیه السلام).
- ۸- امام جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام).
- ۹- امام موسی بن جعفر (علیه السلام).
- ۱۰- امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام).
- ۱۱- امام محمد بن علی الجواد (علیه السلام).
- ۱۲- امام علی بن محمد الهادی (علیه السلام).
- ۱۳- امام حسن بن علی العسکری (علیه السلام).
- ۱۴- امام مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف).

این چهارده معصوم (علیهم السلام) برگزیدگان خداوند متعال از میان تمامی آفریدگان هستند. اینان قله های بلند فضیلت و تقویند. راهنمایانی هستند که هیچ فردی از آفریدگان را یارای رقابت و پیشی گرفتن در علم و دانش و تقوی و عصمت و شجاعت و حلم و بردباری و کیاست و بزرگواری با آنان نیست. کسانی هستند که به انسان و فرشتگان، پرستش خداوند متعال را آموختند. آنها کسانی هستند که پس از تسبیح ایشان فرشتگان تسبیح گفتند و پس از تهلیل ایشان لا اله الا الله گفتند و پس از تکبیر ایشان فرشتگان به تکبیر پرداختند.^{۳۰}

معصومانی هستند که خداوند ایشان را از هر لغزش و اشتباه، نسیان و فراموشی، خطا و نادرستی پاک و دور نگاه داشته است. اینان پاکان، پاکیزگان و پاکدامنان و نیز تربیت شدگان و وارستگان می باشند.

بهترین دلیل ادعای ما بر عصمت و پاکی آنان از همه رجس ها و پلیدی های ظاهری و باطنی آیه کریمه تطهیر است: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً؛**^{۳۱} جز این نیست که خداوند

اراده نموده تا پلیدی را از شما اهل بیت دور نماید و شما را به تمام معنی پاکیزه نگه دارد.

با دقت در زیارت های مخصوصی که از اهل بیت (علیهم السلام) روایت شده، درمی یابیم که به حق مدرسه ای دارای تمامی کمالات انسانی است، به طوری که چیزی از آن پوشیده نیست و هیچ فضیلتی را فروگذار نکرده، مگر این که آن را در ضمن تعبیرات عقلانی و عاطفی در درجه بالاتری بیان کرده است. انواع پاکیزگی های جسمی و

۳۰- بحارالانوار، ج ۲۵، ص: ۱ و ۲ و ص ۳، حدیث ۵ و ص ۲۴، حدیث ۴۱.

۳۱- احزاب / ۳۳.



روحی ، اجتماعی ، تربیتی ، خانوادگی در زیارت هایی که برای ایشان نقل شده آورده است ، از جمله سخن های نیکویی که در زیارت امام حسین (علیه السلام) وارد شده عبارت ذیل است و این خود یکی از بهترین دلایل محکم الهی است که از زبان بزرگان دین به ما درس داده شده است: **أَشْهَدُ أَنَّكَ طَهْرٌ طَاهِرٌ مُطَهَّرٌ مِنْ طَهْرٍ طَاهِرٍ مُطَهَّرٍ طَهْرَتْ وَطَهْرَتْ بِكَ الْبِلَادُ وَطَهْرَتْ أَرْضُ أَنْتَ بِهَا وَطَهْرَ حَرَمُكَ؛** گواهی می دهم که تو عین پاکی هستی. پاک و پاکیزه ای از صلب شخص پاک و پاکیزه ای. تو پاک هستی و شهرها نیز از تو پاکیزه شدند و زمینی که تو بر روی آن هستی پاکیزه شد و حرم تو نیز پاک است.

خلاصه آنکه خاندان عصمت و طهارت ، معدن پاکی و پاکیزگی هستند و باید گفت خانه اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) مدرسه پاکی هاست.

چهره درخشان حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

خلاصه ای از زندگانی حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) جهت مطالعه شما همکاران ارجمند و استفاده در زندگی خود و تعلیم به دانش آموزان عزیز تقدیم می گردد. بر اساس نوشته مورخان ، حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در روز جمعه، سیزدهم رجب سال ۲۴ قبل از هجرت و سی سال پس از واقعه عام الفیل در درون کعبه معظمه تولد یافت.

پدر آن حضرت، ابوطالب فرزند عبدالمطلب ، فرزند هاشم و مادرش فاطمه بنت اسد فرزند هاشم بود.

آخرین حجت در عهد فترت

علامه مجلسی می فرماید: شیعیان درباره حضرت ابوطالب (رض) اجماع کرده اند که وی در آغاز بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به وی ایمان آورد، هرگز بتی را نپرستید؛ بلکه از اوصیای حضرت ابراهیم (علیه السلام) بود.

شیخ صدوق می فرماید: روایت شده که عبدالمطلب حجت بود و ابو طالب وصی او بود.

علامه امینی می نویسد که از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پرسیدند: «آخرین وصی پیش از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

چه کسی بود؟» فرمود: «پدرم». اصبح بن نباته گوید که از امیرمؤمنان (علیه السلام) شنیدم: «پدرم» (ابو طالب و نیاکانم:

عبدالمطلب، هاشم و عبد مناف، هرگز بت نپرستیدند).



گفته شد: «پس چه چیزی را می پرستیدند؟»

فرمود: «كَانُوا يُصَلُّونَ إِلَى الْبَيْتِ، عَلَى دِينِ إِبْرَاهِيمَ» (علیه السلام)، «مَتَمَسِّكِينَ بِهِ؛ بِه سَوَى كَعْبَةِ نَمَازِ مِی خَوَانَدَنَد، بِر دِینِ حَضْرَتِ اِبْرَاهِیْمِ (علیه السلام) وَ مَتَمَسِّكَ بِه آن بُوَدَنَد.»

از امام کاظم (علیه السلام) پرسیدند: «آیا حضرت ابو طالب بر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز حجت بود؟»

فرمود: «لَا، وَ لَكِنَّهُ كَانَ مُسْتَوْدَعًا لِلْوَصَايَا، فَدَفَعَهَا إِلَيْهِ؛ نَه، بَلَكِه اَمَانَتِدَارِ وَصَايَا بُوَد، پَس آنهَ رَا بِه آن حَضْرَتِ تَسْلِیْمِ كَرْد.»

علامه مجلسی در شرح این حدیث شریف می فرماید: منظور از «وصایا» کتابهای پیامبران، عصای حضرت موسی (علیه السلام)، انگشتری حضرت سلیمان (علیه السلام) و امثال آنهاست.

حضرت ابوطالب (علیه السلام) فصل مفصلی در مدح پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سخن گفته، در پایان می افزاید: «وَلَقَدْ

كَانَ أَبِي يَقْرَأُ الْكُتُبَ جَمِيعًا، وَلَقَدْ قَالَ: إِنَّ مِنْ صُلَيْبِي لَنَبِيًّا وَلَوْ دَدْتُ أَنِّي أَدْرَكْتُ ذَلِكَ الزَّمَانَ فَأَمَنْتُ

بِهِ، فَمَنْ أَدْرَكَهُ مِنْ وُلْدِي فَلْيُؤْمِنْ بِهِ؛ پَدْرَم (عَبْدِ الْمَطْلَبِ) هَمِه كِتَابِهَآ (آسْمَانِی) رَا مِی خَوَانَد وَ مِی كَفْت كه پِیامبَرِی از صَلْبِ مَن خَوَاهَد بُوَد. چَقْدَرِ مَشْتاقِم كه زَمَانِ او رَا دَرَكِ كَنَم، پَس بِه او اِیْمَانِ آوَرَم، هَر كَسِ از فَرْزَنْدَانِمِ او رَا دَرَكِ كَنَد، حَتْمَا بِه او اِیْمَانِ بِیَاوَرَد.»

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ۲۰ سال بیشتر سن نداشت که ابو طالب (علیه السلام) فرمود: «وَلَقَدْ أَنْبَأَنِي أَبِي: عَبْدُ

الْمُطَلَّبِ بِأَنَّهُ النَّبِيُّ الْمُبْعُوثُ، وَأَمَرَنِي أَنْ أَسْتَرَّ ذَلِكَ لِئَلَّا يَغْرِيَ بِهِ الْأَعْدَاءُ؛ پَدْرَمِ عَبْدِ الْمَطْلَبِ (رَه) بِه مَن خَبِرِ

داده بود که او همان پیامبری است که مبعوث خواهد شد، و به من امر فرمود که آن را پوشیده بدارم تا به این سبب، دشمنان، علیه او شورش نکنند.»

حضرت ابوطالب (علیه السلام) در فرازی از خطبه عقد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با خدیجه کبری (علیها السلام) فرمود:

«وَهُوَ وَاللَّهِ بَعْدَ هَذَا لَهُ نَبَأٌ عَظِيمٌ وَخَطَرٌ جَلِيلٌ؛ بِه خُدا سُوگَنَدِ بَعْدِ از اِینِ بَرایِ او [بِرادرزاده مَن]، خَبِرِ بَزْرَكِ

وَ جَايگاهِ بَسِیَارِ رَفِیْعِی هَسْت.»



گذشته از بیان صریح امیر مؤمنان (علیه السلام)، پیشگوییهای صریحی که از حضرت ابو طالب و حضرت عبدالمطلب نقل کردیم، دلیل روشنی بر این است که آنها مقام وصایت را داشتند و از منطق وحی بهره برده بودند که این گونه با قاطعیت از رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خبر می دادند.

براین اساس آن حضرت از دو طرف هاشمی است. حضرت ابوطالب دوازدهمین وصی حضرت عیسی (علیه السلام) بود.

دوران زندگی حضرت علی (علیه السلام)

مجموع عمر ۶۳ ساله حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را می توان به پنج بخش تقسیم نمود:

- ۱- از ولادت تا بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله)
- ۲- از بعثت تا هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله)
- ۳- از هجرت تا رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله)
- ۴- از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا آغاز خلافت حضرت (علیه السلام)
- ۵- دوران خلافت.

بخش اول: از ولادت تا بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله)

این دوره از زندگی حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) ده سال از عمر مبارک آن حضرت را شامل می شود زیرا زمانی که حضرت دیده به جهان گشود. سی سال از عمر پیامبر خدا گذشته بود و پیامبر در چهل سالگی به رسالت مبعوث گردید.^{۳۲}

ولادت

جابر بن عبدالله انصاری از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) روایت کرده است:

از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) درباره ولادت با سعادت حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) پرسیدم: فرمود: آه، آه، از بهترین کسی که پس از من متولد شده است و سنت حضرت مسیح (علیه السلام) در او جاری خواهد شد پرسیدی. همانا خداوند متعال من و علی را پانصد هزار سال پیش از آفرینش خلایق از یک نور آفرید و ما در عالم

۳۲ - جنات الخلود. الجدول السابع.



ملکوت حی لایموت را تسبیح و تقدیس می کردیم هنگام آفرینش آدم ما را در صلب او قرار داد من در سمت راست او و علی در سمت چپ او آنگاه ما را از صلب آدم به اصلاب پاک و ارحام پاکیزه نقل داد و مرا از صلب پاکی خارج ساخت که عبدالله بود و در بهترین رحم قرار داد که رحم آمنه بود. و علی را از صلب طاهری خارج ساخت که ابوطالب بود و در بهترین رحم قرار داد که رحم فاطمه بنت اسد بود.

سپس فرمود: ای جابرا! پیش از آنکه علی در شکم مادرش قرار گیرد، در آن زمان راهبی به نام «مثم بن رعیبا» بود که در عبادت و زهد شهره آفاق بود و صد و نود سال خدا را صادقانه و خالصانه عبادت کرده بود، بدون این که برای خود حاجتی خواسته باشد.

روزی از پروردگار خود خواست که دوستی از دوستان خود را به او نشان دهد. خدای متعال نیز ابوطالب را نزد او فرستاد. هنگامی که مثم ابوطالب را دید و انوار بزرگی را در پیشانی او مشاهده نمود برخاست و سر او را بوسید و در جلوی خود نشانید و گفت: تو کیستی خدا تو را رحمت کند!

ابوطالب فرمود: مردی از اهالی تهامه.

پرسید: از کدام شهر تهامه؟

ابوطالب فرمود: از مکه.

پرسید: از کدام قبیله؟

ابوطالب فرمود: از فرزندان عبدمناف.

پرسید: از کدام تیره عبدمناف؟

فرمود: از فرزندان هاشم.

همین که راهب این نسبت شریف را شنید، برجست و بار دیگر سر آن سرور را بوسید و گفت: سپاس خدایی را که خواسته مرا اجابت فرمود و مرا از دنیا نبرد تا دوستی از دوستان خود را به من نشان داد، آنگاه گفت: بشارت باد تو را که خدا درباره تو به من بشارتی الهام کرده است.

ابوطالب فرمود: چه بشارتی؟

مثم گفت: فرزندی از صلب تو بیرون خواهد آمد که ولی خدا و پیشوای متقیان و وصی رسول پروردگار جهانیان خواهد بود. هنگامی که آن فرزند را دریابی سلام مرا به او برسان و بگو که مثم به تو سلام می رساند و به یگانگی



خدا گواهی می دهد و او شریکی ندارد و گواهی می دهد که محمد (صلی الله علیه و آله) بنده و فرستاد اوست و تو وصی او هستی و نبوت با محمد (صلی الله علیه و آله) پایان می پذیرد و وصیت با تو!

با شنیدن این بشارت ، قطرات اشک از چشمان ابوطالب جاری شد و فرمود: آن فرزند نامش چیست ؟
گفت : علی (علیه السلام).

فرمود: درستی سخنانت را فقط با برهان و دلیلی آشکار می پذیرم.

مشرم گفت : چه می خواهی تا اکنون از درگاه خداوند متعال بخواهم و تو را به راستی و سخنان پی ببری ؟
فرمود: اکنون غذایی بهشتی می خواهم.

راهب به دعا مشغول شد هنوز دعای او تمام نشده بود که ظرفی از رطب و انار و انگور بهشتی مهیا گردید. ابوطالب اناری برداشت و شاد و خندان برخاست و به منزل خود بازگشت . انار را تناول نمود و خدای متعال از همان انار، آبی در صلب او آفرید و فاطمه به علی بن ابی طالب (علیه السلام) حامله شد. هنگامی که آن نطفه مبارک در رحم فاطمه جای گرفت از شکوه آن حضرت ، زمین به حرکت آمد و چند روز می لرزید. از این رو قریش پریشان شدند و گفتند: برخیزید تا بت ها را به بالای کوه ابوقیس بیریم و از بت ها بخواهیم تا شاید این زلزله برطرف گردد.

بت ها را به بالای کوه بردند، اما زلزله شدیدتر شد و سنگ های کوه از جای خود کنده شد و کوه از هم پاشید و بت ها واژگون شدند. آنان از مشاهده این حالت حیران گشتند و گفتند: خلاصی از این بلا ممکن نیست. در همین حال ابوطالب به بالای کوه رفت ، بدون این که از آن وضعیت هراسی داشته باشد، سپس فرمود: ای مردم! همانا خدا امشب موجود مبارکی آفریده است که اگر از او اطاعت نکنید و به ولایت او اقرار ننمایید و به امامت او گواهی ندهید هرگز این زلزله آرام نخواهد گرفت و خانه ای هم باقی نخواهد ماند.

قریش گفتند: ای ابوطالب ! گفته تو را اطاعت می کنیم.

آنگاه ابوطالب به گریه افتاد و دست به سوی آسمان برد و عرض کرد: ای خدای من و ای سرور من ! به حق ملت محمد (صلی الله علیه و آله) که پسندیده است و طریقه علی (علیه السلام) که بلندمرتبه است و طریقه فاطمه (سلام الله علیها) که روشن و نورانی است ، از تو مسألت می کنم که به رأفت و رحمت بر مکیان تفضل فرما.

پیامبر آنگاه فرمود: شب ولادت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) روشنی پرفروغی در آسمان ظاهر شد و نور ستاره ها دوچندان گردید.



قریش از دیدن این امور شگفت زده شدند و گفتند: در آسمان حادثه غریبی واقع شده است. ابوطالب از خانه بیرون آمد و در کوچه و بازار می گشت و با صدای رسا می فرمود: ای مردم! حجت خدا تمام شد. مردم با دیدن ابوطالب پرسیدند: این چه نورهایی است که در آسمان می بینیم؟ ابوطالب گفت: بشارت بر شما که امشب دوستی از دوستان خدا ظاهر گشت که خدا خصلت های خیر را در او کامل خواهد کرد و اوصیای پیامبران را به او پایان خواهد داد. او پیشوای پرهیزکاران است، یاریگر دین خدای جهانیان است، وصی پیامبران است، پیشوای هدایت و ستاره آسمان بزرگی و کلید علم و حکمت و مایه تباهی شرک و شبهات است. ابوطالب پیوسته این سخنان را بیان می کرد تا صبح شد و پس از آن چهل روز از قوم خود پنهان گردید. جابر پرسید: ای رسول خدا به کجا رفت؟

حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمود: در پی مثرم رفت. او در کوه لگام وفات یافته بود. ای جابر! این سخن را از غیراهلش پنهان دار زیرا از اسرار پنهان و گنج های دانش خدای متعال است؛ مثرم به ابوطالب گفته بود: اگر می خواهی مرا پیدا کنی به غار لگام بیا که مرا زنده یا مرده خواهی یافت.

ابوطالب به سوی آن غار رفت و داخل شد و مثرم را مرده یافت، در حالی که در جامه ای پیچیده رو به قبله خوابیده بود و دو مار سیاه و سفید در کنار او بودند که نمی گذاشتند آسیبی از جانوری به بدن او برسد و از او محافظت می کردند. مارها با دیدن ابوطالب پنهان شدند و ابوطالب به نزدیکی مثرم رفت و فرمود: **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ** خدای متعال با قدرت کامل خود مثرم را زنده گردانید و او برخاست و دست بر روی خود کشید و گفت: **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ** (صلی الله علیه و آله)، **أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ وَالْإِمَامَ بَعْدَ نَبِيِّ اللَّهِ**.

آنگاه ابوطالب فرمود: مژده باد که علی متولد شد.^{۳۳}

تاریخ نگاران گفته اند که فاطمه بنت اسد در حالی که روزهای آخر بارداری را می گذراند روزی برای طواف کعبه وارد مسجدالحرام شد و کعبه را طواف نمود. در همین حال درد زایمان او را غافلگیر کرد و احساس کرد توان بازگشت ندارد. کنار کعبه ایستاد و با خدا چنین راز و نیاز کرد: خدایا! من به تو و آنچه از پیامبران و کتب

۳۳ - روضة الواعظین، ص ۷۷؛ جلاء العیون، ص ۲۹۴.



آنها از سوی تو آمده است ایمان دارم و سخن جدم ، ابراهیم خلیل (علیه السلام) را تصدیق می کنم و اوست که این «بیت عتیق» را بنا نهاده است . خدایا به حق آنکه این خانه را ساخته و به حق فرزندی که در شکم دارم ، ولادت او را بر من آسان گردان!

ناگاه دیوار کعبه شکافته شد و فاطمه داخل خانه کعبه شد. فاطمه سه روز در اندرون کعبه ماند. در روز چهارم ، کعبه از آنجایی که شکافته شده بود باز شد و فاطمه بنت اسد در حالی که **أَسَدِ اللَّهِ الْغَالِبِ** علی بن ابی طالب را در بغل داشت خارج شد.^{۳۴}

چنین افتخاری در طول تاریخ برای هیچ کس رخ نداده ، نه بعد از علی و نه قبل از او .
ابن صباغ مالکی که از اهل تسنن است در این باره می گوید: پیش از علی (علیه السلام) هیچ کس در کعبه تولد نیافت و این فضیلتی است که خدای متعال به علی (علیه السلام) اختصاص داد تا مردم مرتبه بلند او را بشناسند.^{۳۵}

از حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) پرسیدند: تو برتری یا عیسی بن مریم؟
حضرت فرمود: مادر عیسی (علیه السلام) در بیت المقدس بود، چون هنگام ولادت عیسی فرا رسید مریم ندایی شنید:
«بیرون شو که اینجا عبادتگاه است» ، اما مادر من ، فاطمه بنت اسد، هنگامی که ولادت من نزدیک شد، در حرم خدا بود، دیوار کعبه شکافته شد و من در کعبه متولد شدم . و هیچ کس دارای چنین فضیلتی نیست ، نه پیش از من و نه پس از من.^{۳۶}

نام علی (علیه السلام) برگرفته از اسم خدا

پس از گذشت سه روز فاطمه از همان قسمتی که وارد خانه شده بود خارج شد و فرزندش را که در آغوش گرفته بود به همسرش ابوطالب داد . ابوطالب نوزاد را گرفت و به سینه خود چسبانید و به درگاه خداوند چنین عرضه کرد: ای پروردگار صاحب شب تاریک ! و ماه روشن ! از حکم نافذ خود اسم این کودک را برای ما آشکار ساز . در این هنگام هاتفی نداد کرد: شما دو نفر اختصاص یافتید به فرزند پاکیزه ، برگزیده و پسندیده ، پس نام او علی است و علی برگرفته از نام خداوند «علی اعلی» است.^{۳۷}

۳۴ - علل الشرایع ، ص ۱۳۵؛ معانی الاخبار، ص ۶۲؛ امالی صدوق ، ص ۱۱۴ .

۳۵ - الفصول المهمة ، ابن صباغ ، ص ۱۲ .

۳۶ - انوار نعمانیه ، ج ۴، ص ۲۷ .

۳۷ - ینابیع المودة ، باب ۵۶، ص ۲۵۵ .



نام‌ها و القاب

آن حضرت دارای هزار نام است؛^{۳۸} خوارزمی بیش از ۲۲۰ نام ذکر نموده است و صاحب «الانوار» می نویسد: در قرآن ۳۰۰ نام برای حضرت آمده است، حیدر کرار، اسدالله، مرتضی، اخ رسول الله، امیرالمؤمنین از القاب آن حضرت به شمار می رود و امیرالمؤمنین مشهورترین لقب آن حضرت است که اطلاق آن بر هیچ کس جایز نیست.

کنیه آن حضرت «ابوالحسن و ابوتراب» است. ابوطالب سه پسر دیگر داشت که همگی از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بزرگتر بودند: طالب، عقیل، جعفر و علی چهارمین پسر او بود.^{۳۹}

تحت تربیت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)

در عربستان قحطی مرگباری پدید آمد و خانواده پرشمار ابوطالب^(ر) را به تنگدستی کشاند. حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) به عموی خود، عباس بن عبدالمطلب، که توانگر و دارا بود فرمود: برادرت ابوطالب عیالمند است، سزاوار است در این زمان باری از دوش او برداریم، هر یک از ما یکی از پسران او را به خانه خود ببریم و امور زندگی را اندکی بر ابوطالب آسان گردانیم. عباس، جعفر را به خانه خود برد و حمزه عموی دیگر پیامبر، طالب را و پیامبر، حضرت علی (علیه السلام) را با خود به خانه برد. ^{۴۰} پیامبر (صلی الله علیه و آله) پس از گرفتن علی (علیه السلام) فرمود: همان را برگزیدم که خدا او را برای من برگزید.^{۴۱} بدین طریق حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در حالی که ۸ سال داشت تحت سرپرستی و تربیت مستقیم حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) قرار گرفت.

سرنوشت علی (علیه السلام) از همان سال های نخست به گونه ای جالب با سرنوشت پیامبر پیوند خورده بود، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) در ۸ سالگی وارد خانه ابوطالب شد و تحت سرپرستی ابوطالب قرار گرفت. فاطمه بنت اسد، مادر امیرالمؤمنین (علیه السلام)، این زن بلندنظر و مهربان، از یتیم عبدالله بهتر از فرزندان خود مراقبت می کرد؛

۳۸ - بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۶۷.

۳۹ - بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۶۲ و ج ۱۸، ص ۳۷۱، حدیث ۷۸.

۴۰ - الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۸؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۲.

۴۱ - مقاتل الطالبین، ابوالفرج اصفهانی، ص ۱۵.



از این رو هنگامی که فاطمه بنت اسد از دنیا رفت ، پیامبر به دنبال جنازه او به سختی گریه می کرد و گویا مرگ او یادآور داغ مادرش بود.

حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) از ۸ سالگی تا ۲۵ سالگی در خانه ابوطالب بود و حالا امیرالمؤمنین در ۸ سالگی تحت سرپرستی حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) قرار می گیرد و از همان دوران کودکی به مربی و مراد خود می پیوندد و در دامن پرمهر و عطوفت او پرورش می یابد. حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در خطبه قاصعه پیرامون این فراز از زندگی اش می فرماید:

شما از خویشاوندی نزدیک من با رسول خدا و موقعیت خاصی که با آن حضرت داشتم آگاهید و می دانید موقعی که من خردسال بودم ، پیامبر مرا در آغوش می گرفت و به سینه خود می فشرد و مرا در بستر خود می خوابانید، به طوری که من بدن او را لمس می کردم ، بوی خوش آن را می شنیدم و او غذا در دهان من می گذاشت. من همچون بچه ای که به دنبال مادرش می رود همه جا همراه او می رفتم ، هر روز یکی از فضایل اخلاقی خود را به به من تعلیم می کرد و دستور می داد که از آن پیروی کنم.^{۴۲}

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در غار حراء

حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) پیش از آنکه به رسالت مبعوث شود، سالی یک ماه در غار حراء به عبادت می پرداخت و در این مدت اگر تهیدستی نزد وی می رفت به او غذا می داد و وقتی که ماه به پایان می رسید و می خواست به خانه برگردد، ابتدا به مسجدالحرام می رفت و هفت بار یا هر قدر که خدا می خواست خانه خدا را طواف می کرد و سپس به منزل خود باز می گشت.^{۴۳}

شواهد نشان می دهد که پیامبر با توجه شدیدی که به حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) داشت او را در آن یک ماه همراه خود به حراء می برد.

حضرت در خطبه قاصعه در این باره می فرماید:

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هر سال در کوه حراء به عبادت می پرداخت و جز من کسی او را نمی دید... هنگامی که وحی بر آن حضرت نازل شد صدای ناله شیطان را شنیدم ، به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عرض کردم : این ناله

۴۲ - نهج البلاغه ، صبحی صالح ، خطبه ۱۹۲.

۴۳ - سیره ابن هشام ، ج ۱ ، ص ۲۵۲



چیست ؟ فرمود: این ناله شیطان است و علت ناله اش این است که او از این که در روی زمین اطاعت شود ناامید گشته است . آنچه را من می شنوم تو نیز می شنوی و آنچه را من می بینم تو نیز می بینی ، جز این که تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر و بر خیر و نیکی هستی^{۴۴} .

این گفتار هرچه می تواند مربوط به عبادت پیامبر در حراء در دوران پس از رسالت باشد، ولی قرینه های گذشته و اینکه عبادت پیامبر در حراء غالباً قبل از رسالت بوده است ، نشان می دهد که این گفتار مربوط به دوران قبل از رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) است.

ابن ابی الحدید معتزلی می گوید: احادیث صحیح حاکی است که وقتی جبرئیل برای نخستین بار بر پیامبر نازل گردید و او را به مقام رسالت مفتخر ساخت، علی (علیه السلام) در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود.^{۴۵}
 از امام جعفر صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: علی (علیه السلام) پیش از رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) همراه آن حضرت نور نبوت را می دید و صدای فرشته را می شنید. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: اگر من آخرین پیامبر نبودم ، تو شایستگی مقام نبوت را داشتی ؛ ولی تو وصی و وارث من و سرور اوصیاء و پیشوای پرهیزکاران هستی .^{۴۶}

بخش دوم: از بعثت تا هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله)

این بخش از زندگانی حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از نظر زمانی سیزده سال می شود که شامل مجاهدت ها و حمایت ها و جانبازی های آن حضرت در راه پیامبر و پیشرفت اسلام می باشد.

افتخارات حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

نخستین افتخار حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در این دوران پیشگام بودن در ابراز و اظهار اسلام دیرینه خویش است، زیرا حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از کوچکی یکتاپرست بود و هرگز آلوده به بت پرستی نبود.^{۴۷}

۴۴ - نهج البلاغه ، صبحی صالح ، خطبه ۱۹۲ .

۴۵ - شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید، ج ۱۳ ، ص ۲۰۸ .

۴۶ - همان ، ص ۲۱۰ .

۴۷ - المناقب ، اخطب خوارزم ، ص ۱۸ .



پیشگامی حضرت ارزشی است که قرآن روی آن تایید کرده و به صراحت می فرماید: **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ،
أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ**.^{۴۸}

توجه خاص قرآن به موضوع «سبقت در اسلام» به حدی است که حتی کسانی را که پیش از فتح مکه ایمان آورده و جان و مال خود را در راه خدا بخشیده بودند، از افرادی که پس از پیروزی مسلمانان بر مکیان، ایمان آورده و جهاد کرده اند، برتر شمرده است، چه رسد به کسانی که پیش از هجرت و در سالهای نخست ظهور اسلام، مسلمان شده اند، آنجا که می فرماید:

**لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ ۗ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ
وَقَاتَلُوا ۗ وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ ۗ**^{۴۹}

علت برتری ایمان مسلمانان پیش از فتح مکه (که در سال هشتم هجری صورت گرفت) این است که آنان در شرایطی ایمان آوردند که از هر طرف خطرهایی جان و مالشان را تهدید می کرد، از این رو واقعا اظهار ایمان و اسلام در آغاز دعوت پیامبر که قدرتی جز قدرت قریش و نیرویی جز نیروی بت پرستان در کار نبود، ارزش بالاتر و بیشتری خواهد داشت.

دلایل سبقت حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

- ۱- تصریح پیامبر؛ حضرت رسول در میان جمعی از یاران خود فرمود: «نخستین کسی که در روز رستاخیز با من در کنار حوض ملاقات می کند پیش قدم ترین شما در اسلام، یعنی علی بن ابی طالب است»^{۵۰}.
- ۲- نقل محدثان؛ دانشمندان و محدثان نقل می کنند: «حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) روز دوشنبه به نبوت مبعوث شد و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فردای آن روز با او نماز خواند»^{۵۱}.
- ۳- تصریحات خود امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)؛

۴۸ - واقعه ۱۰/ و ۱۱.

۴۹ - حدید/۱۰.

۵۰ - الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۸؛ شرح النهج، ج ۱۳، ص ۱۱۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷.

۵۱ - الاستیعاب، ج ۲، ص ۳۲.



الف / خطبه قاصعه : «آن روز اسلام جز به خانه پیامبر و خدیجه راه نیافت و من سومین نفر آنها بودم . نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوت را می شنیدم»^{۵۲} .

ب / خطبه ۱۳۱ : «خدایا من نخستین کسی هستم که به سوی تو بازگشت و پیام تو را شنید و به دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) پاسخ گفتم و پیش از من جز پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) کسی نماز نگزارد»^{۵۳} .

ج / امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمود : «من بنده خدا و برادر پیامبر و صدیق اکبرم . این سخن را پس از من جز دروغگوی افتراساز، نمی گوید، من هفت سال پیش از مردم با رسول خدا نماز گزاردم»^{۵۴} .

۴- عقیف بن قیس کندی می گوید : «من در زمان جاهلیت بازرگان عطر بودم . در یکی از سفرهای تجاری وارد مکه شدم و مهمان عباس بودم ، در یکی از روزها در مسجدالحرام در کنار عباس نشسته بودم . در این هنگام که خورشید به اوج رسیده بود، جوانی وارد مسجد شد که صورتش همچون قرص ماه نورانی بود، نگاهی به آسمان کرد و سپس رو به کعبه شروع به نماز خواند کرد، چیزی نگذشت که نوجوانی خوش سیما به وی پیوست و در سمت راست او ایستاد، سپس زنی که خود را پوشانده بود، آمد و در پشت سر آن دو نفر قرار گرفت و هر سه با هم مشغول نماز و رکوع و سجود شدند... دومین فرد علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود»^{۵۵} .

حامی و جانشین پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)

حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) به مدت سه سال به صورت پنهانی مردم را به اسلام دعوت می کرد. پس از سه سال فرشته وحی نازل شد و فرمان خدا را ابلاغ کرد که پیامبر دعوت همگانی خود را از طریق دعوت خویشان و بستگان آغاز نماید: وَأَنْذِرُ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ^{۵۶} .

۵۲ - نهج البلاغه ، صبحی صالح ، خطبه ۱۹۲ .

۵۳ - همان .

۵۴ - تاریخ طبری ، ج ۲ ، ص ۳۱۲؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۲ ، ص ۵۷ .

۵۵ - شرح النهج ، ج ۱۳ ، ص ۲۲۶؛ تاریخ طبری ، ج ۲ ، ص ۲۱۲ .

۵۶ - شعراء / ۲۱۴ .



از این رو پیامبر به امیرالمؤمنین (علیه السلام) دستور داد که چهل و پنج نفر از شخصیت های بزرگ بنی هاشم را برای ضیافت نهار دعوت کند و غذایی از گوشت و شیر آماده سازد.

همه مهمانان در وقت معین حاضر شدند و پس از صرف غذا، ابولهب عموی پیامبر با سخنان سبک خود مجلس را از آمادگی برای ایراد سخن و تعقیب هدف، انداخت و مجلس بدون دستیابی به نتیجه ای پایان یافت. پیامبر (صلی الله علیه و آله) تصمیم گرفت که فردای آن روز مهمانی دیگری ترتیب دهد و همه را، جز ابولهب، به خانه خود دعوت نماید. در مهمانی دوم پیامبر پس از صرف غذا سخنان خود را چنین آغاز کرد: «هیچ کس از مردم برای کسان خود چیزی بهتر از آنچه من برای شما آورده ام، نیاورده است. من خیر دنیا و آخرت برای شما آورده ام. خدایم به من فرمان داده که شما را به توحید و یگانگی وی و رسالت خویش، دعوت کنم. چه کسی از شما مرا در این راه کمک می کند تا برادر و وصی و نماینده من در میان شما باشد؟»

پس از سکوتی مطلق و آمیخته با بهت و حیرت حاضران، ناگهان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) که سن مبارک او در آن روز از ۱۵ سال تجاوز نمی کرد، سکوت را در هم شکست و برخاست و رو به پیامبر کرد و گفت: ای پیامبر خدا! من تو را در این راه یاری می کنم. سپس دست خود را به سوی پیامبر دراز کرد تا دست او را به عنوان پیمان فداکاری بفشارد. در این موقع پیامبر دستور داد که علی (علیه السلام) بنشیند. بار دیگر پیامبر گفتار خود را تکرار فرمود و باز حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) برخاست و آمادگی خود را اعلام کرد. این بار نیز پیامبر به وی دستور داد بنشیند. در مرتبه سوم حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) دست خود را بردست حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) زد و جمله تاریخی خود را در مجلس بزرگان بنی هاشم درباره علی (علیه السلام) بیان فرمود: هان ای خویشاوندان و بستگان من! علی برادر و وصی و خلیفه من در میان شماست^{۵۷}. بدین ترتیب نخستین وصی آخرین سفیر الهی تعیین گردید.

لیلة المبيت

در شب سیزدهم ذی الحجه سال سیزدهم بعثت، پیمان عقبه دوم، میان پیامبر و یثربیان منعقد شد. طی این پیمان مردم یثرب پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به شهر خود دعوت نموده و قول حمایت و دفاع از آن حضرت را دادند. از فردای آن شب مسلمانان مکه به تدریج به یثرب هجرت کردند.

۵۷ - تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۱۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۶۳؛ شرح النهج، ج ۱۳، ص ۲۱۱.



سران قریش که دانستند پایگاه تازه ای ایجاد شده است ، احساس خطر کردند، زیرا می ترسیدند که پس از آن همه آزار و اذیت که به پیامبر و پیروان او رسانده اند، پیامبر در صدد انتقام برآید و همچنین ممکن است راه بازرگانی قریش به شام را که از کنار یثرب عبور می کرد، مورد تهدید قرار دهد. آنان برای مقابله با چنین خطری ، در آخر ماه صفر سال ۱۴ بعثت در دارالندوه گرد هم آمدند و به چاره اندیشی پرداختند. در این شورا تصمیم گرفتند که پیامبر را به قتل برسانند، بدین صورت که از هر قبیله جوانی آماده شود تا شبانه دسته جمعی بر سر حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) بریزند و او را در بستر خواب قطعه قطعه کنند. در این صورت قاتل یک نفر نخواهد بود و بنی هاشم نمی توانند به خونخواهی برخیزند، زیرا جنگ با همه قبایل برای آنان مقدور نخواهد بود و ناچار به گرفتن خون بها راضی خواهند شد و ماجرا پایان خواهد یافت . قریش برای اجرای نقشه خود شب اول ربیع الاول را انتخاب کردند.

به دنبال این تصمیم قریش ، فرشته وحی ، پیامبر را از نقشه شوم مشرکان آگاه ساخت و دستور الهی را ابلاغ کرد که پیامبر شهر مکه را به سوی یثرب ترک کند.

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نقشه سران قریش را با حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در میان گذاشت و فرمود: امشب در بستر من بخواب و آن پارچه سبزی را که من هر شب بر روی خود می کشیدم بر روی خود بکش تا تصور کنند که من در بستر خوابیده ام و مرا تعقیب نکنند.

حضرت علی (علیه السلام) به این ترتیب عمل کرد، مأموران قریش از سر شب خانه پیامبر را محاصره کردند و بامداد که با شمشیرهای برهنه بر خانه هجوم بردند؛ علی (علیه السلام) از بستر بلند شد.

آنان که نقشه خود را تا آن لحظه صد در صد دقیق و موفق می پنداشتند، با دیدن حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) برآشفتند و از او پرسیدند: محمد (صلی الله علیه و آله) کجاست ؟

حضرت (علیه السلام) فرمود: مگر او را به من سپرده بودید که از من می خواهید؟ کاری کردید که او ناچار شد خانه را ترک کند.



در این هنگام به سوی حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) یورش بردند و به نقل «طبری» او را آزرده و آنگاه وی را به سوی مسجدالحرام کشاندند و پس از بازداشت کوتاهی او را آزاد ساختند. سپس در تعقیب پیامبر به سوی مدینه رفتند، در حالی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در غار نور پنهان شده بود.^{۵۸}

در احادیث متواتر از طریق شیعه و سنی وارد شده است که: این آیه در شأن حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نازل شد که در آن شب جان خود را فدای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کرد: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ.^{۵۹}

ثعلبی و احمد بن حنبل و غزالی در «احیاء» و سایر مفسران و محدثان شیعی و سنی روایت کرده اند که: در آن شب که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جای حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) خوابید خدای متعال به جبرئیل و میکائیل وحی کرد که: من شما را با یکدیگر برادر قرار دادم و عمر یکی را زیاده‌تر از دیگری می‌گردانم، کدام یک از شما برادر خود را بر خود ترجیح می‌دهید تا عمر او درازتر باشد؟

هیچ کدام حاضر به این کار نشدند. آنگاه خدا وحی کرد که: چرا مانند علی بن ابی طالب نبودید که من او را با محمد برادر گردانیده‌ام و او به جای محمد خوابیده است و جان خود را فدای او کرده است؟ به زمین بروید و او را از شر دشمنانش محافظت نمایید.

پس آنان فرود آمدند و جبرئیل کنار سر آن حضرت و میکائیل کنار پای آن حضرت نشستند و می‌گفتند: به به! چه کسی می‌تواند مثل تو باشد ای پسر ابوطالب! که خدا به تو بر ملائکه آسمان مباحثات می‌کند.^{۶۰}

بنا به نقل مشهور حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) سه روز پس از هجرت پیامبر در مکه ماند و امانت‌هایی که مردم نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشتند به صاحبانشان برگرداند و سپس همراه فواطم ثلاث (سه فاطمه) فاطمه زهرا، فاطمه بنت اسد و فاطمه دختر زبیر بن عوام، رهسپار مدینه شد. در بین راه گروهی از مؤمنان که از فشار مشرکان مکه به تنگ آمده بودند به آنان پیوستند، از جمله ایمن و مادرش ام ایمن و برخی دیگر از مؤمنان، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

۵۸ - سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۲۴؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۰۲؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۲۸؛ ارشاد مفید، ص ۳۰.

۵۹ - بقره ۲۰۷.

۶۰ - تذکره الخواص، ص ۳۵؛ احقاق الحق، ج ۶، ص ۴۹۷؛ احیاء علوم الدین، ج ۳، ص ۲۷۳؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۲۳؛ امالی شیخ

طوسی، ص ۴۶۹؛ تنبیه الخواطر، ص ۱۸۱.



در روز روشن از مکه حرکت کرد، برخی از مشرکان می خواستند مانع حرکت او شوند، ولی وقتی مقاومت او را دیدند بازگشتند.

حضرت علی (علیه السلام) تمام مسافت مکه تا مدینه را با پای پیاده طی کرد و در تمام مسیر ذکر خدا بر لبانش جاری بود. به گفته برخی مفسران ، آیه شریفه زیر در این باره نازل شده است: **الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ**.^{۶۱}

آن حضرت در حالی که پاهایش ورم کرده بود و خون از آن جاری بود به مدینه نزدیک شد. پیامبر در محله قبا، در نزدیکی مدینه ، توقف کرده بود تا حضرت علی (علیه السلام) به او برسد و سپس همراه با او وارد مدینه شود . حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) وقتی حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و همراهانش را دید شادمان شد، علی (علیه السلام) را در آغوش کشید و به درمان پاهای او پرداخت و برای شفای او دعا کرد سپس همراه آن حضرت وارد مدینه شد.^{۶۲}

بخش سوم: از هجرت تا درگذشت پیامبر (صلی الله علیه و آله)

این دوره، ده سال از زندگی حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را شامل می شود.

حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) برادر پیامبر (صلی الله علیه و آله)

حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) پس از ورود به مدینه ، برای نخستین بار میان دو تیره از انصار (اوس و خزرج) ، که سال ها با هم دشمنی و نبرد داشتند، پیوند برادری برقرار کرد و به برکت این پیوند گذشته ها را فراموش کردند و ستون عمده ارتش اسلام در مقابل مشرکان شدند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای بار دوم دستور داد تا یاران او، از مهاجر و انصار، با یکدیگر پیمان برادری ببندند و هر کدام برای خود برادری برگزینند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به یارانش فرمود: **تَأَخَّوْا فِي اللَّهِ أَخَوَيْنِ أَخَوَيْنِ** ؛ در راه خدا دو تا دو تا برادر شوید.

۶۱ - آل عمران / ۱۹۱.

۶۲ - بحارالانوار، ج ۱۹، باب الهجرة و مبادیها، ص ۲۸.



آنگاه مسلمانان دو به دو دست یکدیگر را به عنوان برادری فشردند و بدین ترتیب وحدت و همبستگی بین آنان استوار گردید.

البته در این پیمان نوعی هماهنگی و تناسب افراد بایکدیگر، از نظر ایمان و فضیلت و شخصیت اسلامی رعایت می‌شد. این مسأله با دقت در وضع و حال افرادی که با هم برادر شدند به خوبی روشن می‌گردد. پس از آنکه برای هر یک از مسلمانان برادری تعیین گردید، علی (علیه السلام) که تنها مانده بود به حضور پیامبر رسید و عرض کرد: بین من و کسی پیوند برادری برقرار نساختی؟

پیامبر فرمود: **أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ**؛ تو برادر من در دو جهان هستی. ^{۶۳}

و آنگاه بین خود و حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) عقد برادری خواند. ^{۶۴}

این موضوع میزان عظمت و فضیلت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) را به خوبی نشان می‌دهد و روشن می‌سازد که وی تا چه حد به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نزدیک بوده است.

در جبهه‌های جنگ

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) پس از هجرت به مدینه ۲۷ غزوه با مشرکان و یهود و شورشیان داشت ^{۶۵} که علی (علیه السلام) در ۲۶ غزوه از این غزوات شرکت داشت و فقط در غزوه «تبوک» به فرمان پیامبر، برای خنثی کردن فتنه منافقان، در مدینه باقی ماند.

الف / جنگ بدر

جنگ بدر نخستین جنگ تمام عیار میان مسلمانان و مشرکان بود. این جنگ در سال دوم هجرت رخ داد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در این سال آگاهی یافت که کاروان بازرگانی قریش به سرپرستی ابوسفیان، دشمن دیرینه اسلام، از شام در حال بازگشت به مکه است و چون مسیر کاروان از نزدیکی های مدینه رد می‌شد، پیامبر

۶۳ - المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴.

۶۴ - الاستیعاب، ج ۳، ص ۳۵.

۶۵ - بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۱۶۹ و ۱۷۲.



اکرم (صلی الله علیه و آله) با ۳۱۳ نفر از مهاجران و انصار، به منظور گرفتن کاروان به سوی منطقه بدر، که مسیر طبیعی کاروان بود، حرکت کرد.

هدف این بود که قریش بدانند خط بازرگانی آنها در دسترس نیروهای اسلام قرار دارد و اگر آنها از نشر اسلام و آزادی مسلمانان جلوگیری کنند، شریان حیات اقتصادی آنان به وسیله نیروهای اسلام قطع خواهد شد. از سوی دیگر ابوسفیان چون از حرکت مسلمانان آگاهی یافت، با انتخاب یک راه انحرافی از کناره های دریای سرخ، کاروان را به سرعت از منطقه خطر دور کرد و همزمان، از سران قریش در مکه تقاضای کمک کرد. به دنبال تقاضای کمک ابوسفیان، تعداد ۹۵۰ تا ۱۰۰۰ نفر از مردان جنگی قریش به سوی مدینه حرکت کردند. در روز ۱۷ ماه رمضان این گروه رو در روی مسلمانان قرار گرفتند، در حالی که نیروی شرک سه برابر نیروی اسلام بود.

در آغاز نبرد، سه تن از دلاوران قریش به نام های «عتبه» پدر هند، برادر بزرگ او «شبهه» و «ولید» فرزند عتبه که تا بن دندان مسلح بودند عربده کشان به وسط میدان جنگ آمدند و هموارد خواستند. در این هنگام سه نفر از دلاوران انصار برای نبرد با آنان وارد میدان شدند و خود را معرفی کردند. قهرمانان قریش از جنگ با آنان خودداری نموده فریاد زدند: ای محمد! افرادی که از اقوام ما و هم شأن ما هستند، برای جنگ با ما بفرست.

در این هنگام پیامبر به «عبیده بن حارث بن عبدالمطلب»، «حمزه بن عبدالمطلب» و «حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)» دستور داد به جنگ این سه تن بروند. آنان هر سه نفر را برای مبارزه پذیرفتند و گفتند: همگی هم شأن ما هستند. از این سه تن حمزه با شبهه، عبیده با عتبه، و حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) که جوانترین آنها بود، با ولید دایی معاویه، روبرو شدند و جنگ تن به تن آغاز گردید. حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و حمزه هر دو هموارد خود را به سرعت به قتل رساندند و پس از آن به کمک عبیده شتافتند و عتبه را نیز به هلاکت رساندند.^{۶۶}

پس از پیروزی سه قهرمان بزرگ اسلام بر دلاوران قریش، جنگ همگانی آغاز شد و منجر به شکست ارتش شرک گردید و هفتاد نفر اسیر گشتند. در این جنگ بیش از نیمی از کشته شدگان با ضربت شمشیر علی (علیه السلام) از پای در آمدند.

۶۶ - سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۲۷، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۲۵.



مرحوم شیخ مفید ۳۶ تن از کشته شدگان مشرکان در جنگ بدر را نام می برد و می نویسد: راویان شیعه و سنی به اتفاق نوشته اند که این عده را علی بن ابی طالب (علیه السلام) به تنهایی کشته است ، به جز کسانی که در مورد قاتل آنان اختلاف است و یا علی (علیه السلام) در کشتن آنان با دیگران شرکت داشته است .^{۶۷}

ب / جنگ احد

پس از شکست قریش در جنگ بدر، آنان برای جبران این شکست بزرگ، یک حمله بزرگ به مدینه راتدارک دیدند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با اطلاع از تصمیم قریش برای مقابله با دشمن شورای نظامی تشکیل داد گروهی از مسلمانان گفتند که بهتر است ارتش اسلام در بیرون مدینه با دشمن بجنگد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) با هزار نفر، مدینه را به سوی کوه احد در سمت شمال شهر ترک گفت . در بین راه سیصد نفر از هواداران عبدالله بن ابی ، منافق مشهور، به تحریک وی به مدینه بازگشتند. در بامداد روز هفتم شوال سال سوم هجرت در دامنه کوه احد دو لشکر در برابر هم صف آرایی کردند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) « عبدالله بن جبیر » را با پنجاه تیرانداز روی تپه ای مستقر ساخت تا نقطه احتمالی نفوذ دشمن بسته شود و دستور داد به هیچ وجه نباید آن نقطه حساس را ترک کنند؛ چه مسلمانان پیروز شوند و چه شکست بخورند.

از طرف دیگر در جنگ های آن زمان ، پرچمدار نقش بسیار بزرگی داشت و قریش در این جنگ پرچمدارانی از قبیله بنی عبدالدار که به شجاعت معروف بودند انتخاب کردند.

حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمودند: پرچمداران سپاه شرک در جنگ احد ۹ نفر بودند که همه آنها به دست امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به هلاکت رسیدند.^{۶۸}

همین امر موجب تزلزل روحی سپاه قریش گردید و سپاه قریش پراکنده شد. افراد تحت فرماندهی عبدالله بن جبیر با دیدن این صحنه ، به منظور جمع آوری غنایم ، تصمیم گرفتند منطقه استقرار خود را رها کنند. عبدالله فرمان صریح پیامبر را به آنان یادآوری کرد، ولی آنان توجهی نکردند و بیش از ۴۰ نفرشان از تپه سرازیر شدند و به دنبال جمع آوری غنایم رفتند و عبدالله بن جبیر با کمتر از ۱۰ نفر همان جا ماند.

۶۷ - ارشاد، ص ۳۹

۶۸ - ارشاد شیخ مفید، ص ۴۷.



در این هنگام خالد بن ولید، که با گروهی سواره نظام در کمین آنان بود، چون این وضع را دید، به آنان حمله کرد و پس از کشتن آنان از پشت جبهه به مسلمانان یورش برد و این کار با بلند شدن پرچم آنان توسط زنی به نام عمرة بنت علقمه همزمان بود.

از این لحظه به بعد وضع جنگ به کلی عوض شد و مسلمانان شکست خوردند و حدود هفتاد نفر از مجاهدان اسلام، از جمله «حمزة بن عبدالمطلب» و «مصعب بن عمیر»، یکی از پرچمداران ارتش اسلام، به شهادت رسیدند. از سوی دیگر، با شایعه کشته شدن پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تضعیف روحیه مسلمانان اکثریت قریب به اتفاق آنان عقب نشینی کرده و پراکنده شدند و در میدان جنگ، جز افرادی انگشت شمار، در کنار پیامبر نماندند و لحظات بحرانی فرا رسید.

در اینجا بود که نقش بزرگ حضرت علی (علیه السلام) نمایان گردید، زیرا آن حضرت با شجاعت و رشادتی بی نظیر در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله) شمشیر می زد و از وجود مقدس پیشوای عظیم الشأن اسلام در برابر یورش های مکرر گروه های متعدد مشرکان حراست می کرد.

ابن ابی الحدید می نویسد: هنگامی که بیشتر یاران پیامبر پا به فرار نهادند، فشار دسته های مختلف دشمن به سوی پیامبر بالا گرفت. دسته ای از قبیله بنی کنانه و گروهی از قبیله بنی عبدمناة، که در میان آنان چهار جنگجوی نامور به چشم می خورد، به سوی پیامبر یورش بردند. پیامبر به علی (علیه السلام) فرمود: حمله اینها را دفع کن. علی (علیه السلام) که پیاده می جنگید، به آن گروه که پنجاه نفر بودند، حمله کرده و آنان را متفرق ساخت. آنان چندبار دیگر گرد هم جمع شده و حمله کردند، اما باز هم علی (علیه السلام) حمله آنان را دفع کرد.

در این حملات، چهار نفر قهرمان مزبور و ده نفر دیگر، که نامشان در تاریخ مشخص نشده است، به دست علی (علیه السلام) کشته شدند.

جبرئیل به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گفت: راستی که علی (علیه السلام) پشتیبانی می کند، فرشتگان از پشتیبانی این جوان به شگفت آمده اند.



پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: چرا چنین نباشد، او از من است و من از او هستم . جبرئیل گفت : من هم از شما هستم . آن روز صدایی از آسمان شنیده شد که پی در پی می گفت: لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی . ولی گوینده دیده نمی شد. از پیامبر (صلی الله علیه و آله) سؤال کردند که گوینده کیست ؟ فرمود: جبرئیل است.^{۶۹}

ندای ناد علیاً

شارح دیوان حضرت امیر (علیه السلام) بعد از آنکه قصه «لا فتی» را به سند بسیار روایت کرده است می گوید: روایت کرده اند که باز در روز احد این ندا به حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) رسید:

ناد علیا مظهر العجائب

تجده عوناً لک فی النوائب

کل هم و غم سینجلی

بولایتک یا علی یا علی

علامه مجلسی رحمة الله می فرماید: مشهورتر آن است که ندای ناد علیا در جنگ خیر شنیده شد.^{۷۰}

ج / جنگ احزاب (خندق)

در این نبرد تمام قبایل و گروه های مختلف دشمن اسلام برای کوبیدن اسلام جوان ، متحد شده بودند. برخی مورخان شمار سپاه کفر را در این جنگ بیش از ده هزار نفر نوشته اند، در حالی که تعداد مسلمانان از سه هزار نفر تجاوز نمی کرد.

هنگامی که گزارش تحرک قریش به اطلاع پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید، آن حضرت شورای نظامی تشکیل داد. در این شورا، سلمان پیشنهاد کرد که در قسمت های نفوذپذیر اطراف مدینه خندقی کنده شود که مانع عبور و تهاجم دشمن به شهر گردد . جبرئیل بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد و گفت : پیشنهاد سلمان درست است و باید به آن عمل کرد. پیشنهاد پذیرفته شد و ظرف چند روز با همت و تلاش مسلمانان خندق آماده گردید.

سپاه قدرتمند شرک با همکاری یهود از راه رسید، آنان تصور می کردند که در بیابان های اطراف مدینه با مسلمانان روبرو خواهند شد، ولی این بار اثری از آنان در بیرون شهر ندیده و به پیشروی خود ادامه دادند و به دروازه مدینه رسیدند.

۶۹ - شرح النهج ، ج ۱۴ ، ص ۲۵۳ .

۷۰ - حیوة القلوب ، ج ۴ ، ص ۹۷۷ .



با مشاهده خندق ژرف و عریض اطراف مدینه حیرت زده شدند. ناگزیر از آن سوی خندق شهر را به محاصره در آوردند. حدود یک ماه محاصره شهر طول کشید. سربازان قریش هرگاه به فکر عبور از خندق می افتادند، با مقاومت مسلمانان و پاسداری خندق که با فاصله های کوتاه در سنگرهای دفاع موضع گرفته بودند، روبرو می شدند و سپاه اسلام هر نوع اندیشه تجاوز را با تیراندازی و پرتاب سنگ پاسخ می گفت.

از سوی دیگر، محاصره مدینه، روحیه بسیاری از مسلمانان را به شدت تضعیف کرد. به ویژه آنکه خبر پیمان شکنی بنی قریظه نیز فاش شد و معلوم گردید که این قبیله به بت پرستان قول داده اند که به محض عبور آنان از خندق، اینان نیز از این سوی خندق از پشت به مسلمانان حمله کنند.

اما با وجود وضع دشوار مسلمانان، خندق مانع عبور سپاه کفر شده و ادامه این وضع برای آنان سخت و گران بود، زیرا هوا رو به سردی می رفت و از طرف دیگر، چون آذوقه و علوفه ای که تدارک دیده بودند، تنها برای جنگ کوتاه مدتی مانند جنگ بدر و احد کافی بود، با طول کشیدن محاصره کمبود علوفه و آذوقه به آنان فشار آورد و می رفت که حماسه و شور جنگ از سرشان بیرون رود و سستی و خستگی در روحیه آنان رخنه کند. از این رو سران سپاه چاره ای جز این ندیدند که قهرمانان خود را از خندق عبور دهند و به گونه ای بن بست جنگ را بشکنند. پنج نفر از قهرمانان، اسب های خود را در اطراف خندق به تاخت و تاز در آورده و از نقطه تنگ و باریکی به جانب دیگر خندق پریدند و برای جنگ تن به تن هموارد طلبیدند.

یکی از این قهرمانان «عمرو بن عبدود» بود که او را با هزار مرد جنگی برابر می دانستند و چون در سرزمینی به نام «لیل» به تنهایی بر یک گروه دشمن پیروز شده بود، «فارس لیل» شهرت داشت.

عمرو در جنگ بدر شرکت داشت و در آن جنگ زخمی شده بود و به همین دلیل از شرکت در جنگ احد بازمانده بود و اینک در جنگ خندق می خواست حضور خود را نشان دهد.

عمرو پس از پرش از خندق، فریاد هل من مبارز سر داد و چون کسی از مسلمانان آماده مقابله با او نشد، جسورتر گشت و به تمسخر گفت: شما که می گوئید کشتگانان در بهشت هستند و کشته های ما در دوزخ، آیا یکی از شما نیست که من او را به بهشت بفرستم و یا او مرا به دوزخ بفرستد؟! سپس رجز خواند و گفت: بس که فریاد کشیدم و در میان جمعیت شما مبارز طلبیدم صدایم گرفت.

نعره های پی در پی عمرو، چنان رعب و ترسی در دل های مسلمانان افکنده بود که همگی میخکوب شدند و قدرت حرکت از آنان گرفته شده بود.



هر بار که فریاد عمرو برای مبارزه بلند می شد، فقط حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) برمی خاست و از پیامبر (صلی الله علیه و آله) اجازه می خواست که به میدان برود، ولی پیامبر موافقت نمی کرد.

این کار سه بار تکرار شد. سرانجام پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) موافقت کرد و شمشیر خود را به او داد و عمامه بر سرش بست و برای او دعا کرد.

حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیهما السلام) به میدان جنگ رهسپار شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: **بَرَزَ**

الإِسْلَامُ كُلُّهُ إِلَى الشِّرْكِ كُلِّهِ؛ تمام اسلام در برابر تمام کفر قرار گرفته است.^{۷۱}

این کارزار سرنوشت ساز، آینده اسلام و شرک را مشخص می کرد. حضرت علی (علیه السلام) پیاده به طرف عمرو شتافت و چون با او رو در رو قرار گرفت، فرمود: تو با خود عهد کرده بودی که اگر مردی از قریش یکی از سه چیز را از تو بخواهد آن را بپذیری.

او گفت: چنین است.

فرمود: نخستین درخواست من این است که آیین اسلام را بپذیری.

گفت: از این درخواست بگذر.

فرمود: بیا از جنگ صرف نظر کن و از اینجا برگرد و کار محمد (صلی الله علیه و آله) را به دیگران واگذار.

اگر او راستگو باشد، تو سعادتمندترین فرد به وسیله او خواهی بود و اگر غیر از این باشد مقصود تو بدون جنگ حاصل می شود.

گفت: حتی زنان قریش نیز هرگز از چنین کاری سخن نخواهند گفت. من نذر کرده ام که تا انتقام خود را از محمد (صلی الله علیه و آله) نگیرم بر سرم روغن نمالم.

فرمود: پس برای جنگ از اسب پیاده شو.

گفت: گمان نمی کردم هیچ عربی چنین تقاضایی از من بکند. من دوست ندارم تو به دست من کشته شوی، زیرا پدرت دوست من بود. برگرد، تو جوانی!

حضرت فرمود: ولی من دوست دارم تو را بکشم!

عمرو از گفتار امیرالمؤمنین (علیه السلام) خشمگین شد و با غرور از اسب پیاده شد و اسب خود را پی کرد و به طرف

۷۱ - بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۱۵.



حضرت حمله کرد. جنگ سختی در گرفت و عمرو ضربت سختی بر سر امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرود آورد. حضرت ضربت او را، با سپر دفع کرد ولی سپر دو نیم گشت و سر مبارک آن حضرت زخمی شد، در همین لحظه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرصت را غنیمت شمرد و ضربتی محکم بر او فرود آورد و او را نقش زمین ساخت. ناگهان صدای الله اکبر اسدالله الغالب حضرت علی بن ابی طالب (علیهما السلام) بلند شد. غریو شادی از سپاه اسلام برخاست زیرا حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) قهرمان بزرگ عرب را کشته بود.^{۷۲}

کشته شدن عمرو سبب شد که آن چهار نفر نیز پا به فرار بگذارند! سه نفر از آنان توانستند از خندق به سوی لشکرگاه خود بگذرند، ولی یکی از آنان به نام نوفل، با اسب خود در خندق افتاد و علی (علیه السلام) وارد خندق شد و او را نیز به قتل رساند! سپاه کفر روحیه خود را باختند و قبایل مختلف هر یک به فکر بازگشت افتادند. آخرین ضربت را خداوند به صورت باد و طوفان شدید بر آنان وارد ساخت و سرانجام با ناکامی کامل راه خانه‌های خود را در پیش گرفتند.^{۷۳}

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در آن روز به حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود: امروز اگر این کار تو را با اعمال تمام امت من مقایسه کنند، بر آنها برتری خواهد داشت، چرا که با کشته شدن عمرو، خانه ای از خانه های مشرکان نماند، مگر آنکه ذلتی در آن داخل شد، و خانه ای از خانه های مسلمانان نماند مگر این که عزتی در آن وارد گشت.^{۷۴}

حاکم نیشابوری نقل کرده است که پیغمبر فرمود: بی تردید پیکار علی بن ابی طالب (علیه السلام) در جریان جنگ خندق با عمرو بن عبدود از اعمال امت من تا روز قیامت برتر است.^{۷۵}

د/جنگ خیبر

حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) در سال هفتم هجرت تصمیم به خلع سلاح یهودیان خیبر گرفت، زیرا خیبر به صورت یک کانون توطئه و فتنه برضد مسلمانان در آمده بود و یهودیان این قلعه بارها بادشمنان اسلام همکاری کرده بودند.

۷۲ - المغازی، ج ۲، ص ۴۷۱

۷۳ - بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۲۰۳؛ خصال، ص ۵۶۰؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۳۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۸۱.

۷۴ - بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۲۱۶.

۷۵ - المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۲.



از این رو پیامبر با ۱۶۰۰ نفر سرباز رهسپار خیبر شد. در نبرد خیبر پس از آنکه مجاهدان مسلمان تمام دژهای خیبر را فتح کردند، آخرین دژ یهودیان یعنی دژ «قموص» که بزرگترین دژ و مرکز دلاوران آنها بود، باقی مانده بود. مسلمانان ۸ روز آن را محاصره کردند ولی موفق به فتح آن نشدند. پیامبر روزی پرچم را به دست ابوبکر و روز دیگر به عمر داد ولی هر دو بدون این که کاری انجام دهند برگشتند.

این وضع بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) سنگین می نمود، از این رو فرمود: **لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُوْلُهُ كَرَارًا غَيْرُ فَرَارٍ، لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيَّ يَدَيْهِ؛** فردا این پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسول خدا را دوست می دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می دارند و خداوند این دژ را به دست او می گشاید.^{۷۶}

آن شب همه در این فکر بودند که فردا پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرچم را به دست چه کسی خواهد داد؟ هنگامی که آفتاب طلوع کرد سربازان دور خیمه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را گرفتند و هر کدام امیدوار بود که حضرت پرچم را به دست او بدهد.

سعد ابی وقاص می گوید: وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) از خیمه بیرون آمد، همه گردن ها به سوی او کشیده شد و من نیز در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایستادم، شاید این افتخار از آن من گردد. در این هنگام پیامبر فرمود: علی کجاست؟ عرض کردند: به درد چشم دچار شده و به استراحت مشغول است.

پیامبر شخصی را به خیمه حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرستادند و او حضرت علی (علیه السلام) را به حضور پیامبر آورد. حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) برای شفای چشم ایشان دعا کرد و به برکت دعای پیامبر ناراحتی حضرت امیر (علیه السلام) بهبود یافت. آنگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) زره خود را به او پوشاند و ذوالفقار را به کمر او بست و پرچم را به دست او داد و به او یادآور شد که پیش از آغاز نبرد، دشمن را به آیین اسلام دعوت نماید، اگر نپذیرفتند به آنان بگویند که می توانند با پرداخت جزیه (نوعی مالیات) و خلع سلاح، آزادانه زیر پرچم اسلام زندگی کنند و بر آیین خود باقی بمانند، اگر هیچ کدام را نپذیرفتند راه نبرد را پیش گیرد.



سپس فرمود: بدان که هرگاه خداوند فردی را به وسیله تو راهنمایی و به حق هدایت کند، بهتر از آن است که شتران سرخ مو، از آن تو باشند و آنها را در راه خدا صرف کنی.^{۷۷}

وقتی مجاهدان اسلام به نزدیکی قلعه دشمن رسیدند، دلاوران یهود از دژ بیرون آمدند، حارث برادر مرحب، قهرمان معروف یهودیان، نعره زنان به سوی علی (علیه السلام) شتافت؛ نعره او چنان وحشت آفرین بود که سربازان پشت سر حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بی اختیار عقب رفتند. حارث همچون شیر خشمگین بر حضرت حمله برد، ولی لحظاتی بیش نگذشت که جسد مجروح و بی جان او بر زمین افتاد. مرگ حارث، برادرش مرحب را سخت متأثر کرد. او برای گرفتن انتقام برادرش در حالی که غرق در سلاح بود و زره هایی بر تن و کلاه خودی «به گفته برخی از سنگ» بر سر داشت به مصاف حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آمد.

هر دو قهرمان شروع به رجزخوانی کردند. ناگهان شمشیر برنده و کوبنده قهرمان اسلام بر فرق مرحب فرود آمد و او را به خاک افکند. در این هنگام سایر جنگجویان یهود که پشت سر مرحب بودند پا به فرار گذاشتند و به داخل قلعه پناه بردند و در آن را بستند.

اما حضرت علی (علیه السلام) با قدرت الهی در قلعه را (دری که به گفته برخی چنان عظیم بود که پنجاه نفر نمی توانستند آن را حرکت دهند.) از جا کند و راه را برای ورود سربازان اسلام به درون قلعه هموار ساخت.^{۷۸}

واقعۀ غدیر خم

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) در سال دهم هجرت برای انجام فریضه و تعلیم مراسم حج به مکه عزیمت کرد. این بار انجام این فریضه با آخرین سال عمر پیامبر عزیز مصادف شد و از این جهت آن را «حجة الوداع» نامیدند. افرادی که به شوق همسفری و یا آموختن مراسم حج همراه آن حضرت بودند تا صد و بیست هزار تخمین زده شده اند. مراسم حج به پایان رسید و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) راه مدینه را، در حالی که گروهی انبوه او را بدرقه می کردند و جز کسانی که در مکه به او پیوسته بودند همگی در رکاب او بودند، در پیش گرفت. چون کاروان به پهنه بی

۷۷ - صحیح مسلم ، ج ۷ ، ص ۱۲۱ ؛ سیره ابن هشام ، ج ۳ ، ص ۳۴۹ ، الکامل فی التاریخ ، ج ۲ ، ص ۲۱۹ ؛ المستدرک علی الصحیحین ، ج ۳ ،

ص ۱۰۹ ؛ صحیح بخاری ، ج ۵ ، ص ۱۸ .

۷۸ - حیوة القلوب ، ج ۴ ، ص ۱۱۱۷ .



آبی به نام «غدیر خم» رسید که در نزدیکی «جحفه»^{۷۹} قرار دارد، پیک وحی فرود آمد و به پیامبر فرمان توقف داد. پیامبر نیز دستور داد که همه از حرکت باز ایستند و بازماندگان فرا رسند.

کاروانیان از توقف ناگهانی و به ظاهر بی موقع پیامبر در این منطقه بی آب، آن هم در نیمروزی گرم که حرارت آفتاب بسیار سوزنده و زمین تفتیده بود، در شگفت ماندند. مردم با خود می گفتند: فرمان بزرگی از جانب خدا رسیده است و در اهمیت فرمان همین بس که به پیامبر ماموریت داده است که در این وضع نامساعد همه را از حرکت باز دارد و فرمان خدا را ابلاغ کند.

فرمان خدا به رسول گرامی طی آیه زیر نازل شد: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۗ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ۗ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ.**^{۸۰}

«ای پیامبر، آنچه را از پروردگارت بر تو فرود آمده است به مردم برسان و اگر نرسانی رسالت خدای را بجا نیاورده‌ای؛ و خداوند تو را از گزند مردم حفظ می کند.»

دقت در مضمون آیه ما را به نکات زیر هدایت می کند:

اولاً: فرمانی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای ابلاغ آن مامور شده بود آنچنان خطیر و عظیم بود که هرگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) (بر فرض محال) در رساندن آن ترسی به خود راه می داد و آن را ابلاغ نمی کرد رسالت الهی خود را انجام نداده بود، بلکه با انجام این ماموریت رسالت وی تکمیل می شد.

به عبارت دیگر، هرگز مقصود از «**مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ**» مجموع آیات قرآن و دستورهای اسلامی نیست. زیرا ناگفته پیداست که هرگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) مجموع دستورهای الهی را ابلاغ نکند رسالت خود را انجام نداده است و یک چنین امر بدیهی نیاز به نزول آیه ندارد. بلکه مقصود از آن، ابلاغ امر خاصی است که ابلاغ آن مکمل رسالت شمرده می شود و تا ابلاغ نشود وظیفه خطیر رسالت رنگ کمال به خود نمی گیرد. بنابر این، باید مورد مأموریت یکی از اصول مهم اسلامی باشد که با دیگر اصول و فروع اسلامی پیوستگی داشته پس از یگانگی خدا و رسالت پیامبر مهمترین مسئله شمرده شود.

۷۹ - جحفه در چند میلی «رابع» بر سر راه مدینه واقع است و یکی از میقاتهای حجاج است.

۸۰ - مائده: ۶۷



ثانیا: از نظر محاسبات اجتماعی، پیامبر (صلی الله علیه و آله) احتمال می داد که در طریق انجام این ماموریت ممکن است از جانب مردم آسیبی به او برسد و خداوند برای تقویت اراده او می فرماید: **وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ**. اکنون باید دید از میان احتمالاتی که مفسران اسلامی در تعیین موضوع ماموریت داده اند کدام به مضمون آیه نزدیکتر است.

محدثان شیعه و همچنین سی تن از محدثان بزرگ اهل تسنن^{۸۱} بر آنند که آیه در غدیر خم نازل شده است و طی آن خدا به پیامبر (صلی الله علیه و آله) ماموریت داده که حضرت علی (علیه السلام) را به عنوان «مولای مؤمنان» معرفی کند. ولایت و جانشینی امام پس از پیامبر از موضوعات خطیر و پر اهمیتی بود که جا داشت ابلاغ آن مکمل رسالت باشد و خودداری از بیان آن، مایه نقص در امر رسالت شمرده شود.

همچنین جا داشت که پیامبر گرامی، از نظر محاسبات اجتماعی و سیاسی، به خود خوف ورعی راه دهد، زیرا وصایت و جانشینی شخصی مانند حضرت علی (علیه السلام) که بیش از سی و سه سال از عمر او نگذشته بود بر گروهی که از نظر سن و سال از او به مراتب بالاتر بودند بسیار گران بود.^{۸۲} گذشته از این، خون بسیاری از بستگان همین افراد که دور پیامبر (صلی الله علیه و آله) را گرفته بودند در صحنه های نبرد به دست حضرت علی (علیه السلام) ریخته شده بود و حکومت چنین فردی بر مردمی کینه توز بسیار سخت خواهد بود.

به علاوه، حضرت علی (علیه السلام) پسر عمو و داماد پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و تعیین چنین فردی برای خلافت در نظر افراد کوته بین به یک نوع تعصب فامیلی حمل می شده است.

ولی به رغم این زمینه های نامساعد، اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفت که پایداری نهضت را با نصب حضرت علی (علیه السلام) تضمین کند و رسالت جهانی پیامبر خویش را با تعیین رهبر و راهنمای پس از او تکمیل سازد.

اکنون شرح واقعه غدیر را پی می گیریم:

۸۱ - مرحوم علامه امینی نام و خصوصیات این سی تن را در اثر نفیس خود «الغدیر» (ج ۱، ص ۱۹۶ تا ۲۰۹) به طور مبسوط بیان کرده است. که در میان آنان نام افرادی مانند طبری، ابو نعیم اصفهانی، ابن عساکر، ابو اسحاق حمونبی، جلال الدین سیوطی به چشم می خورد و از میان صحابه پیامبر از ابن عباس و ابو سعید خدری و یراء بن عازب نام برده شده است.

۸۲ - خصوصا بر اعرابی که همواره مناصب مهم را شایسته پیران قبایل می دانستند و بر ای جوانان، به بهانه اینکه بی تجربه اند، ارزشی قائل نبودند. لذا هنگامی که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) عتاب بن اسید را به فرمانداری مکه و اسامه بن زید را به فرماندهی سپاه عازم به تبوک منصوب کرد از طرف جمعی از اصحاب و بیروان خود مورد اعتراض قرار گرفت.



آفتاب داغ نیمروز هجدهم ماه ذی الحجه بر سرزمین غدیر خم به شدت می تابید و گروه انبوهی که تاریخ تعداد آنها را از هفتاد هزار تا صد و بیست هزار ضبط کرده است در آن محل به فرمان پیامبر خدا فرود آمده بودند و در انتظار حادثه تاریخی آن روز به سر می بردند، در حالی که از شدت گرما رداها را به دو نیم کرده، نیمی بر سر و نیم دیگر را زیر پا انداخته بودند.

در آن لحظات حساس، طنین اذان ظهر سراسر بیابان را فرا گرفت و ندای تکبیر مؤذن بلند شد. مردم خود را برای ادای نماز ظهر آماده کردند و پیامبر نماز ظهر را با آن اجتماع پرشکوه، که سرزمین غدیر نظیر آن را هرگز به خاطر نداشت، بجا آورد و سپس به میان جمعیت آمد و بر منبر بلندی که از جهاز شتران ترتیب یافته بود قرار گرفت و با صدای بلند خطبه ای به شرح زیر ایراد کرد:

ستایش از آن خداست. از او یاری می خواهیم و به او ایمان داریم و بر او توکل می کنیم و از شر نفسهای خویش و بدی کردارهایمان به خدایی پناه می بریم که جز او برای گمراهان هادی و راهنمایی نیست؛ خدایی که هر کس را هدایت کرد برای او گمراه کننده ای نیست. گواهی می دهیم که خدایی جز او نیست و محمد بنده خدا و فرستاده اوست.

هان ای مردم، نزدیک است که من دعوت حق را لبیک گویم و از میان شما بروم. و من مسئولم و شما نیز مسئول هستید. در باره من چه فکر می کنید؟

یاران پیامبر گفتند: گواهی می دهیم که تو آیین خدا را تبلیغ کردی و نسبت به ما خیر خواهی و نصیحت کردی و در این راه بسیار کوشیدی خداوند به تو پاداش نیک بدهد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، وقتی مجددا آرامش بر جمعیت حکمفرما شد، فرمود:

آیا شما گواهی نمی دهید که جز خدا، خدایی نیست و محمد بنده خدا و پیامبر اوست؟ بهشت و دوزخ و مرگ حق است و روز رستاخیز بدون شک فرا خواهد رسید و خداوند کسانی را که در خاک پنهان شده اند زنده خواهد کرد؟ یاران پیامبر گفتند: آری، آری، گواهی می دهیم.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) ادامه داد: من در میان شما دو چیز گرانبها به یادگار می گذارم؛ چگونه با آنها معامله خواهید کرد؟ ناشناسی پرسید: مقصود از این دو چیز گرانبها چیست؟



پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ثقل اکبر کتاب خداست که یک طرف آن در دست خدا و طرف دیگرش در دست شماست. به کتاب او چنگ بزنید تا گمراه نشوید. و ثقل اصغر عترت و اهل بیت من است. خدایم به من خبر داده که دو یادگار من تا روز رستاخیز از هم جدا نمی شوند.

هان ای مردم، بر کتاب خدا و عترت من پیشی نگیرید و از آن دو عقب نمانید تا نابود نشوید. در این موقع پیامبر (صلی الله علیه و آله) دست حضرت علی (علیه السلام) را گرفت و بالا برد، تا جایی که سفیدی زیر بغل او بر همه مردم نمایان شد و همه حضرت علی (علیه السلام) را در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله) دیدند و او را به خوبی شناختند و دریافتند که مقصود از این اجتماع مسئله ای است که مربوط به حضرت علی (علیه السلام) است و همگی با ولع خاصی آماده شدند که به سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) گوش فرا دهند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: هان ای مردم، سزاوارترین فرد بر مؤمنان از خود آنان کیست؟ یاران پیامبر پاسخ دادند: خداوند و پیامبر او بهتر می دانند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) ادامه داد: خداوند مولای من و من مولای مؤمنان هستم و بر آنها از خودشان اولی و سزاوارترم. هان ای مردم، « هر کس که من مولا و رهبر او هستم، علی هم مولا و رهبر اوست ». رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) این جمله آخر را سه بار تکرار کرد^{۸۳} و سپس ادامه داد: پروردگارا، دوست بدار کسی را که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن بدارد. خدایا، یاران علی را یاری کن و دشمنان او را خوار و ذلیل گردان. پروردگارا، علی را محور حق قرار ده.

سپس افزود: لازم است حاضران به غایبان خبر دهند و دیگران را از این امر مطلع کنند. هنوز اجتماع با شکوه به حال خود باقی بود که فرشته وحی فرود آمد و به پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) بشارت داد که خداوند امروز دین خود را تکمیل کرد و نعمت خویش را بر مؤمنان بتمامه ارزانی داشت. (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ

لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا. ^{۸۴})

در این لحظه، صدای تکبیر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بلند شد و فرمود: خدا را سپاسگزارم که دین خود را کامل کرد و نعمت خود را به پایان رسانید و از رسالت من و ولایت علی پس از من خشنود شد.

۸۳ - بنا به نقل احمد بن حنبل در مسند او، پیامبر (صلی الله علیه و آله) این جمله را چهار بار تکرار کرد.

۸۴ - سوره مائده، آیه ۳



پیامبر از جایگاه خود فرود آمد و یاران او، دسته دسته، به حضرت علی^(علیه السلام) تبریک می گفتند و او را مولای خود و مولای هر مرد وزن مؤمنی می خواندند. در این موقع حسان بن ثابت، شاعر رسول خدا، برخاست و این واقعه بزرگ تاریخی را در قالب شعری با شکوه ریخت و به آن رنگ جاودانی بخشید. از چکامه معروف او فقط به ترجمه دو بیت می پردازیم:

پیامبر به حضرت علی فرمود: برخیز که من تو را به پیشوایی مردم و راهنمایی آنان پس از خود برگزیدم. هر کس که من مولای او هستم، علی نیز مولای او است. مردم! بر شما لازم است از پیروان راستین و دوستان واقعی علی باشید.^{۸۵}

آنچه نگارش یافت خلاصه این واقعه بزرگ تاریخی بود که در مدارک دانشمندان اهل تسنن وارد شده است. در کتابهای شیعه این واقعه به طور گسترده تر بیان شده است. مرحوم طبرسی در کتاب احتجاج^{۸۶} خطبه مشروحی از پیامبر^(صلی الله علیه و آله) نقل می کند که علاقه مندان می توانند به آن کتاب مراجعه کنند.

واقعه غدیر هرگز فراموش نمی شود.

اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفته است که واقعه تاریخی غدیر در تمام قرون و اعصار، به صورت زنده در دلها و به صورت مکتوب در اسناد و کتب، بماند و در هر عصر و زمانی نویسندگان اسلامی در کتابهای تفسیر و حدیث و کلام و تاریخ از آن سخن بگویند و گویندگان مذهبی در مجالس و خطابه در باره آن داد سخن دهند و آن را از فضایل غیر قابل انکار حضرت علی^(علیه السلام) بشمارند. نه تنها خطبا و گویندگان، بلکه شعرا و سرایندگان بسیاری از این واقعه الهام گرفته اند و ذوق ادبی خود را از تأمل در زمینه این حادثه و از اخلاص نسبت به صاحب ولایت مشتعل ساخته اند و عالیترین قطعات را به صورت های گوناگون و به زبانهای مختلف از خود به یادگار نهاده اند.

از این جهت، کمتر واقعه تاریخی همچون رویداد غدیر مورد توجه دانشمندان، اعم از محدث و مفسر و متکلم و فیلسوف و خطیب و شاعر و مورخ و سیره نویس، قرار گرفته است و تا این اندازه درباره آن عنایت مبذول شده است.

۸۵ - فقال له قم یا علی فانی فمن كنت مولاه فهذا وليه رضيتك من بعدى اماما و هاديا فكونوا له اتباع صدق مواليا

۸۶ - احتجاج طبرسی، ج ۱، صص ۸۴-۷۱، چاپ نجف.



یکی از علل جاودانی بودن این حدیث، نزول دو آیه از آیات قرآن کریم در باره این واقعه است^{۸۷} و تا روزی که قرآن باقی است این واقعه تاریخی نیز باقی خواهد بود و از خاطرها محو نخواهد شد.

جامعه اسلامی در اعصار دیرینه آن را یکی از اعیاد مذهبی می شمرده اند و شیعیان هم اکنون نیز این روز را عید می گیرند و مراسمی را که در دیگر اعیاد اسلامی برپا می دارند در این روز نیز انجام می دهند.

از مراجعه به تاریخ به خوبی استفاده می شود که روز هجدهم ذی الحجة الحرام در میان مسلمانان به نام روز عید غدیر معروف بوده است، تا آنجا که ابن خلکان در باره مستعلی بن المستنصر می گوید: در سال ۴۸۷ هجری در روز عید غدیر که روز هجدهم ذی الحجة الحرام است مردم با او بیعت کردند.

والعبیدی در باره المستنصر بالله می نویسد: وی در سال ۴۸۷ هجری، دوازده شب به آخر ماه ذی الحجة باقی مانده بود که در گذشت. این شب همان شب هجدهم ذی الحجة، شب عید غدیر است.^{۸۸}

نه تنها ابن خلکان این شب را شب عید غدیر می نامد، بلکه مسعودی^{۸۹} و ثعالبی^{۹۰} نیز این شب را از شبهای معروف در میان امت اسلامی شمرده اند.

ریشه این عید اسلامی به خود روز غدیر باز می گردد، زیرا در آن روز پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مهاجرین و انصار، بلکه به همسران خود، دستور داد که بر علی (علیه السلام) وارد شوند و به او در مورد چنین فضیلت بزرگی تبریک بگویند. زید بن ارقم می گوید: نخستین کسانی از مهاجرین که با علی دست دادند ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه و زبیر بودند و مراسم تبریک و بیعت تا مغرب ادامه داشت.

در اهمیت این رویداد تاریخی همین اندازه کافی است که صدوده نفر صحابی حدیث غدیر را نقل کرده اند. البته این مطلب به معنی آن نیست که از آن گروه زیاد تنها همین تعداد حادثه را نقل کرده اند، بلکه تنها در کتابهای دانشمندان اهل تسنن نام صد و ده تن به چشم می خورد. درست است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) سخنان خود را در اجتماع صد هزار نفری القاء کرد، ولی گروه زیادی از آنان از نقاط دور دست حجاز بودند و از آنان حدیثی نقل

۸۷- آیات ۶۷ و ۳ سوره مائده.

۸۸- وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۶۰

۸۹- التنبيه والاشراف، ص ۸۲۲

۹۰- ثمار القلوب، ص ۵۱۱.



نشده است. گروهی از آنان نیز که این واقعه را نقل کرده اند تاریخ موفق به درج آن نشده است و اگر هم درج کرده به دست ما نرسیده است.

در قرن دوم هجری، که عصر «تابعان» است، هشتاد و نه تن از آنان، به نقل این حدیث پرداخته اند. راویان حدیث در قرنهای بعد همگی از علما و دانشمندان اهل تسنن هستند و سیصد و شصت تن از آنان این حدیث را در کتابهای خود آورده اند و گروه زیادی به صحت و استواری آن اعتراف کرده اند. در قرن سوم نود و دو دانشمند، در قرن چهارم چهل و سه، در قرن پنجم بیست و چهار، در قرن ششم بیست، در قرن هفتم بیست و یک، در قرن هشتم هجده، در قرن نهم شانزده، در قرن دهم چهارده، در قرن یازدهم دوازده، در قرن دوازدهم سیزده، در قرن سیزدهم دوازده و در قرن چهاردهم بیست دانشمند این حدیث را نقل کرده اند. گروهی نیز تنها به نقل حدیث اکتفا نکرده اند بلکه در باره اسناد و مفاد آن مستقلاً کتابهایی نوشته اند. طبری، مورخ بزرگ اسلامی، کتابی به نام «الولایة فی طریق حدیث الغدیر» نوشته، این حدیث را از متجاوز از هفتاد طریق از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است.

ابن عقده کوفی در رساله «ولایت» این حدیث را از صد و پنج تن نقل کرده است. ابوبکر محمد بن عمر بغدادی، معروف به جعانی، این حدیث را از بیست و پنج طریق نقل کرده است. تعداد کسانی که مستقلاً پیرامون خصوصیات این واقعه تاریخی کتاب نوشته اند بیست و شش نفر است. دانشمندان شیعه درباره این واقعه بزرگ کتابهای ارزنده ای نوشته اند که جامعتر از همه کتاب تاریخی «الغدیر» است که به خامه توانای نویسنده نامی اسلامی علامه مجاهد مرحوم آیت الله امینی نگارش یافته است و در تحریر این بخش از زندگانی امام علی (علیه السلام) از این کتاب شریف استفاده فراوانی به عمل آمد.

بخش چهارم: از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا آغاز خلافت حضرت (علیه السلام)

بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، بر اثر شرایط خاصی که ایجاد شده بود، حضرت علی (علیه السلام) مجبور شد به مدت ۲۵ سال از صحنه اجتماع به طور خاصی کناره بگیرد و سکوت اختیار کند، آن حضرت در این مدت نه در جهادی شرکت کرد و نه در اجتماع به طور رسمی سخن گفت، شمشیر در نیام کرد و به وظایف فردی پرداخت.



این سکوت و گوشه گیری طولانی برای شخصیتی که در گذشته در متن اجتماع قرار داشت و دومین شخص جهان اسلام و رکن بزرگی برای مسلمانان به شمار می رفت سهل و آسان نبود. روح بزرگی، چون حضرت علی (علیه السلام) می خواست خود را با وضع جدید که از هر نظر با وضع سابق تضاد داشت تطبیق دهد.

فعالتهای امام (علیه السلام) در این دوره در امور زیر خلاصه می شد:

۱- عبادت خدا، آن هم به صورتی که در شان شخصیتی مانند حضرت علی (علیه السلام) بود؛ تا آنجا که امام سجاد (علیه السلام) عبادت و تهجد شگفت انگیز خود را در برابر عبادتهای جد بزرگوار خودناچیز می دانست.

۲- تفسیر قرآن و تربیت شاگردانی مانند ابن عباس، که بزرگترین مفسر اسلام پس از امام (علیه السلام) به شمار می رفت.

۳- پاسخ به پرسشهای دانشمندان ملل و نحل دیگر، بالاخص یهودیان و مسیحیان که پس از درگذشت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای تحقیق درباره اسلام رهسپار مدینه می شدند و سؤالاتی مطرح می کردند که پاسخگویی جز حضرت علی (علیه السلام)، که تسلط او بر تورات و انجیل از خلال سخنانش روشن بود، پیدا نمی کردند. اگر این خلأ به وسیله امام (علیه السلام) پر نمی شد جامعه اسلامی دچار سرشکستگی شدیدی می شد و هنگامی که امام به کلیه سؤالات، پاسخهای روشن و قاطع می داد انبساط و شکفتگی عظیمی در چهره خلفایی که بر جای پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشسته بودند پدید می آمد.

۴- بیان حکم بسیاری از رویدادهای نوظهور که در اسلام سابقه نداشت و در مورد آنها نصی در قرآن مجید و حدیثی از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) در دست نبود. این یکی از امور حساس زندگی امام (علیه السلام) است و اگر در میان صحابه شخصیتی مانند حضرت علی (علیه السلام) نبود، که به تصدیق پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) داناترین امت و آشناترین آنها به موازین قضا و داوری به شمار می رفت، بسیاری از مسائل در صدر اسلام به صورت عقده لاینحل و گره کور باقی می ماند.

همین حوادث نوظهور ایجاب می کرد که پس از رحلت پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) امام آگاه و معصومی به سان پیامبر در میان مردم باشد که بر تمام اصول و فروع اسلام تسلط کافی داشته، علم وسیع و گسترده او امت را از گرایشهای نامطلوب و عمل به قیاس و گمان باز دارد و این موهبت بزرگ، به تصدیق تمام یاران رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، جز در حضرت علی (علیه السلام) در کسی نبود.



قسمتی از داوریه‌های امام (علیه السلام) و استفاده‌های ابتکاری و جالب وی از آیات در کتابهای حدیث و تاریخ منعکس است.^{۹۱}

۵- هنگامی که دستگاه خلافت در مسائل سیاسی و پاره‌ای از مشکلات با بن بست روبرو می‌شد، امام (علیه السلام) یگانه مشاور مورد اعتماد بود که با واقع بینی خاصی مشکلات را از سر راه آنان بر می‌داشت و مسیر کار را معین می‌کرد. برخی از این مشاوره‌ها در نهج البلاغه و در کتابهای تاریخ نقل شده است.

۶- تربیت و پرورش گروهی که ضمیر پاک و روح آماده‌ای برای سیر و سلوک داشتند، تا در پرتو رهبری و تصرف معنوی امام (علیه السلام) بتوانند قله‌های کمالات معنوی را فتح کنند و آنچه را که با دیده ظاهر نمی‌توان دید با دیده دل و چشم باطنی ببینند.

۷- کار و کوشش برای تأمین زندگی بسیاری از بینوایان و درماندگان؛ تا آنجا که امام (علیه السلام) با دست خود باغ احداث می‌کرد و قنات استخراج می‌نمود و سپس آنها را در راه خدا وقف می‌کرد.

اینها اصول کارها و فعالیتهای چشمگیر امام (علیه السلام) در این ربع قرن بود. ولی باید با کمال تأسف گفت که تاریخ نویسان بزرگ اسلام به این بخش از زندگی امام (علیه السلام) اهمیت شایانی نداده، خصوصیات و جزئیات زندگی حضرت علی (علیه السلام) را در این دوره درست ضبط نکرده‌اند. در حالی که آنان وقتی به زندگی فرمانروایان بنی امیه و بنی عباس وارد می‌شوند آنچنان به دقت و به طور گسترده سخن می‌گویند که چیزی را فروگذار نمی‌کنند. آیا جای تأسف نیست که خصوصیات زندگی بیست و پنج ساله امام (علیه السلام) در هاله‌ای از ابهام باشد ولی تاریخ جفاکار یا نویسندگان جنایتگر مجالس عیش و نوش فرزندان معاویه و مروان و خلفای عباسی را با کمال دقت ضبط کنند و اشعاری را که در این مجالس می‌خواندند و سخنان لغوی را که میان خلفا و رامشگران رد و بدل می‌شده و رازهایی را که در دل شب پرده از آنها فرو می‌افتاده، به عنوان تاریخ اسلام، در کتابهای خود درج کنند؟! نه تنها این قسمت از زندگی آنها را تنظیم کرده‌اند، بلکه جزئیات زندگی حاشیه نشینان و کارپردازان و تعداد احشام و اغنام و خصوصیات زر و زیور و نحوه آرایش زنان و معشوقه‌های آنان را نیز بیان کرده‌اند. ولی وقتی به شرح زندگی اولیای خدا و مردان حق می‌رسند، همانان که اگر جانبازی و فداکاری ایشان نبود هرگز این گروه بی‌لیاقت نمی‌توانستند زمام خلافت و سیادت را در دست بگیرند، گویی بر خامه آنان زنجیر بسته‌اند و همچون رهگذری شتابان می‌خواهند این فصل از تاریخ را به سرعت به پایان برسانند.

۹۱- محقق عالیقدر آقای شیخ محمد تقی شوشتری کتابی تحت این عنوان نوشته که به فارسی نیز ترجمه شده است.



رحلت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله)

نخستین برگ این فصل در لحظه ای ورق خورد که سر مبارک پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) بر سینه امام (علیه السلام) بود و روح او به ابدیت پیوست. حضرت علی (علیه السلام) جریان این واقعه را در یکی از خطبه های تاریخی خود^{۹۲} چنین شرح می دهد:

«یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) که حافظان تاریخ زندگی او هستند به خاطر دارند که من هرگز لحظه ای از خدا و پیامبر او سرپیچی نکرده ام. در جهاد با دشمن که قهرمانان فرار می کردند و گام به عقب می نهادند، از جان خویش در راه پیامبر خدا دریغ نکردم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جان سپرد در حالی که سرش بر سینه من بود و بر روی دست من جان از بدن او جدا شد و من برای تبرک دست برچهره ام کشیدم. آنگاه بدن او را غسل دادم و فرشتگان مرا یاری می کردند. گروهی از فرشتگان فرود آمده گروهی بالا می رفتند و همه آنها که بر جسد پیامبر نماز می خواندند مرتب به گوش می رسید؛ تا اینکه او را در آرامگاه خود نهادیم. هیچ کس در حال حیات و مرگ پیامبر (صلی الله علیه و آله) از من به او سزاوارتر و شایسته تر نیست.»

هنگامی که حضرت علی (علیه السلام) مشغول غسل پیامبر (صلی الله علیه و آله) شد و گروهی از اصحاب او را کمک می کردند و در انتظار پایان یافتن غسل و کفن بودند و خود را برای خواندن نماز بر جسد مطهر پیامبر آماده می کردند جنجال سقیفه بنی ساعده به جهت انتخاب جانشین برای پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) برپا شد. رشته کار در سقیفه در دست انصار بود، اما تعدادی از مهاجران از برپایی چنین انجمنی آگاه شدند جسد پیامبر (صلی الله علیه و آله) را که برای غسل آماده می شد ترک کردند و به انجمن انصار در سقیفه پیوستند و پس از بحث و جدل های فراوان سرانجام ابوبکر را به عنوان خلیفه اول انتخاب کردند.

در این گیر و دار که امام (علیه السلام) مشغول تجهیز پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و انجمن سقیفه نیز به کار خود مشغول بود، ابوسفیان که شم سیاسی نیرومندی داشت به منظور ایجاد اختلاف در میان مسلمانان در خانه حضرت علی (علیه السلام) را زد و به او گفت: دستت را بده تا من با تو بیعت کنم و دست تو را به عنوان خلیفه مسلمانان بفشارم، که هرگاه من با تو بیعت کنم احدی از فرزندان عبد مناف با تو به مخالفت بر نمی خیزد، و اگر فرزندان عبد مناف با تو بیعت کنند کسی از قریش از بیعت تو تخلف نمی کند و سرانجام همه عرب تو را به فرمانروایی می پذیرند. ولی حضرت علی (علیه السلام) چون از نیت او آگاه بود فرمود: من فعلا مشغول تجهیز پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستم.

۹۲- نهج البلاغه عبده، خطبه ۱۹۲: «لقد علم المستحفظون من اصحاب محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)...»



خلاصه آنکه اگر مصلحت اندیشی و از خودگذشتگی حضرت علی (علیه السلام) و خاندان بنی هاشم نبود طوفان اختلاف را جز کشت و کشتار چیزی نمی توانست فرو نشاند.

سکوت پر معنی

در این وضعیت حساس، که گذشت هر لحظه ای به زیان خاندان رسالت بود، تکلیف شخصیتی مانند حضرت علی (علیه السلام) چه بود؟ در برابر امام (علیه السلام) دو راه بیش وجود نداشت: یا باید به کمک رجال خاندان رسالت و علاقه مند و پیروان راستین خویش پیا خیزد و حق از دست رفته را باز ستاند، یا اینکه سکوت کند و از کلیه امور اجتماعی کنار برود و در حد امکان به وظایف فردی و اخلاقی خود پردازد.

علائم و قرائن گواهی - چنانکه ذیلاً خواهد آمد - می دهند که نهضت امام (علیه السلام) در آن اوضاع به نفع اسلام جوان و جامعه نو بنیاد اسلامی نبود. لذا پیمودن راه دوم برای حضرت علی (علیه السلام) متعین و لازم بود.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) از ارتداد امت نگران بود

۱- آیات قرآنی حاکی از آن است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در دوران حیات خود از آینده جامعه اسلامی سخت نگران بود و با مشاهده یک سلسله حوادث ناگوار این احتمال در ذهن او قوت می گرفت که ممکن است گروه یا گروههایی پس از درگذشت او به دوران جاهلی باز گردند و سنن الهی را به دست فراموشی بسپارند.

این احتمال هنگامی در ذهن او قوت گرفت که در جنگ احد، وقتی شایعه کشته شدن پیامبر از طرف دشمن در میدان نبرد منتشر شد، با چشمان خود مشاهده کرد که اکثر قریب به اتفاق مسلمانان راه فرار را در پیش گرفته، به کوهها و نقاط دور دست پناه بردند و برخی تصمیم گرفتند که از طریق تماس با سرکرده منافقان (عبد الله بن ابی) از ابوسفیان امان بگیرند و عقاید مذهبی آنان چنان سست و بی پایه شد که درباره خدا گمان بد بردند و افکار غلط به خود راه دادند. قرآن مجید از این راز چنین پرده بر می دارد:

وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ؛^{۹۳} گروهی از یاران پیامبر چنان در فکر جان خود بودند که در باره خدا گمانهای باطل، به سان گمانهای دوران جاهلیت، می بردند و می گفتند: آیا چاره ای برای ما هست؟



قرآن کریم در آیه ای دیگر تلویحا از اختلاف و دو دستگی یاران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پس از رحلت او خبر داده، می فرماید:

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ^{۹۴}؛ محمد فقط پیامبری است که پیش از او نیز پیامبران آمده اند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود شما به افکار و عقاید جاهلیت باز می گردید؟ هر کس عقب گرد کند ضرری به خدا نمی رساند و خداوند سپاسگزاران را پاداش نیک می دهد.

این آیه از طریق تقسیم اصحاب پیامبر به دو گروه «مرتجع به عصر جاهلی» و «ثابت قدم و سپاسگزار» تلویحا می رساند که پس از درگذشت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ممکن است مسلمانان دچار اختلاف و دو دستگی شوند.

۲- بررسی سرگذشت گروهی که در سقیفه بنی ساعده گرد آمده بودند به خوبی نشان می دهد که در آن روز چگونه از رازها پرده بر افتاد و تعصبهای قومی و عشیره ای و افکار جاهلی بار دیگر خود را از خلال گفت و گوهای یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشان داد و روشن شد که هنوز تربیت اسلامی در جمعی از آنان نفوذ نکرده، اسلام و ایمان جز سرپوشی بر چهره جاهلیت ایشان نبوده است.

بررسی این واقعه تاریخی به خوبی می رساند که هدف از آن اجتماع و آن سخنرانیها و پرخاشها، جز منفعت طلبی نبوده است و هر کس می کوشید که لباس خلافت را، که باید بر اندام شایسته ترین فرد امت پوشیده شود، بر اندام خود بپوشد. آنچه که در آن انجمن مطرح نبود مصالح اسلام و مسلمانان بود و تفویض امر به شایسته ترین فرد امت که با تدبیر خردمندانه و دانش وسیع و روح بزرگ و اخلاق پسندیده خود بتواند کشتی شکسته اسلام را به ساحل نجات رهبری کند.

در آن اوضاع که عقیده اسلامی در قلوب رسوخ نکرده، عادات و تقالید جاهلی هنوز از دماغها بیرون نرفته بود، هر نوع جنگ داخلی و دسته بندی گروهی مایه انحلال جامعه و موجب بازگشت بسیاری از مردم به بت پرستی و شرک می شد.

۳- از همه روشنتر سخنان حضرت علی (علیه السلام) در آغاز حوادث سقیفه است. امام در سخنان خود به اهمیت اتحاد اسلامی و سرانجام شوم اختلاف و تفرقه اشاره کرده است. از باب نمونه هنگامی که ابوسفیان می خواست دست



حضرت علی (علیه السلام) را به عنوان بیعت بفشارد و از این راه به مقاصد پلید خود برسد، امام رو به جمعیت کرد و چنین فرمود: موجهای فتنه را با کشتیهای نجات بشکافید. از ایجاد اختلاف و دودستگی دوری گزینید و نشانه‌های فخر فروشی را از سر بردارید... اگر سخن بگویم می گویند بر فرمانروایی حریص است و اگر خاموش بنشینم می گویند از مرگ می ترسد. به خدا سوگند علاقه فرزند ابوطالب به مرگ بیش از علاقه کودک به پستان مادر است. اگر سکوت می کنم به سبب علم و آگاهی خاصی است که در آن فرو رفته ام و اگر شما هم مثل من آگاه بودید به سان ریسمان چاه مضطرب و لرزان می شدید.^{۹۵}

علمی که امام (علیه السلام) از آن سخن می گوید همان آگاهی از نتایج وحشت آور اختلاف و دودستگی است. او می دانست که قیام و جنگ داخلی به قیمت محو اسلام و بازگشت مردم به عقاید جاهلی تمام می شود.

۴- هنگامی که خبر درگذشت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در میان قبایل تازه مسلمان منتشر شد گروهی از آنها پرچم ارتداد و بازگشت به آیین نیاکان را بر افراشتند و عملاً با حکومت مرکزی به مخالفت برخاستند و حاضر به پرداخت مالیات اسلامی نشدند. نخستین کاری که حکومت مرکزی انجام داد این بود که گروهی از مسلمانان راسخ و علاقه‌مند را برای نبرد با مرتدان بسیج کرد تا بار دیگر به اطاعت از حکومت مرکزی و پیروی از قوانین اسلام گردن نهند و در نتیجه اندیشه ارتداد که کم و بیش در دماغ قبایل دیگر نیز در حال تکوین بود ریشه کن شود.

علاوه بر ارتداد بعضی قبایل، فتنه دیگری نیز در یمامه برپا شد و آن ظهور مدعیان نبوت مانند مسیلمه و سجاح و طلیحه بود.

در آن اوضاع و احوال که مهاجرین و انصار وحدت کلمه را از دست داده، قبایل اطراف پرچم ارتداد برافراشته، مدعیان دروغگو در استانهای نجد و یمامه به ادعای نبوت برخاسته بودند، هرگز صحیح نبود که امام (علیه السلام) پرچم دیگری برافرازد و برای احقاق حق خود قیام کند.

ابن ابی الحدید می گوید: در یکی از روزهایی که علی عزلت گزیده، دست روی دست گذاشته بود، بانوی گرامی وی فاطمه زهرا، او را به قیام و نهضت و بازستانی حق خویش تحریک کرد. در همان هنگام صدای مؤذن به ندای «اشهد ان محمداً رسول الله» بلند شد. امام رو به همسر گرامی خویش کرد و گفت: آیا دوست داری که

۹۵- نهج البلاغه، خطبه ۵.



این صدا در روی زمین خاموش شود؟ فاطمه گفت: هرگز. امام فرمود: پس راه همین است که من در پیش گرفته‌ام.^{۹۶}

امام (علیه السلام) در یکی از سخنرانیهای خود می فرماید: پس از درگذشت پیامبر در کار خویش اندیشیدم. در برابر صف آرای قریش جز اهل بیت خود یار و یاور ندیدم. پس به مرگ آنان راضی نشدم و چشمی را که در آن خاشاک رفته بود فرو بستم و با گلویی که استخوان در آن گیر کرده بود نوشیدم و بر گرفتگی راه نفس و بر حوادث تلختر از زهر صبر کردم.^{۹۷}

اتحاد مسلمانان

اتحاد مسلمانان از بزرگترین آمال و آرزوهای امام (علیه السلام) بود. او به خوبی می دانست که این اتحاد در زمان پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) سبب شده بود که رعب عجیبی در دل امپراتوران جهان و قدرتهای بزرگ رخنه کند و اسلام به سرعت رشد و نمو کرده، گسترش یابد. ولی اگر این وحدت به جهت مسئله رهبری از بین می رفت مسلمانان دچار انواع گرفتاریها و اختلافات می شدند و بالاخص گروهی از قریش که به کسوت اسلام در آمده بودند دنبال بهانه بودند تا ضربت اساسی خود را بر پیکر اسلام وارد سازند.

در میان مهاجران، ماجراجویانی به نام سهیل بن عمرو، حارث بن هشام، عکرمه بن ابی جهل و... بودند که مدتها از دشمنان سرسخت مسلمانان و به ویژه انصار به شمار می رفتند، ولی سپس، به عللی و در ظاهر، کفر و بت پرستی را ترک کردند و اسلام آوردند. وقتی انصار، پس از شکست در سقیفه، به هواداری امام (علیه السلام) برخاستند و مردم را به پیروی از او دعوت کردند، این افراد ماجراجو بی اندازه ناراحت شدند و از دستگاه خلافت خواستند که تیره خزرچ از انصار را باید برای بیعت دعوت کند و اگر از بیعت سرباز زدند با آنها به نبرد برخیزد.

هریک از سه نفر مذکور در اجتماع بزرگی سخنرانی کرد. ابوسفیان نیز به آنان پیوست! در برابر آنان، خطیب انصار به نام ثابت بن قیس به انتقاد از مهاجران برخاست و به سخنان آنان پاسخ داد.

۹۶- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۱۱۳.

۹۷- فنظرت فاذا لیس لی معین الا اهل بیتی فضننت بهم عن الموت واغضیت علی القذی و شربت علی الشجی و صبرت علی اخذ الکظم و علی امر من طعم العلقم. نهج البلاغه عبده، خطبه ۲۶. قریب این مضمون در خطبه ۲۱۲ نیز آمده است.



جنگ میان مهاجرین و انصار، به صورت ایراد خطابه و شعر، تا مدتی ادامه داشت. متن سخنان و اشعار طرفین را ابن ابی الحدید در شرح خود آورده است.^{۹۸}

با در نظر گرفتن این اوضاع روشن می شود که چرا امام (علیه السلام) سکوت را بر قیام مسلحانه ترجیح داد و چگونه با حزم و تدبیر، کشتی طوفان زده اسلام را به ساحل نجات رهبری کرد و اگر علاقه به اتحاد مسلمانان نداشت و عواقب وخیم اختلاف و دودستگی را پیش بینی نمی کرد، هرگز اجازه نمی داد مقام رهبری از آن دیگران باشد. در همان روزهای سقیفه، یک نفر از بستگان حضرت علی (علیه السلام) اشعاری در مدح او سرود که ترجمه آنها چنین است:

من هرگز فکر نمی کردم که رهبری امت را از خاندان هاشم و از امام ابوالحسن سلب کنند.

آیا حضرت علی نخستین کسی نیست که بر قبله شما نماز گزارد؟ آیا داناترین شما به قرآن و سنت پیامبر او نیست؟ آیا وی نزدیکترین فرد به پیامبر نبود؟ آیا او کسی نیست که جبرئیل او را در تجهیز پیامبر یاری کرد؟^{۹۹} هنگامی که امام (علیه السلام) از اشعار او آگاه شد قاصدی فرستاد که او را از خواندن اشعار خویش باز دارد و فرمود: «سلامة الدین احب الینا من غیره.»؛ سلامت اسلام از گزند اختلاف، برای ما از هر چیز خوشتر است.

در جنگ صفین مردی از قبیله بنی اسد از امام (علیه السلام) سؤال کرد: چگونه قریش شما را از مقام خلافت کنار زدند؟ حضرت علی (علیه السلام) از سؤال بی موقع او ناراحت شد، زیرا گروهی از سربازان امام به خلفا اعتقاد داشتند و طرح این مسائل در آن هنگام موجب دو دستگی در میان صفوف آنان می شد. لذا امام (علیه السلام) پس از ابراز ناراحتی چنین فرمود:

به احترام پیوندی که با پیامبر (صلی الله علیه و آله) داری و به سبب اینکه هر مسلمانی حق پرسش دارد، پاسخ تو را به اجمال می گویم. رهبری امت از آن ما بود و پیوند ما با پیامبر از دیگران استوارتر بود، اما گروهی بر آن بخل ورزیدند و گروهی از آن چشم پوشیدند. داور میان ما و آنها خداست و بازگشت همه به سوی اوست.^{۱۰۰} اینها بعضی از علل سکوت امیرمؤمنان حضرت علی (علیه السلام) بود که به سبب حفظ اساس اسلام، دست از حق خود کشید و بیست و پنج سال جرعه های تلختر از زهر نوشید.

۹۸- ر.ک. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۴۵ - ۲۳.

۹۹- همان، ج ۶، ص ۲۱.

۱۰۰- نهج البلاغه عبده، خطبه ۱۵۷.



بخش پنجم: دوران خلافت

پس از قتل عثمان در ذی الحجه سال ۳۵ هجری ، مردم به سراغ حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) رفتند و از ایشان خواستند تا خلافت را بپذیرند.

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در ابتدا از پذیرفتن این کار خودداری کرد و فرمود: به فرد دیگری رجوع کنید؛ چرا که شما طاقت حکومت مرا ندارید. همانا کران تا کران را ابر فتنه پوشانده و راه راست ناشناس گردیده است . بدانید که اگر من درخواست شما را بپذیرم، با شما چنان رفتار می کنم که خود می دانم و به گفته گوینده و سرزنش سرزنش کننده گوش نمی دهم . من اگر وزیر «راهنمای» شما باشم بهتر است تا امیر باشم.^{۱۱}

پس از اصرار و پافشاری مردم فرمود: اگر نبود که حقی را زنده کنم و ظلمی را از بین ببرم، مهار خلافت را رها می کردم.

و پس از انجام مراسم بیعت ، به بیعت کنندگان فرمود: بدانید! همان گرفتاری هایی که در زمان بعثت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) دامن گیر شما بود، امروز به سوی شما بازگشته است ؛ سوگند به آن کسی که محمد را برگزید، باید به هم مخلوط شده و زیر و رو شوید و در غربال آزمایش غربال گردید تا صاحبان فضیلت که عقب افتاده اند، جلو افتند و آنان که به ناحق پیشی گرفته اند، عقب روند.

سپس فرمودند: هان ای مردم ! گناهان و نافرمانی ها همانند اسب های سرکشی هستند که سواران خود را، که اهل باطل و گناهند، به دوزخ می اندازند و تقوا و پرهیزگاری چون شتران رام و راهواری هستند که مهارشان به دست سواران بوده ، آنها را به بهشت می رسانند.

تقوا راه حق است و گناه راه باطل و هر یک پیروانی دارند، اگر اهل باطل زیاد است از قدیم چنین بوده است و اگر اهل حق کم است گاهی کم نیز جلو رفته است.^{۱۲}

فرمان آن حضرت به مالک اشتر، هنگامی که او را به حکومت مصر منصوب کرد، نشانگر نهایت مهربانی و دلسوزی آن حضرت است.

به مالک چنین می فرماید: پیوسته قلبت را از مهر رعیت آکنده ساز و از لطف و محبت به آنان ، سرشار کن .

۱۰۱ - نهج البلاغه ، خطبه ۹۲.

۱۰۲ - همان ، خطبه ۱۶.



زنهار! نسبت به مردم چون جانوری درنده ، که برای خوردنشان دنبال فرصت می گردد، مباش چه آنان بر دو دسته اند: یا برادر دینی تو به شمار می روند و یا این که در آفرینش همانند تو می باشند.

خطایی که از آنان سر می زند پوشان و از کار زشتی که ، دانسته یا ندانسته ، انجام می دهند در گذر.^{۱۰۳}

عدالت

با آغاز خلافت ، آن حضرت ، برای اجرای عدالت ، دستور دادند اموال شخصی عثمان را برای فرزندان باقی گذارند و بقیه را ، که از بیت المال بود ، میان مسلمانان تقسیم نمایند که به هر نفر سه دینار رسید. در این تقسیم حضرت برای هیچ کس امتیازی قائل نشد؛ به غلام آزاد شده همان قدر داد که به اشراف عرب داد.^{۱۰۴}

نبرد در سه جبهه

روش عدالت محور حضرت امیر (علیه السلام) در حکومت و تقسیم اموال ، برای بسیاری خوشایند نبود از این رو شروع به اعتراض کردند و سرانجام بیعت را شکستند و مردم را علیه حضرت امیر (علیه السلام) تحریک نمودند.

از سوی دیگر آن حضرت پس از بیعت تصمیم گرفت در اولین فرصت حکام و فرمانداران نالایق را عزل کند و به جای آنها افراد شایسته و صالحی را بگمارد. این فرمانداران برکنار شده نیز که از حضرت کینه به دل داشتند، لذا با بیعت شکنان همصدا شدند و فتنه جمل را به راه انداختند.

به طور کلی حضرت در طول مدت کوتاه حکومت خود، که کمتر از پنج سال بود با سه گروه ناکثین ، قاسطین و مارقین درگیر بودند.

۱- جنگ جمل « فتنه ناکثین »

نخستین گروهی که علیه حضرت طغیان کردند همان کسانی بودند که در زمان عثمان از امتیازات ویژه برخوردار بودند و چون حضرت امیر (علیه السلام) آنها را با دیگران برابر در نظر گرفت ، دست به پیمان شکنی زدند و با اجتماع در بصره ، به همراهی حاکمان معزول فتنه جمل را به راه انداختند و عایشه را با خود همراه کردند. سردسته این گروه طلحه و زبیر بودند. طلحه از اولین کسانی «و به نقلی اولین افرادی» بود که با حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

۱۰۳ - همان ، نامه ۵۳ عهدنامه مالک اشتر.

۱۰۴ - بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۱۶ و ۱۸.



بیعت کرده بود، با این تصور که آن حضرت نیز مانند عثمان عمل خواهد کرد و به او امتیاز می دهد، اما وقتی عدالت را دیدند پیمان را شکستند و سربه شورش برداشتند. انگیزه اینها در واقع احیاء و استمرار اختلافات طبقاتی بود. جنگ جمل در سال ۳۶ هجری در نزدیکی بصره رخ داد و عایشه نیز در آن شرکت داشت و مردم را علیه امیرالمؤمنین (علیه السلام) تحریک می کرد.

این نبرد سه روز بیشتر طول نکشید و حضرت خیلی زود دشمن را شکست داد. زیر که گویا قبل از شروع جنگ پشیمان شده بود، از میدان نبرد بیرون رفت و میهمان کسی شد، ولی وقتی خواب بود صاحبخانه او را کشت و سرش را نزد حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرستاد. اما آن حضرت او را سرزنش کرد و فرمود: او میهمان تو بود، نباید او را می کشتی! طلحه نیز در میدان جنگ کشته شد و بدین طریق جنگ پایان گرفت. بعد از خاتمه نبرد، حضرت امیر (علیه السلام) مرکز حکومت خود را شهر کوفه قرار داد.

۲- جنگ صفین « فتنه قاسطین »

دسته دیگری که بر ضد حکومت حضرت امیر (علیه السلام) به پا خاسته و جنگی را بر آن حضرت تحمیل کردند، معاویه و عمروعاص بودند که با فریب مردم شام و به بهانه خون خواهی عثمان، جنگ صفین را به راه انداختند. این نبرد در سال ۳۷ هجری آغاز شد و مدت آن ۱۲ ماه (و به نقلی ۱۸ ماه) طول کشید. در روزهای آخر جنگ که شکست معاویه قطعی به نظر می رسید، عمروعاص حيله ای ساخت و بدین طریق خود و معاویه را از خطر نجات داد. او به شامیان گفت: پاره های قرآن را بر سر نیزه های خود قرار دهند و کوفیان را به داوری قرآن فراخوانند.

این حيله کارساز شد و در سپاه کوفه اختلاف ایجاد کرد و حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) مجبور شد داوری را بپذیرد. آن حضرت، ابن عباس یا مالک اشتر را به عنوان نماینده خود برگزید ولی کوفیان نپذیرفتند و بر نمایندگی ابوموسی اشعری که مردی ساده لوح و نادان بود اصرار کردند. ابوموسی نیز فریب عمروعاص را خورد و کوس رسوایی خود را به صدا درآورد.

۳- جنگ نهروان « فتنه مارقین »

پس از این که کوفیان حقیقت ماجرای داوری را فهمیدند و متوجه شدند این کار همان طور که حضرت امیر (علیه السلام) فرموده بود، حيله ای بیش نبوده است، عده ای از آنان گفتند داوری اشتباه بود و علی نباید آن را می پذیرفت! و با



مطرح کردن شعار «لا حکم الا لله» عمل حضرت امیر (علیه السلام) را خلاف دانستند. این گروه که «خوارج» نامیده شدند، افرادی به ظاهر عابد و زاهد بودند ولی شعور و درک نداشتند و به فرموده امیرالمؤمنان علی (علیه السلام) حق را در ظلمات باطل می جستند. حضرت امیر (علیه السلام)، ابن عباس را نزد آنها فرستاد تا آنان را متوجه خطا و اشتباهشان سازد، ولی آنان از رای خود منصرف نشدند. حضرت خود به سوی آنان رفت و آنها را نصیحت کرد. ولی آنها گفتند: ما و تو هر دو کافر شده بودیم، ما توبه کردیم و تو بر همان حال باقی مانده ای، تو هم باید توبه کنی!

این عده در منطقه نهروان اجتماع کرده و موجب ناامنی شده بودند. پس از نصیحت ها و نامه های بسیار زیاد حضرت علی (علیه السلام)، بیشتر «تقریباً دو سوم آنها» آنها آگاه شدند و از روش خود دست برداشتند، اما باقی مانده بر اعتقاد خود اصرار ورزیدند و بدین طریق جنگ نهروان در گرفت. طولی نکشید که از آن گروه گمراه همگی، جز نه نفر، به قتل رسیدند. از جمله این ۹ نفر که سالم مانده و از صحنه نبرد گریختند، عبدالرحمن بن ملجم مرادی لعنة الله علیه بود. این نبرد در سال ۳۸ هجری و به گفته برخی مورخان در سال ۳۹ هجری رخ داد.^{۱۰۵}

فضایل امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ لِأَخِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَضَائِلَ لَا تُحْصَى كَثْرَةً فَمَنْ قَرَأَ فَضِيلَةً مِنْ فَضَائِلِهِ مُقِرًّا بِهَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ مَنْ كَتَبَ فَضِيلَةً مِنْ فَضَائِلِهِ لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ مَا بَقِيَ لِنَيْلِكَ الْكِتَابَةِ رَسْمٌ وَ مَنْ اسْتَمَعَ إِلَى فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الذُّنُوبَ الَّتِي اِكْتَسَبَهَا بِالسَّمْعِ وَ مَنْ نَظَرَ إِلَى كِتَابَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الذُّنُوبَ الَّتِي اِكْتَسَبَهَا بِالنَّظَرِ ثُمَّ قَالَ النَّظْرُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِبَادَةٌ وَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِيمَانَ عَبْدٍ إِلَّا بِوَلَايَتِهِ وَ الْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِهِ .

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید:



خداوند برای برادر علی فضایی قرار داده که از شمارش بیرون است ، هر کس یکی از فضایل او را بیان کند و به آن معترف شود خداوند گناهان گذشته و آینده اش را می بخشد و هر کس فضیلتی از فضایل وی را بنویسد، تا وقتی که از آن نوشته اثری باقی است ، فرشته ها برایش طلب آموزش می کنند و هر کس به فضایل علی گوش سپارد خداوند گناهانی را که به وسیله گوش مرتکب شده است می بخشد، هر کس به نوشته ای که در آن فضیلت علی آمده است نگاه کند، گناهانی که به وسیله چشم انجام داده است مورد آموزش قرار خواهد گرفت .^{۱۰۶}

بیان و نوشتن فضایل حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) امر آسان و ممکن نیست و یک از هزار آن را نمی توان در پیمان بیان ریخت:

در پیش آن چه باشد پرواز یک کبوتر
جایی که همچو سیمرخ جبریل پر بریزد

گفته ها درباره فضایل حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

در باره مقام حضرت آنقدر مطالب از دوست و دشمن بیان شده که قابل جمع نیست ،اما به اختصار چند نمونه ذکر می گردد:

۱- از حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

الف- در رساله «صراط مستقیم» از تصانیف شیخ روزبهان نقل شده است : که اگر می خواهید که ارزش و جایگاه والای امیرالمؤمنین را در درگاه الهی و قدر و منزلت آن مسندنشین تخت سلونی را دریابید در آیه شریفه : **قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**^{۱۰۷} تأمل نمایید که مفسران و محققان گفته اند: مقصود الهی از خطاب به حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) آن است که : بگو به بندگان من و آشکار کن و ظاهر گردان که پروردگار من مرا به محبت علی بن ابی طالب (علیه السلام) هدایت نمود و این مرتبه بالاترین مرتبه ممکن برای بشر است که خاتم پیامبران به امر آفریننده آدمیان اظهار نماید و نموده است.

۱۰۶ - مناقب خوارزمی ، ص ۱۹.

۱۰۷ - انعام / ۱۶۱.



ب- محمد بن محمود کرمانی شافعی در کتاب خود نقل کرده که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) در سجده شکر می فرمود: **إِلَهِي بِحَقِّ عَلِيٍّ وَكَيِّكَ اغْفِرْ لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ**؛ یعنی خدایا به حق علی که ولی توست، پیامرزم محمد را که نبی توست.

ج- خوارزمی نقل نموده که در روز مباهله، هنگامی که سرور جن و انس، امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را داخل عباي خود گردانید، دست به دعا برداشته و فرمود: **اللَّهُمَّ احْشُرْنِي فِي زُمْرَةِ مُحَبِّبِهِمْ**؛

یعنی خدایا مرا در زمره دوستان این گروه محشور کن؛ از این نقل، نتیجه دوستی و حال دوستان ظاهر می شود.

د- ابی جارود با واسطه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرد که آن حضرت فرمود: همانا حلقه در بهشت از یاقوت سرخ است، بر روی صفحه هایی از طلا. پس هنگامی که حلقه به صفحه طلا برخورد می کند، صدا می دهد و می گوید: یا علی.^{۱۰۸}

۲- از خود امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

در روایتی طولانی آمده است که: **صعصعة بن صوحان عبدی از حضرت علی (علیه السلام) پرسید: شما برترید یا عیسی بن مریم؟**

حضرت فرمود: مادر عیسی در بیت المقدس بود، وقتی که زمان ولادت عیسی فرارسید صدایی شنید که گوینده ای می گفت: بیرون برو! اینجا خانه عبادت است نه جای ولادت.

ولی مادر من، فاطمه بنت اسد، هنگامی که زمان زایمانش نزدیک شد، در حرم بود، پس دیوار کعبه شکافته شد و شنید که گوینده ای می گفت: «داخل شو!» پس وارد خانه شد و من در آن متولد شدم و این فضیلت برای هیچ کس نیست، نه پیش از من و نه بعد از من.^{۱۰۹}

۳- از حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام)

حسن بن علی (علیه السلام) بعد از شهادت پدرش خطبه ای ایراد کرد و بعد از حمد و ثنای پروردگار فرمود: امشب مردی از دنیا رفت که کسی از گذشتگان و آیندگان در عمل به پایه او نمی رسید. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همواره

۱۰۸ - علی (علیه السلام) و المناقب، ص ۲۱۶.

۱۰۹ - علی (علیه السلام) و المناقب، ص ۱۳۴.



در نبردگاه پرچم را بدو می سپرد. او پیکار می کرد در حالی که جبرئیل در طرف راست او و میکائیل طرف چپ او بود.^{۱۱۰}

۴- از حضرت سلمان (رحمة الله)

مردی به سلمان گفت: این همه علی را دوست می داری؟ گفت: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: هر کس علی را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر کس او را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است.^{۱۱۱}

۵- از عمّار (رحمة الله)

یحیی بن عبدالله بن حسن از پدرش روایت کرده که گفت: روزی علی (علیه السلام) برای ما سخنرانی می کرد. مردی برخاست و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! اهل جماعت و اهل فرقه و اهل سنت و اهل بدعت چه کسانی هستند؟ فرمود: «شگفتا اکنون که این مسأله را از من پرسیدی، پس خوب گوش کن تا بفهمی البته از دیگران نیز می توانی پرسیدی»؛ آنگاه حدیث را ادامه داد. مردم از بیان علی (علیه السلام) بسیار لذت برده و از هر سو صدای تحسین بلند شد. پس عمار برخاست و گفت: ای مردم! به خدا اگر از او اطاعت کنید شما را از راهی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رفته، سر موئی منحرف نمی کند، چگونه ممکن است منحرف کند در حالی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) علم «منایا» و «وصایا» و «فصل الخطاب» را نزد او به امانت سپرد، همچنان که موسی به هارون سپرد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره او فرمود: «تو نسبت به من، به منزله هارون هستی نسبت به موسی، جز این که بعد از من پیامبری نخواهد آمد و این فضیلتی است که خدای متعال به وی اختصاص داده است».^{۱۱۲}

۶- از جابر بن عبدالله (رحمة الله)

جابر روایت می کند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: علی بهترین فرد بشر است، هر که تردید به خود راه دهد کافر است.^{۱۱۳}

۱۱۰ - مستدرک الصحيحین، ج ۳، ص ۱۷۲؛ ذخائر العقبی، ص ۱۳۸؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۳۶.

۱۱۱ - مستدرک الصحيحین، ج ۳، ص ۱۳۰.

۱۱۲ - بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۲۲۱ - ۲۲۳.

۱۱۳ - تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۴۷۱.



خطیب بغدادی در روایت دیگری می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: مَنْ لَمْ يَقُلْ عَلِيٌّ خَيْرُ النَّاسِ فَقَدْ كَفَرَ؛ هر کس باور نداشته باشد که علی بهترین انسان است، کافر شده است.^{۱۱۴}

این روایت را ابن حجر عسقلانی نیز در «تهذیب التهذیب» آورده است.^{۱۱۵}

۷- از عبدالله بن مسعود

قرآن بر هفت حرف نازل شده و برای هر کدام از آنها ظاهر و باطنی است و تمامی علم ظاهر و باطن نزد علی بن

ابی طالب است.^{۱۱۶}

خطیب بغدادی به سند خود از عبدالله بن احمد بن حنبل نقل می کند که گفت: روزی در مجلس پدرم بودم که

جمعی از مردم «کرخ» نزدش آمده بودند و درباره خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و حضرت علی (علیه السلام) و حوادث

آن دوران هر کدام صحبت های بسیار و طولانی به میان آوردند در پایان پدرم سر برداشت و گفت: درباره

خلافت علی (علیه السلام) زیاد حرف نزنید. ولی آنچه مسلم است آن است که آن سه با احراز پست خلافت، ظاهرا

زینتی برای خود کسب کردند، ولی علی (علیه السلام) با خلیفه شدنش به خلافت آبرو داد.^{۱۱۷}

۸- از ابن ابی الحدید «۶۵۶ - ۵۸۵ ه. ق.»

هیبت و عظمت و جلالت و شهرت فضایل و کمالات و مناقب و مقامات آن حضرت (علیه السلام) گوش تا گوش دنیا

و کران تا کران عالم را چنان پر کرده و در آفاق جهان نه چنان طنین انداخته است که بتوان به ذکر و تفصیل آن

پرداخت و با سمند همت به میدان تعرض آن تاخت، یعنی این مطلب چندان واضح و عیان است که از شرح و بیان

بی نیاز است، بلکه آنچه چنان واضح است که اگر کسی به مقام معرفی آن برآید، در نظرها زشت آید و نیکو ننماید،

پس واقعیت در این مسأله چنان است که ابوالعیناء به عبیدالله بن خاقان، وزیر متوکل و معتمد، درباره عذرخواهی

از مدح و ثنای او گفته است: من خود را در ستایش تو مانند کسی می بینم که بخواهد روز روشن را بستاید یا ماه

تابان را به مردم معرفی نماید، پس چون به یقین می دانم که اگر رخس همت به میدان مدح تو برانم عاجز و

درمانده خواهم شد و به غایت نخواهم رسید، برای همین از ابتدا خود را به آن مشغول نمی سازم و به جای ثنای تو

۱۱۴- همان، ج ۳، ص ۱۹۲.

۱۱۵- تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۱۹.

۱۱۶- ترجمه الانتقان، ج ۲، ص ۵۸۹؛ التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۹۰.

۱۱۷- طبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۳۶۵.



به دعای تو می پردازم . پس از شرح و بیان خود در این موضوع دست برمی دارم و زمام شناخت آن را به شناخت مردم از تو وامی گذارم.

و نیز می گوید: چه گویم درباره مردی که دشمنانش به فضل او اقرار کردند و نتوانستند مناقب و فضایل او را کتمان کنند و معلوم است که بنی امیه با آن که مالک شرق و غرب عالم شدند و نهایت سعی و مکر را در خاموش کردن نور او نمودند و احادیث بسیاری درباره عیب ها و بدی های او جعل کردند و بر منابر، به نفرین و لعن او پرداختند و مداحان و شیعیانش را زندانی و قتل و غارت نمودند و مردم را از روایت حدیثی که دلالت بر فضل و نیکی او کند، اکیدا منع کردند، تا آنجا که مردم حرام کردند که نام او را بر زبان برانند، آنان هر چه بیشتر در این زمینه از خود سماجت نشان دادند، همان اندازه نام او بلندتر و قدرش رفیع تر شد، مانند مشک که هر قدر آن را پنهان کنند بویش مخفی نماند و مثل آفتاب که با کف دست پوشیده نشود و مانند روز روشن که اگر یک چشم آن را نبیند چشمان زیادی آن را خواهند دید.

و چه گویم درباره کسی که تمام فضایل منسوب به وی و سلسله تمام کمالات به او منتهی می گردد او سرور همه فضیلت ها و سرچشمه همه ارزش ها و معدن تمام فضایل بوده و گوی سبقت را ربوده است و بعد از او هر کسی که نصیب و بهره ای از فضیلت و کمال دارد، از او دریافت کرده است.^{۱۱۸}

ابن ابی الحدید در مدح مولای متقیان هفت قصیده سروده که به آنها «علویات سبع» می گویند و سید جلیل القدر سید محمد صاحب مدارک آنها را شرح نموده و آن شرح بارها به چاپ رسیده است.

مرحوم محدث ارموی پس از نقل قسمتی از قصیده ششم از قصائد هفتگانه ابن ابی الحدید می گوید: باید دانست اینها که گفتیم برای این بود که آغاز کتاب به ذکر اندکی از فضایل آن حضرت آرایش یابد و گرنه ، حق در این باب آن است که گفته اند:

و عشرين حرفا عن معاليه قاصر
و أن رداء خيط من نسج تسعة

یعنی فضائل او در حوصله بیان نگنجد، زیرا ردایی که از تار و پود حروف بافته شود و از بافته الفاظ و عبارات ترکیب یابد، بر قامت رسای مدح و ثنای او کوتاه است، پس بهتر آن است که زبان از سخن بر بندیم.

۹- از عطار

۱۱۸- شرح النهج ، ج ۱، ص ۱۶.



وی از شعرای قرن هفتم بوده و صاحب تألیفات و تصانیف بسیاری است که بیشتر آنها منظوم می باشد. و مشهور است که به تعداد سوره های قرآن کتاب و رساله و نظم و نثر تألیف نموده است. گویند: عطار هیچ گاه زبان به مدح کسی از پادشاهان و امیران عصر خود نگشود و در تمام کتاب هایش یک مدح پیدا نمی شود و خود در اشاره به این نکته می گوید:

دری از بهر دنیا من نسفتم
 به عمر خویش مدح کس نگفتم^{۱۱۹}

عطار نماز حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را این گونه توصیف می کند:

چراغ شرع و صاحب حوض
 کوثر خصوص آن وارث دین پیمبر

به یک رمز از دو عالم صد نشان
 داد منادی سلونی در جهان داد

که از پایش برون کردند، پیکانش
 چنان شد در نماز از نور حق جانش

که تا نبود نمازت نانمازی
 چنین باید نماز از اهل رازی^{۱۲۰}

۱۰- از جورج جرداق

نویسنده نامدار مسیحی و مؤلف کتاب گران سنگ «الامام علی (علیه السلام) صوت العدالة الانسانية» می گوید: علی بن ابی طالب در خرد یگانه دوران بود و به همین خاطر قطب اسلام و سرچشمه معارف و علوم عرب بود، هیچ دانشی در عرب وجود ندارد، جز این که اساس آن را او پایه گذاری کرده و یا در آن شریک و سهیم بوده است. او همچنین درمقایسه سخن امیرالمؤمنین (علیه السلام) با سخنان ناموزون عمر بن الخطاب می گوید: علی بن ابی طالب (علیهما السلام) درباره حریت فرموده است: **لَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا**. خود را برده دیگران مساز در حالی که خداوند تو را آزاد آفریده است.

و عمر جمله دیگر به همین مضمون گفته است: **متی استعبدتم الناس و قد ولدتهم امهاتهم احرارا**. ولی سخن علی بن ابی طالب تفاوتی اصولی با سخن عمر دارد زیرا: اولاً؛ حریت در کلام عمر همانند سایر معاصرانش تنها در برابر رقیب به کار رفته است، به خاطر آنکه در آن زمان انسان هایی به عنوان بنده و کنیز به فروش می رسیدند.

۱۱۹- مقدمه تذکرة الاولیاء، به قلم میرزا محمدخان قزوینی

۱۲۰- اسرارنامه، ص ۲۸ و ۲۹.



ولی سخن علی بن ابی طالب شامل حریت به معنای وسیع و عامی است که اصلی از اصول وجودی انسان را در بر می گیرد و آزادی روحی و آزادی گفتار و کردار انسان را شامل می شود.

ثانیاً؛ عمر سخن خویش را متوجه ارباب ها نموده و آنان را از گرفتن مردم به بردگی نهی کرده است، که معمولاً نصیحت به آنها سودی ندارد، ولی علی بن ابی طالب سخن خویش را متوجه بردگان ساخته و روح آزادی را به حس و لمس آنها می رساند و به آنها می گوید به خود متکی باشید و بر ضد کسانی که شما را برخلاف نظام خلقت به بردگی گرفته اند، قیام کنید، اینجاست که علی (علیه السلام) با جمله کوتاه خود بذر انقلاب و رهایی از یوغ استعمار را در دل بردگان می پاشد.

ثالثاً؛ عمر منشاء آزادی مردم را زادن از مادر قرار داده ، ولی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آن منشاء را سنت الهی و نظام طبیعی بیان کرده است که بسی عمیق تر و ریشه دارتر از زادن از مادر است.^{۱۲۱}

شجاعت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

قهرمانان افتخار می کردند که در نبردها، هر چند برای لحظاتی ، رویاروی او قرار گیرند و اگر در میدان نبرد از برابر او می گریختند، چندان زشت نمی دانستند و کشته شدن به دست او را ننگ نمی پنداشتند و حتی در برخی موارد، مایه تسلی خاطر بازماندگانشان بود.

ابن ابی الحدید می گوید: حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) وقتی معاویه را به مبارزه طلبید، عمرو بن العاص به معاویه گفت: پیشنهاد منصفانه ای به تو داده است.

معاویه گفت: تو جز امروز، هرگز فرییم نداده بودی ، آیا مرا به مبارزه با ابوالحسن دعوت می کنی ؟ با این که می دانی که قهرمان و شجاع کوبنده ای است! به گمانم نقشه امارت شام را پس از من در سر می پرورانی!^{۱۲۲}

حضرت امیر (علیه السلام) با همه شجاعتش وقتی بر دشمن پیروز می شد او را می بخشید، چنان که وقتی بر عبدالله بن زبیر و مروان حکم و سعید بن عاص در بصره چیره شد آنان را بخشید و به آنان نیکی کرد. جوانمردی های علی بیش از آن است که در این سطور بگنجد.

۱۲۱- الامام علی (علیه السلام)، ج ۱، ص ۱۷۵.

۱۲۲- شرح النهج، ج ۱، ص ۲۱.



زهد امیر المؤمنین علی (علیه السلام)

زاهدترین فرد زمان خود بود و خود فرموده که دنیا را سه طلاق کرده است.^{۱۲۳}

در مناقب خوارزمی آمده است که عدی بن ثابت گفت: در خدمت امیر المؤمنین (علیه السلام) بودم، شخصی برای آن حضرت پالوده آورد اما آن سرور از تناول آن خودداری نمود و فرمود: چیزی که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) از آن نخورده باشد، دوست ندارم که از آن بخورم.^{۱۲۴}

آن حضرت در پاسخ مردی که روش او را در زندگی پیش گرفته بود - ضمن نهی او از این کار - فرمود: خداوند بر پیشوایان حق واجب کرده که فقیرترین زیر دست خود را الگو قرار دهند تا مبادا فقیر از خود خجالت کشد.^{۱۲۵} از آن حضرت نقل شده است که فرمود: دنیا را ترک کردم به دلیل کمی ثباتش و رنج بسیار در جمع آوری اش و تنگ چشمی شریکانش: **ترکت الدنيا لقلّة بقائها و كثرة عنائها و خسة شركائها.**

دانش امیر المؤمنین علی (علیه السلام)

درباره دانش آن حضرت به این جمله پیامبر بسنده می کنیم که فرمود: **أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا**،^{۱۲۶} من شهر دانشم و علی، دروازه آن است.

و خود حضرت بر بالای منبر می فرمود: **سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي**؛^{۱۲۷} پیش از آنکه مرا از دست دهید هر چه می خواهید از من پرسیده.

چه کسی را می توان یافت که بر بالای منبر و در برابر هزاران تن چنین سخنی بگوید و نگران نباشید که کسی پرسشی کند و او نتواند پاسخ آن را بگوید و در مقابل مردم سرافکننده شود.

آری کسی جرأت گفتن چنین سخنی را ندارد. اگر در تاریخ می خوانیم که «سبط بن جوزی» یک بار به خود چنین جرأت و جسارتی را داد، می بینیم که از عهده برنیامد و خجل و شرمنده از منبر به زیر آمد.^{۱۲۸}

۱۲۳ - نهج البلاغه ، حکمت ۷۷.

۱۲۴ - مناقب خوارزمی ، ص ۱۹۹.

۱۲۵ - زندگی دوازده امام ، هاشم معروف الحسینی ، ترجمه محمد رخشنده ، ج ۱ ، ص ۳۲۰.

۱۲۶ - بحار الانوار ، ج ۴۰ ، ص ۲۰۰ - ۲۰۸ ، باب ۹۴.

۱۲۷ - همان ، ص ۱۳۱ ، حدیث ۸.

۱۲۸ - سفینة البحار.



معاویه دشمن سرسخت آن حضرت در جمع خصوصی از او ستایش می کرد؛ وقتی خبر شهادت امام (علیه السلام) به او رسید گفت: فقه و علم مرد.

برادر معاویه به او گفت: این سخن را مردم شام از تو نشنوند.^{۱۲۹}

عهدنامه مالک اشتر فرمانی دینی و علمی است که هیچ پیمانی در فراگیری و رسایی و شرح و تفصیل بنیان و اساس حکومت صالح، به پایه آن نمی رسد. این عهدنامه عناصر اصلی سعادت ساز همه جوامع را در خود دارد. قضاوت های بی مانند آن حضرت نیز گواه صادق بر علم کامل و جامع امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است. او در قضاوت هایش نه تنها بر پایه فقه اسلامی و قرآن عمل می نمود، بلکه با استفاده از روش های روان شناختی و جامعه شناسی، حقایق را آشکار می کرد. ماجرای درگیری دو زن بر سر طفلی معروف است، آن حضرت برای یافتن مادر حقیقی، فرمود: «شمشیری بیاورید تا طفل را دو نیم کنم» و بدین طریق عاطفه مادرش را تحریک کرد و او را باز شناخت.^{۱۳۰}

بردباری و صبر امیرالمؤمنین (علیه السلام)

در بردباری و گذشت، حضرت امیر (علیه السلام) گوی سبقت را از همه ربوده بود. برای اثبات حلم او کافی است به رفتار او با سرداران جنگ جمل، به ویژه مروان حکم و عبدالله زبیر نظر افکند. وقتی بر این دو، دست یافت با این که از سرسخت ترین دشمنان او بودند آشکارا به آن حضرت ناسزا می گفتند، اما حضرت از آنان درگذشت و آنان را مورد عفو قرار داد و تنها به این جمله اکتفا کرد که به عبدالله زبیر فرمود: «برو! نمی خواهم تو را بینم» و سخنی بیشتر از این بر زبانش جاری نشد.^{۱۳۱}

در نبرد صفین نیز، که شامیان آب را بر روی یاران حضرت بسته بودند، وقتی حضرت امیر (علیه السلام) به شریعه دست یافت، به یاران خود فرمود: مانع از دسترسی دشمن به آب نشوید. و فرمود: به خدا سوگند هرگز کردار آنها را در پیش نخواهم گرفت.^{۱۳۲}

۱۲۹- الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۲۶.

۱۳۰- قضاة امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، ص ۱۲ و ۱۳.

۱۳۱- غزوات امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، جعفر نقدی، ص ۱۷.

۱۳۲- تنمة المنتهی، ص ۲۳ و ۲۴.



در حلم و بردباری حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) همین بس که مدت بیست و پنج سال با استخوان در گلو و خار در چشم صبر کرد.

فصاحت و بلاغت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

او در فصاحت و بلاغت پیشوای فصیحان و سرور سخنوران است. در این باره گفته اند: گفتار علی بالاتر از کلام مخلوق و پایین تر از کلام خالق است. از هیچ یک از صحابه، یک دهم آنچه از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نقل شده سخن فصیح و بلیغ ذکر نشده است. نهج البلاغه که بخشی از سخنان حضرت در آن گرد آمده، خود بهترین گواه است. این کتاب همواره منبع الهام و مرجع اصلی و اساسی فصیحان و سخنوران عرب در همه دوران ها بوده است و اساسا بسیاری از کسانی که شیفته حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) شده اند، به خاطر سخنان زیبا، شیوا و نغز او در نهج البلاغه بوده است که در ادامه مطالب به آن خواهیم پرداخت.

معجزات و کرامات امیرالمؤمنین (علیه السلام)

کرامات آن حضرت، براساس گفته جنات الخلود، از هزار بیشتر است، اما آنچه که تاریخ آن را ضبط نموده است، بالغ بر ۶۰۰ معجزه است، برخی ۵۵۵ معجزه را برشمرده اند^{۱۳۳} و علامه مجلسی رحمة الله در بحار^{۱۳۴} ۱۳۶ معجزه را ذکر کرده است.

برخی در یک تقسیم بندی، کرامات آن حضرت را در پنج دسته قرار داده اند که به شرح ذیل است:

الف - معجزات و کرامات حضرت که در ارتباط با حیوانات و جنیان، روی داده است: مانند سلام کردن ماهی های فرات به آن حضرت با عنوان امیرالمؤمنین و بیعت گرفتن آن حضرت از جنیان در وادی عقیق.

ب- معجزات و کراماتی که به جمادات و گیاهان تعلق گرفته است: مانند ردالشمس «بازگشت خورشید» و گواهی نخل های مدینه به فضیلت آن حضرت و پسرعمو و برادرش حضرت رسول (صلی الله علیه و آله).

۱۳۳-مدینه المعاجز.

۱۳۴- ج ۴۱، ص ۱۶۶ تا ۳۶۰.



ج- معجزاتی که در بیماران و مردگان به ظهور پیوسته است ، مانند التیام یافتن دست قطع شده مردی که حضرت برای دزدی آن را قطع نمود و همچنین قصابی که دست خود را قطع کرد^{۱۳۵} و از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) نقل شده است که روزی حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) بیمار شد. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) گروهی از انصار را در مسجد ملاقات کرد و فرمود: آیا دوست دارید خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شرفیاب شوید؟ گفتند: آری.

پس آنان را به در خانه حضرت آورد و اجازه خواسته ، آنان را شرفیاب حضور کرد و خود بر بالین حضرت مصطفی (صلی الله علیه و آله) ، نزد سر آن بزرگوار نشست و دست مبارکش را بر سینه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) گذاشت و فرمود: اَمَلَدُم اُخْرَجِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله)؛ و به تب فرمود که بیرون شو. در همان لحظه تب از بدن پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خارج شد و آن حضرت برخاست و نشست و فرمود: ای پسر ابوطالب خداوند به اندازه ای خصلت های نیکو به تو عطا فرمود که تب از تو شکست می خورد^{۱۳۶}. معجزه دیگر آن حضرت زنده کردن اصحاب کهف است.

د- معجزاتی که درباره دشمنان آن حضرت به وقوع پیوست و آنان هلاکت و تباه شدند، مانند کور شدن ابو عبدالله محدث که منکر فضل آن حضرت بود. و تبدیل شدن خطیب دمشق به صورت سگ و برخی از این گونه معجزات که از قبر شریف و پس از شهادت آن حضرت ظاهر شده است. ه- خبرهای غیبی.

و اینک چند نمونه از کرامات را نقل می نمایم:

۱- شفای دست قطع شده

در تاریخ آمده است که مردی نزد امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) شرفیاب گردیده و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین مرا پاک کن که دزدی کرده ام.

حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمودند: «شاید وارد محل در بسته و محصور نگشته ای ، بنابراین مستحق حد نمی باشی!» و سپس سرش را از او برگردانید، تا او راه خود را پیش گیرد و برود. دزد گفت: من وارد محل محصور گشته ام مرا پاک کن.

۱۳۵- همان ، ص ۲۰۲ و ۲۰۳، حدیث ۱۵ و ۱۸.

۱۳۶- بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۲۰۲ و ۲۰۳ و ص ۲۱۰، حدیث ۲۴.



حضرت فرمود: ممکن است مقدار دزدی تو کم باشد و به حد نصاب نرسد؟

گفت: یا امیرالمؤمنین بیش از حد نصاب دزدی کرده ام، مرا پاک کن!

حضرت فرمود: «اینک سه بار به دزدی اعتراف کردی، نزدیک بیا!» و سپس چهار انگشت وی را قطع کرد. پس از آنکه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) دست دزد را قطع کرد، او به خانه اش بازگشت و در طول راه می گفت: امیرالمؤمنین دست مرا قطع کرد، او مردی است الهی و پیشوای پرهیزکاران و جانشین پیامبر و مرتب از آن حضرت تعریف می کرد.

امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) او را دیده و سخنانش را شنیدند و جریان وی را به حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) گزارش نمودند، امیرالمؤمنین کسی را فرستاد و آن مرد عرب را احضار کرد و فرمود: من دست تو را قطع کرده ام و تو از من تعریف می کنی؟

مرد عرب گفت: یا امیرالمؤمنین تو مرا از گناه پاک کردی و عشق تو در گوشت و استخوانهایم نفوذ کرده است، اگر مرا قطعه قطعه کنی باز هم محبت و عشق تو از دلم بیرون نمی رود.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) دست بریده او را از زمین برداشت و بر سر جایش گذاشته و دعا نمود و از خداوند تبارک و تعالی خواست او را شفا دهد، ناگهان دست او خوب شد و به صورت اول برگشت: ۱۳۷

بریده دست من اورنگ شاهی

نکوداننده تنزیل و تاویل

بریده دست من دست خدائی

بریده دست من استاد جبریل

۲- آنچه خدا نیز دوست دارد، این است: «علی ولی الله»

روزی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عقیقی را به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) داد و فرمود: علی جان این را ببر و تنها یک سطر بر آن بنویس: لا اله الا الله امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نزد حکاک رفت و فرمود: بر روی این عقیق آنچه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دوست می دارد بنویس که لا اله الا الله است و نیز آنچه که من دوست دارم بنویس محمد رسول الله است.

هنگامی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) انگشتر را نزد رسول خدا آورد، سه سطر بر روی آن نوشته بود، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: به تو گفتم فقط یک سطر بر آن بنویس و تو سه سطر نوشته ای.



حضرت امیر (علیه السلام) عرض کرد: یا رسول الله! به حق شما سوگند که من او را مگر به آنچه که شما دوست می‌داشتید، یعنی لا اله الا الله و آنچه را خود دوست می‌داشتم یعنی محمد رسول الله امر نکردم. در این هنگام جبرئیل امین فرود آمد و گفت: پروردگار عزت می‌فرماید: تو آنچه را دوست می‌داشتی، نوشتی: لا اله الا الله و علی آنچه را دوست می‌داشت، نوشت: محمد رسول الله و من نیز آنچه را دوست می‌داشتم، نوشتم: علی ولی الله.

معنای این امر چیست؟ یعنی اراده خداوند این است که: جمله علی «ولی الله» دنبال این اسم بیاید؛ آری اگر علی ولی الله نبود، نامی از اسلام باقی نمی‌ماند.^{۱۳۸}

۳- حدیث بساط

در ضمن روایتی طولانی نقل شده است که: امام حسن (علیه السلام) به حضرت امیر (علیه السلام) عرض کرد: می‌خواهیم بعضی از کراماتی را که خداوند به شما تفضل کرده به ما نشان بدهید.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: انشاء الله چنین خواهم کرد. سپس برخاست و وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند و مقداری دعا کرد که هیچ کس آن را نفهمید. بعد با دست به سمت مغرب اشاره کرد، ناگهان تکه ابری آمد و بر فراز خانه ایستاد، در حالی که قطعه ابر دیگری در کنار آن بود، امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: ای ابر، به اذن خدای تعالی پایین بیا!

ابر پایین آمد در حالیکه می‌گفت: شهادت می‌دهم خدایی جز الله نیست و محمد رسول اوست و تو خلیفه و وصی رسول خدا هستی، هر کس در تو شک کند حتما نابود می‌شود و هر کس در تو شک کند حتما نابود می‌شود و هر کس به تو تمسک جوید، در راه نجات و رستگاری قرار می‌گیرد.

سپس قطعه ابر بر زمین گسترده شد؛ به طوری که گویی فرشی پهن شده در آنجا بود. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: بر روی ابر بنشینید!

امام حسن (علیه السلام) می‌فرماید: همگی نشستیم و جا گرفتیم. بعد به تکه ابر دیگر اشاره کرد و او نیز همانند ابر اول سخن گفت و امیرالمؤمنین (علیه السلام) به تنهایی بر آن نشست. سپس به زبانی سخن گفت و به ابر اشاره کرد که به طرف مغرب حرکت کند، ناگاه بادی به زیر دو ابر وزید و آنها را به آرامی از زمین بلند کرد. من به طرف

۱۳۸- مشعل هدایت، ج ۳، ص ۱۴۵ و ۱۴۶.



امیرالمؤمنین (علیه السلام) برگشتم امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بر تکیه گاهی قرار داشت و نور از چهره مبارکش می درخشید، به طوری که چشم ها تاب دیدن آن را نداشت.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جلوی ما حرکت می کرد تا این که به کوه بلندی رسیدیم که بر آن درختی بود با برگ های ریخته و شاخه های خشک.

پرسیدم: چرا این درخت خشک شده؟

فرمود: از آن پیرس؛ به تو پاسخ خواهد داد.

پرسیدم: ای درخت تو را چه می شود که آثار خشکی بر تو می بینم؟

درخت پاسخ نداد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: به حقی که من بر تو دارم به او پاسخ بده.

سلمان نیز که همراه آنان بود، می گوید: سوگند به خدا شنیدم که درخت می گفت: لیک لیک ای وصی و جانشین رسول خدا (صلی الله علیه و آله).

سپس عرض کرد: ای ابامحمد همانا امیرالمؤمنین در هر شب وقت سحر نزد من می آمد و دو رکعت نماز در کنار من می خواند و بسیار تسبیح می گفت، وقتی دعا را تمام می کرد تکه ابری سفید، که از آن بوی مشک به مشام می رسید، می آمد؛ در حالیکه بر روی آن، سریری بود و حضرت بر آن می نشست و حرکت می کرد و به خاطر اقامتی که نزد من می فرمود و به برکت آن جناب، من زندگی می کردم. اکنون چهل روز است که نزد من نیامده و این، سبب خشکی من شده است.

سپس امیرالمؤمنین (علیه السلام) برخاست و دو رکعت نماز خواند و دست مبارکش را بر آن درخت کشید. درخت سبز شد و به حال اولش بازگشت. آنگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) به باد دستور داد تا ما را به حرکت در آورد. ناگهان ملکی را دیدیم که یک دستش در مغرب و دست دیگرش در مشرق بود، وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را دید، گفت: شهادت می دهم جز الله خدایی نیست، شریک و همتایی ندارد و گواهی می دهم که محمد بنده و رسول خداست، که او را با هدایت و دین حق ارسال فرمود تا آن دین را بر سایر ادیان برتری دهد؛ اگر چه مشرکان را خوش نیاید. و شهادت می دهم که تو به حقیقت و راستی وصی و جانشین رسول خدایی! ۱۳۹

۴- چشم بینای خداوند در میان بندگان



«اصبغ بن نباته» روایت کرد که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در بلندی‌های کوفه برای برآوردن حاجات مردم می‌نشست. روزی به افرادی که در اطراف آن حضرت جمع بودند فرمود: کدام یک از شما آنچه را که من می‌بینم می‌بیند؟

فرمود: شتری را می‌بینم که جنازه‌ای را حمل می‌کند و مردی را می‌بینم که شتر را می‌راند و مرد دیگری زمام آن را می‌کشد و به زودی، بعد از گذشت سه روز، بر شما وارد می‌شوند. وقتی روز سوم فرارسید، آن دو مرد به همراه شتر در حالی که جنازه‌ای بر روی آن بسته شده بود، وارد شدند و بر جماعت سلام کردند.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بعد از احوالپرسی از آنها پرسید: شما کی هستید و از کجا می‌آید و این جنازه کیست و برای چه آمده‌اید؟

پاسخ دادند: ما اهل یمن هستیم، این میت پدر ماست و هنگام مرگ به ما وصیت کرد و گفت: وقتی که مرا غسل دادید و کفن نمودید و بر من نماز خواندید، مرا بر این شتر سوار کنید و به سوی عراق ببرید و در بلندی‌های کوفه دفن کنید.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود: آیا از او سؤال کردید چرا، چنین کردید؟ گفتند: آری از او پرسیدیم و او پاسخ داد که در آنجا مردی دفن می‌شود که اگر در روز قیامت تمام اهل محشر را شفاعت نماید، شفاعتش پذیرفته می‌شود.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) برخاست و فرمود: راست گفته است، به خدا سوگند آن مرد من هستم، به خدا سوگند آن مرد من هستم. ۱۴۰

شهادت مولای متقیان امیرمؤمنان علی (علیه السلام)

گفتیم که در جنگ نهروان نه نفر از خوارج زنده ماندند و گریختند. فراریان خوارج در مکه گرد آمده و اوضاع مسلمین را بررسی می‌کردند، سه تن از آنان به نام‌های عبدالرحمان بن ملجم و برک بن عبدالله و عمرو بن بکر در ضمن گفتگو به این نتیجه رسیدند که تمام خون ریزی‌ها و گرفتاری مسلمین به دلیل وجود سه نفر است: معاویه، عمروعاص و حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)؛ اگر این سه نفر از میان برداشته شوند، مسلمانان آسوده می‌شوند،

۱۴۰- علی (علیه السلام) و المناقب، ص ۲۱۰ و ۲۱۱.



آنها با خود پیمان بستند که هر کدام ، یکی از این سه نفر را به قتل برسانند؛ عبدالرحمن ملعون، کشتن امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را به عهده گرفت، عمرو بن بکر، کشتن عمروعاص و برک بن عبدالله نیز قتل معاویه را به گردن گرفت. هر یک شمشیر خود را با سم کشنده ای زهر آلود نمودند تا ضربتشان مؤثر واقع شود. نقشه آنها این بود که در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان مقصود خود را عملی سازند. عبدالرحمن بن ملجم ملعون در اواخر شعبان وارد کوفه شد و در منزل «قطام» زنی که پدر و برادرش در جنگ نهران کشته شده بودند و از این رو کینه شدیدی نسبت به حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) داشت ، ساکن شد. قطام نیز ابن ملجم را به کشتن علی (علیه السلام) تشویق کرد. آن حضرت خود بارها از شهادت خود خبر داده بود و در همان سالی که به شهادت رسید به اصحاب خود فرموده بود : امسال شما به حج خواهید رفت و من در میان شما نخواهم بود. و روزی دیگر دست به محاسن شریفش کشید و فرمود: به زودی سنگدل ترین انسان این محاسن را با خون سرم رنگین خواهد کرد.

بازداری امام حسن (علیه السلام) از رفتن پدر به مسجد

در سحرگاه نوزدهم که امیرالمؤمنین (علیه السلام) از منزل خارج شدند و به سوی مسجد رفتند، امام حسن (علیه السلام) برخاستند و از پی ایشان رفتند و پیش از آن که امام (علیه السلام) داخل مسجد شوند به ایشان رسیدند و عرض کردند: ای پدر! چرا در این وقت شب از خانه بیرون آمده اید، در حالی که بخشی از شب باقی مانده است؟ امام (علیه السلام) فرمودند: ای عزیزم و ای نور دیده من ! امشب خوابی دیده ام که باعث بیم و هراس و پریشانی و ناآرامی من شده است.

امام حسن (علیه السلام) عرض کردند: حتما خواب خوبی است و تعبیر آن هم خوب خواهد بود. امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمودند: ای پسر من ! جبرئیل را دیدم که از آسمان بر کوه ابوقیس فرود آمد و از کوه دو سنگ برداشت و با آنها به سوی کعبه رفت و بر بام آن ایستاد و آن دو سنگ را بر هم زد، به طوری که سنگ ها ریزش شدند؛ آنگاه باد سردی وزید و آن سنگریزه ها را پراکنده نمود، آنچنان که هیچ خانه ای در مکه و مدینه نماند مگر آن که سنگریزه ای در آن خانه وارد شد.

امام حسن (علیه السلام) عرض کرد: ای پدر! تعبیر این خواب چیست ؟



فرمودند: پسر من! اگر این خواب، صادق باشد، گواهی می دهد که پدر تو، شهید خواهد شد و هیچ خانه ای در مکه و مدینه نمی ماند مگر آنکه اندوه و مصیبت من در آن خانه داخل خواهد شد.

امام حسن (علیه السلام) عرض کردند: ای پدر! آیا می دانید که این واقعه چه زمانی اتفاق خواهد افتاد؟

فرمودند: پسر من! همانا خداوند می فرماید: وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا ۖ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ

تَمُوتُ؛^{۱۴۱} هیچ کس نمی داند که فردا به چه چیزی دست خواهد یافت و هیچ کس نمی داند کجا خواهد مرد؛

ولی حبیب من رسول خدا به من خبر داد که این واقعه در دهه آخر ماه رمضان اتفاق خواهد افتاد و مرا ابن ملجم مرادی خواهد کشت.

امام حسن (علیه السلام) عرض کردند: ای پدر! وقتی می دانید که او قاتل شما است، او را به قتل برسانید. فرمودند:

«فرزندم! قصاص جایز نیست مگر بعد از جنایت؛ و هنوز جنایتی از او سر نزده است» سپس فرمودند: ای فرزند! به رختخواب خود برگرد.

امام حسن (علیه السلام) عرض کردند: ای پدر! می خواهم با شما به مسجد بیایم.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: تو را به حق خودم بر تو سوگند می دهم که به رختخواب خود برگرد تا خواب بر تو حرام نشود و در این باره، از من نافرمانی مکن.

امام حسن (علیه السلام) به خانه برگشت و دید که خواهرش امّ کلثوم، پشت در منتظر او ایستاده است؛ پس وارد خانه شدند و ماجرا را بیان کرد و با امّ کلثوم محزون و غمگین نشستند و با یکدیگر سخن گفتند.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در مسجد کوفه

امیرالمؤمنین (علیه السلام) وارد مسجد شدند، در حالی که قندیل‌ها رو به خاموشی می گذاشت و مسجد تاریک شده بود.

آن حضرت در تاریکی چند رکعت نماز خواندند و لختی مشغول تعقیبات نماز شدند و برخاستند و باز دو رکعت

نماز خواندند،^{۱۴۲} آنگاه برای گفتن اذان به بام مسجد رفتند و به سپیده صبح خطاب نمودند و فرمودند: هیچ وقت

طلوع نکردی که من خواب باشم.^{۱۴۳}

۱۴۱ - لقمان آیه ۳۴

۱۴۲ - بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۷۸ و ۲۷۹.

۱۴۳ - ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۷۸.



سپس امام (علیه السلام) بر مأذنه مسجد رفتند و دست های مبارک خود را بر گوش های خود نهادند و با صدای بلند اذان گفتند؛ هنگامی که آن حضرت اذان می گفتند، هیچ خانه ای در کوفه نمی ماند، مگر آن که صدای آن حضرت را به خوبی می شنید.^{۱۴۴}

مردم به گرد امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

آنگاه از مأذنه (مکان اذان گفتن) به زیر آمد، خفتگان را برای نماز از خواب بیدار کرد، حضرت به محراب رفت و به نماز ایستاد، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در رکعت اول هنگامی که سر از سجده برداشت، ابن ملجم ملعون شمشیر خود را حرکتی داد و فرق حضرت را تا جای سجده شکافت، آن حضرت فرمود: بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ وَ عَلٰی مِلَّةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ؛ مردم با شنیدن صدای حضرت دگرگون شدند و همه به سوی محراب دویدند و دیدند که حضرت خاک بر محل زخم می ریزد و این آیه را تلاوت می کند: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرٰی؛^{۱۴۵} شما را از خاک آفریدیم و به آن باز خواهیم گرداند و بار دیگر از خاک بیرون خواهیم آورد.

آنگاه فرمودند: امر خدا فرارسید و گفته رسول خدا رخ داد.

پس از آن، وقتی که محاسن شریف شان به خون آغشته شد، آن را با دست گرفتند و فرمودند: آیا به شما نگفتم که این محاسن، به زودی رنگین خواهد شد.^{۱۴۶}

روایت عبدالله بن محمد از مسجد کوفه

عبدالله بن محمد ازدی می گوید: من در آن شب با گروهی از مردم شهر که از اول تا آخر ماه رمضان، در مسجد بزرگ کوفه نماز می خواندند، نماز می خواندم.

در این میان، نگاهم به مردانی افتاد که نزدیک یکی از درهای مسجد، معروف به «سده» نماز می خواندند و به طور خستگی ناپذیری، مرتب به قیام و قعود و رکوع و سجود مشغول بودند.

۱۴۴ - شهید تنها، ص ۱۲۴ - ۱۲۶.

۱۴۵ - طه / ۵۵.

۱۴۶ - شهید تنها، ص ۱۳۲ و ۱۳۳، به نقل از بحارالانوار، و شرح الاخبار.



در این هنگام حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای نماز صبح وارد مسجد شدند و ندا سر دادند که: الصلوة الصلوة؛ برای نماز آماده شوید. برای نماز آماده شوید.

هنوز صدای آن حضرت به آخر نرسیده بود که برق شمشیری به چشم خورد و شنیدم کسی می گفت: ای علی! حکم از آن خداست، نه از آن تو و پیروانت. آنگاه برق شمشیر دیگری را دیدم و به دنبال آن شنیدم که حضرت امیر (علیه السلام) می فرمودند: این مرد از چنگ شما نگریزد.

و آن حضرت را دیدم که مورد ضربت شمشیر قرار گرفته است، و «این شیب بن بجره» بود که در آغاز شمشیر فرود آورد؛ ولی شمشیر او به خطا رفت و به طاق مسجد گرفت. پس از آن افرادی که نسبت به جان آن حضرت سوء قصد کرده بودند به سمت درهای مسجد گریختند و مردم هم به دنبال دستگیری آنها رفتند.^{۱۴۷}

طیبان کوفه بر بالین امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

پزشکان کوفه بر بالین امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آمدند؛ در بین آنان فردی به نام «اثر بن عمرو بن هانی» از همه حاذق تر بود و زخم ها را درمان می کرد، وقتی زخم سر امام (علیه السلام) را دید، دستور داد برای او شش تازه و گرم گوسفند بیاورند؛ آنگاه از آن رگی بیرون آورد و در محل ضربت قرار داد و در آن دمید تا اطرافش به همه جای زخم رسید و آن را کمی به این حالت گذاشت.

آنگاه آن را بیرون آورد و به آن نگاه کرد و در آن مقداری از سفیدی های مغز سر امام (علیه السلام) را دید و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین وصیت های خود را بکن که ضربت شمشیر این دشمن خدا کار خود را کرده و به مغز رسیده و دیگر کار از تدبیر بیرون شده است. فرمان خود را بده زیرا این زخم درمان نخواهد شد چون ضربت این دشمن به مغز سرتان رسیده است و دیگر درمان اثری ندارد.^{۱۴۸}

۱۴۷- شهید تنها، ص ۱۳۳ - ۱۳۴، به نقل از مقاتل الطالبین و ارشاد و بحارالانوار.

۱۴۸- شهید تنها، ص ۱۵۸، به نقل از مقاتل الطالبین و بحارالانوار و نهج السعادة.



آخرین وصیت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

در شب بیست و یکم امیرالمؤمنین (علیه السلام) به امام حسن (علیه السلام) فرمودند: فرزندم! همانا امشب از دنیا خواهم رفت؛ پس هنگامی که از دنیا رفتم، مرا غسل بده و کفن کن و با حنوط جدت حنوط نما؛ و بر روی تابوتم قرار بده. هیچ کس جلوی تابوت را نگیرد؛ زیرا از آن بی نیاز خواهید بود؛ پس هرگاه جلوی تابوت حرکت کرد، شما نیز عقب تابوت را حرکت دهید و هنگامی که جلوی تابوت به زمین آمد، عقب آن را بر روی زمین بگذارید. آنگاه، ای فرزندم! جلو برو و بر من نماز بخوان و هفت تکبیر بگو که این شیوه بعد از من، برای هیچ کس حلال و جایز نیست، مگر برای مردی از فرزندانم که در آخرالزمان قیام خواهد کرد و انحراف حق را از بین خواهد برد. پس از آن که نماز خواندی، اطراف تابوتم را بکن و در محل تابوتم قبری حفر کن. امام (علیه السلام) سپس توضیحات بیشتری داد و جای قبر را به طور دقیق مشخص نمودند و فرمودند: آنگاه قبری آماده، آشکار خواهد شد و تخته ای کنده کاری شده خواهی یافت که پدرم نوح برایم آماده نموده است؛ پس مرا بر روی آن تخته قرار بده و قبر را با هفت خشت پوشان؛ آنگاه اندکی صبر کن و سپس به قبر بنگر؛ همانا مرا در آنجا نخواهی دید.

حسن بصری می گوید: امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) هنگام شهادت خود به امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) وصیت نمودند که: وقتی من از دنیا رفتم نزدیک سر من حنوطی از بهشت و سه کفن از جنس استبرق بهشت خواهید یافت؛ پس مرا غسل داده و با آن حنوط، حنوط نمایید و کفن کنید. و روایت شده است که آن حضرت به امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) فرمودند: هنگامی که مرگ من فرارسید و روزگرم به سر آمد، کفن و حنوط، و آبی را که با آن مرا غسل خواهید داد، در دهلیز خانه بیابید، که آنها را جبرئیل از بهشت آورده است؛ سپس مرا غسل داده و حنوط نموده و کفن کنید و در تابوتی که در همان دهلیز می یابید بگذارید و بر روی شتر من قرار دهید.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، در وصیت خود به امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) فرمودند: شما را سفارشی می کنم و آن این است که هیچ کس را برای این کار آگاه نسازید.

و همچنین به آن دو بزرگوار فرمودند که از گوشه سمت راست خانه، تخته ای را بیابند و او را در کفنی که می یابند کفن نموده، و پس از آن که او را غسل داده و بر روی آن تخته نهادند، ببینند هرگاه جلوی آن تخته بلند



شد و به حرکت در آمد، عقب آن را بلند کرده و حرکت دهند. و همچنین فرمودند که یک بار حسن و یک بار حسین، به عنوان امام بر ایشان نماز بگذارند.

روایت شده است که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از ضارب خود سراغ گرفتند و فرمودند: آن که بر من ضربت زده چه می کند؟ به او از غذایی که من می خورم بدهید و از آنچه می نوشم بنوشانید. پس اگر من زنده ماندم، به حق خویش و تصمیم درباره قصاص ابن ملجم سزاوارترم و اگر از دنیا رفتم، او را مورد ضربت قرار داده و بکشید و زیاده روی نکنید.

آنگاه به امام حسن (علیه السلام) سفارش نمودند و فرمودند: در کفن من زیاده روی نکنید؛ زیرا همانا از رسول خدا شنیدم که می فرمودند: در کفن زیاده روی و مبالغه نکنید و هنگام تشییع نه آهسته و نه تند گام بردارید. امّ کلثوم می گوید: آخرین سفارشی که پدرم به دو برادرم امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) کردند این بود: ای فرزندانم! هنگامی که من از دنیا رفتم، مرا غسل داده و با بُردی^{۱۴۹} که بدن رسول خدا و فاطمه زهرا را خشک نمودم، خشک نمائید و آنگاه حنوط کرده و بر روی تابوتم قرار دهید و سپس منتظر شوید تا جلوی تابوت بلند شود، آنگاه عقب آن را بردارید.^{۱۵۰}

جریان شهادت به روایتی دیگر

در ماه رمضان سال چهارم هجری، حضرت هر شب را در منزل یکی از فرزندانش به سر می برد. شبی نزد امام حسن (علیه السلام) و شبی نزد امام حسین (علیه السلام) و شبی در خانه حضرت زینب (سلام الله علیها) و شبی در خانه حضرت ام کلثوم (سلام الله علیها) افطار می فرمود و بیش از سه لقمه تناول نمی کرد.

وقتی علت را پرسیدند: می فرمود: امر خدا نزدیک است؛ نمی خواهم در حالی که شکمم پر است خدا را ملاقات کنم.^{۱۵۱}

در شب نوزدهم در منزل ام کلثوم بود. طبق عادت هر شب سه لقمه غذا خورد و به عبادت و نماز مشغول شد. آن شب از سر شب تا طلوع فجر در تشویش و دگرگونی بود.

۱۴۹- نوعی پارچه کنانی .

۱۵۰- شهید تنها، ص ۱۷۱ - ۱۷۳.

۱۵۱- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۶۸.



پی در پی کلمه استرجاع انا لله و انا اليه راجعون را بر زبان جاری می فرمود.

امّ کلثوم چون پدر را در آن حال دید، علت را از او پرسید، حضرت فرمود: دخترم! من تمام عمرم را در نبردها و صحنه های کارزار گذرانیده ام و با پهلوانان و شجاعان نامی عرب مبارزه کرده ام. چه بسیار یک تنه بر صفوف دشمن حمله ها برده و قهرمانان رزمجوی عرب را به خاک و خون افکنده ام؛ ترسی از چنین اتفاقات ندارم، ولی امشب احساس می کنم که لقای حق فرارسیده است.

طلوع فجر نزدیک شد و حضرت عازم مسجد شد. در این هنگام چند مرغابی که هر شب در این موقع در آشیانه خود می خفتند، سر راه امام (علیه السلام) آمدند و شروع به سر و صدا کردند و گویا می خواستند از رفتن امام (علیه السلام) جلوگیری کنند! حضرت فرمود: این مرغابی آواز می دهند و پشت سر این آوازه نوحه و ناله ها بلند خواهد شد، بامدادان قضای حق تعالی ظاهر خواهد گردید.

ام کلثوم عرض کرد: پدر! چرا فال بد می زنی؟

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «هیچ یک از ما اهل بیت فال بد نمی زنیم و فال بد در ما اثر نمی کند اما سخن حقی بود که بر زبانم جاری شد» سپس حضرت سفارش مرغابی ها را به امّ کلثوم کرد.

چون به در خانه رسید، قلاب در به شالی که حضرت به کمر بسته بود گیر کرد و شال باز شد و به زمین افتاد. حضرت کمر را محکم بست و اشعاری خواند که مضمون بعضی از آنها چنین است: کمر خود را برای مرگ ببند! به درستی که مرگ تو را ملاقات می کند و از مرگ زاری مکن وقتی که بر تو نازل شود، به دنیا مغرور مشو، هر چند همراهی ات نماید، همان گونه که روزگار تو را خندان گردانیده است، باز تو را گریان خواهد کرد.

سپس فرمود: خداوندا! مرگ و لقای خود را بر من مبارک گردان.

امّ کلثوم چون این سخنان را شنید به آه و زاری پرداخت و عرض کرد: پدر چه شده است که امشب خبر مرگ خود را به ما می گویی؟

حضرت فرمود: «اینها نشانه های مرگ من است که از پس یکدیگر آشکار می شود» سپس در را گشود و به طرف مسجد رفت.

امّ کلثوم آنچه مشاهده کرده برای برادرش، امام حسن (علیه السلام) نقل کرد. امام مجتبی (علیه السلام) خود را به پدر رساند و از او خواست که آن شب را به مسجد نرود و کس دیگری به جای او نماز بخواند.



حضرت فرمود: حبيب من ، رسول خدا (صلى الله عليه و آله) به من خبر داده است که در دهه آخر ماه مبارك رمضان با ضربت ابن ملجم مرادى شهيد خواهم شد.

امام حسن (عليه السلام) عرض کرد: اگر می دانی او قاتل توست ، پس او را به قتل برسانید.

حضرت فرمود: «قصاص پیش از جنایت کنم؟!» سپس به حسن فرمود: تا به خانه برگردد.

حضرت وارد مسجد شد؛ چند رکعت نافله خواند، سپس بر بام مسجد رفت و برای آخرین بار با صدای دلنشین خود اذان گفت : الله اكبر الله اكبر.

آنگاه برگشت و کسانی را که در مسجد خوابیده بودند بیدار کرد - حتی به نقلی حضرت به ابن ملجم که در مسجد بود، فرمود: مقصدی در خاطر داری که نزدیک است آسمان ها از هم بپاشد و کوه ها متلاشی گردد. می دانم در زیر جامه چه داری - سپس وارد محراب شد و به خواندن نافله مشغول شد. ابن ملجم در پشت ستونی مخفی شد و چون حضرت سر از سجده برداشت . ضربتی بر سر مبارك آن حضرت زد. ضربت دقیقا به جایی از سر حضرت اصابت کرد که در جنگ احزاب شکافته شده بود.

حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیهما السلام) فرمود: بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ وَ عَلٰی مِلَّةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ ؛ به پروردگار کعبه سوگند، که رستگار شدم.

سپس در حالیکه از خاک محراب بر زخم خویش می ریخت این آیه را تلاوت فرمود: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرٰی. ۱۵۲

در این هنگام زمین لرزید و دریاها به موج آمد و آسمانها بر خود لرزید و باد سیاه تندی وزید و خروش فرشتگان بلند شد و جبرئیل میان زمین و آسمان ندا داد: « تَهْدَمَتْ وَ اللّٰهُ اَرْكَانُ الْهُدٰى وَ اَنْطَمَسَتْ اَعْلَامُ التَّقٰى وَ اَنْفَصَمَتْ وَ اللّٰهُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقٰى قُتِلَ ابْنُ عَمِّ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفٰى قُتِلَ عَلٰی الْمُرْتَضٰى قَتَلَهُ الْاَشْقِيَاءُ؛ ۱۵۳

به خدا سوگند ارکان هدایت درهم شکست و نشانه های تقوا محو گردید و دستاویز محکمی که میان خالق و



مخلوق بود گسیخته شد، پسر عموی مصطفی کشته شد، علی مرتضی به شهادت رسید، سنگدل ترین سنگدلان او را شهید کرد.

امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) به مسجد آمدند و چون پدر را در آن حال دیدند، به گریه و زاری پرداختند. آنها به کمک مردم امیرالمؤمنین (علیه السلام) را در گلیمی گذاشته، به خانه بردند و طیبی برای حضرت آوردند. طیب به معاینه زخم حضرت پرداخت ولی با کمال تأسف اظهار نمود که این زخم قابل درمان نیست.

فرزندان امام (علیه السلام) در کنار بستر امام (علیه السلام) جمع شدند و گریه و زاری می کردند و صدای مردم نیز در بیرون خانه به زاری و ناله بلند بود. حضرت فرزندش حسن را نزدیک خود طلبد و دست مبارکش را بر قلب امام حسن (علیه السلام) گذاشت و فرمود: ای فرزند! خداوند دل تو را به صبر تسکین دهد و اجر تو و برادرانت را عظیم گرداند و اشکت تو را ساکن گرداند.

همانا حق تعالی به قدر مصیبت شما به شما اجر می دهد.

حضرت سپس اندکی از هوش رفت. وقتی به هوش آمد، امام مجتبی (علیه السلام) کاسه شیری برای او آورد، حضرت اندکی تناول کرد و فرمود تا بقیه را به اسیر بدهند.

و سرانجام در واپسین لحظات فرمود: همه را به خدا می سپارم، خدا همه را به راه حق هدایت و از شر دشمنان حفظ نماید. آنگاه فرمود: سلام بر شما ای فرشتگان الهی و این آیه را تلاوت فرمود: لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ؛ در این هنگام عرق از پیشانی مبارکش جاری شد و چشم ها را بر هم گذاشت و دست و پای خود را به طرف قبله کشید و آخرین کلمات او چنین بود: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ؛^{۱۵۴} این جملات را گفت و به سوی ملکوت اعلی پر کشید و قدم در جنه الماوی گذاشت. و بدین ترتیب دوران زندگی مردی که در تمام عمر خود مظلوم و تنها بود به پایان رسید.

صدای شیون و گریه از خانه آن حضرت بلند شد و کوفه را انقلابی فراگرفت. حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) همراه برادرش امام حسین (علیه السلام) و چند تن دیگر به تجهیز بدن مبارکش پرداختند.



بنا به وصیت خود امام ، شبانه جنازه آن حضرت را در تابوت گذاشتند و فرزندان آن حضرت دنبال تابوت را بلند کردند، جلوی آن خود بلند شد و آن را به سوی نجف بردند.

امام حسین (علیه السلام) می‌گریست و می‌گفت: لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلاَّ بِاللّٰهِ اِی پدر پشت ما را شکستی، گریه را به خاطر تو آموخته‌ام.

چون جنازه به محل قبر آن حضرت رسید، قسمت جلوی تابوت فرود آمد خاک را کنار زدند. قبری که نوح آماده کرده بود نمایان شد. امام را در آنجا دفن کردند. قبر آن حضرت تا زمان امام صادق (علیه السلام) مخفی بود.^{۱۵۵}

خطبه امام حسن مجتبی (علیه السلام) بعد از شهادت پدر بزرگوارشان

هنگامی که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به شهادت رسید، امام حسن (علیه السلام) برای مردم سخنرانی کرد و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: به راستی که در این شب مردی از میان ما رفت که گذشتگان در عمل بر او پیشی نگرفته و آیندگان به او نرسند و رسول خدا چنان بود که در نبردها پرچم خود را به او می‌سپرد و او در حالی که جبرئیل در طرف راست و میکائیل در سمت چپ او بود، باز نمی‌گشت تا خدا او را به فتح و پیروزی برساند. و هنگامی که از دنیا رفت طلای زد و نقره سفیدی (دینار و درهمی) از خود به جای نگذاشت ، جز هفتصد درهم که از عطایای او زیاد مانده بود و می‌خواست با آن خدمتکاری برای خاندانش خریداری کند.

آنگاه فرمود: ای مردم هر کس مرا می‌شناسد که نیازی به معرفی نیست و هر کس نمی‌شناسد منم حسن به علی و منم پسر رسول خدا و منم پسر وصی او و منم فرزند بشیر مژده آور و منم پسر نذیر بیم آور و منم پسر آن کس که مردم را به اذن خدا به حق تعالی دعوت می‌کرد و منم پسر چراغ تابناک و منم از خاندانی که جبرئیل بر ما نازل می‌شد و از نزد ما صعود می‌کرد و منم از خاندانی که خداوند پلیدی را از آنها دور کرده و به خوبی پاکیزه شان گرداند و منم از خاندانی که خداوند دوستی آنها را بر هر مسلمانی واجب کرده و به پیامبرش فرمود: بگو من از شما پاداشی نمی‌خواهم جز مودت و دوستی خویشاوندان و هر کس کارنیکی انجام دهد ما بر نیکیش بیافزایم.^{۱۵۶}

۱۵۵- همان .

۱۵۶- زندگانی امام حسن (علیه السلام) ، ص ۷۹ و ۸۰.



کشته توحید

| | |
|--|-----------------------------------|
| ای که کوی تو بود کعبه امید علی | مهر تو نور به قلب همه بخشید علی |
| عشق نازد به تو ای عاشق فرزانه حق | مکتب عشق شد از نام تو جاوید |
| تا ابد اشک فشان است اگر چشم سحاب | نه شگفت است که مظلومی تو دید علی |
| دادی از اشک روان آب به نخلستان ها | نخل دین بارور از خون تو گردید علی |
| جان عالم به فدایت که ز شمشیر ستم | بر سر سجده شدی کشته توحید علی |
| مسجد کوفه نه تنها به عزای تو نشست | عالمی رخت عزا بهر تو پوشید علی |
| حافظی هست امیدش که بگیری دستش ^{۱۵۷} | ناامیدش مکن ای مایه امید، علی |

یاران امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

اصحاب خاص امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) اندک بودند که برای نمونه اشاره ای به حالات میثم تمار و سلمان فارسی می نماییم:

میثم تمار

میثم بن یحیی تمار، غلام زنی از بنی اسد و عجمی تبار بود. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) او را خرید و آزاد ساخت. میثم از خواص اصحاب و از یاران و شیعیان به حق آن حضرت به شمار می آمد. او به مقدار قابلیت و ظرفیت خویش از محضر امام علی (علیه السلام) علم آموخت و آن حضرت او را بر برخی از اخبار غیبی و اسرار نهان آگاه ساخت تا جایی که ابن عباس از محضر میثم استفاده می کرد.

نقل است که امیر مومنان (علیه السلام) چگونگی کشته شدن میثم را پیش گویی و به وی فرمود: تو را بعد از من دستگیر می کنند و به دار خواهند زد. در روز سوم از بینی و دهان تو خون روان خواهد شد و محاسنت را رنگین خواهد ساخت.

آن گاه امام درختی را که بر آن میثم را بر دار خواهند کشید به او نشان داد و فرمود: تو در آخرت با من خواهی بود. پس از شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) میثم پیوسته به نزد آن درخت می آمد و نماز می گزارد.

۱۵۷ - شعله های سوزان ، ص ۴۴.



میثم در سال آخر عمر خویش به بیت الله الحرام و سپس به مدینه رفت و در آن جا به دیدار ام المومنین ام سلمه شتافت و از احوال امام حسین (علیه السلام) پرس و جو کرد. ام سلمه به وی گفت: بسیار می شنیدم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) سفارش تو را به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرمود. امام حسین (علیه السلام) نیز تو را بسیار یاد می کند. میثم به کوفه بازگشت و در همان سال، یعنی آخر سال ۶۰ هجری، ده روز قبل از ورود امام حسین (علیه السلام) به عراق، توسط عبیدالله بن زیاد ملعون دستگیر شد و به همان نحوی که امام علی (علیه السلام) خبر داده بود به دار آویخته شد و به شهادت رسید.

- فضائل میثم

بزرگترین فضیلت یک انسان، همان ایمان و علم و تقواست که در میثم نیز وجود داشت. اما اضافه بر اینها، گاهی برجستگیهای خاصی در شخصیت یک مؤمن متقی وجود دارد که او را نسبت به دیگران، برتر می سازد. در این بخش، اشاره ای کوتاه به بعضی از این صفات ارزنده و امتیازات و فضایل خاص میثم می شود:

- سخنوری

میثم، بیانی رسا داشت و در نطق و سخن، توانا و فصیح بود. سخنوری میثم تمار را از این واقعه که نقل می شود می توان دریافت:

در بازار، میثم، رئیس صنف میوه فروشان بود. هرگاه قرار بود در جایی و نزد کسی و یا موقعیت مهمی، سخنی گفته شود از میثم تمار می خواستند که سخنگوییشان باشد. گروهی از بازاریان نزد میثم رفتند تا باهم به عنوان شکایت از حاکم و عامل بازار، پیش «ابن زیاد» بروند که والی شهر کوفه بود. در این برخورد و دیدار با ابن زیاد میثم بود که به نمایندگی از دیگران بارشادت به سزایی سخن گفت. خود میثم درباره این دیدار و سخنها می گوید: ابن زیاد، با شنیدن گفتارم به شگفتی افتاد و در سکوت فرورفت. همین بیان صریح و حقگویی آشکار باعث شد که از میثم کینه ای در دل ابن زیاد بماند.

- راوی حدیث در صدر اسلام

با آن استعداد خاص و موقعیت خوبی که میثم داشت، احادیث زیادی از علی (علیه السلام) شنیده بود، و آن گونه که از گفته های پسرش بر می آید، حتی کتابی که مجموعه ای از احادیث بود تألیف کرده است، لیکن متأسفانه از نوشته های او چیزی باقی نماند و راویان دیگر هم به خاطر درک نکردن موقعیت و اهمیت آن به نقل از وی



نپرداختند و بیشتر آنها از دسترس دور ماند. فقط اندکی از روایات میثم در کتابهای حدیث نقل شده است. پسرانش یعقوب و صالح از نوشته های او روایت نقل می کردند.

سلمان فارسی

سلمان محمدی پس از رحلت پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله)، جزو معدود کسانی بود که از راه حق منحرف نشد و در شمار معتقدان به امامت حضرت علی (علیه السلام) قرار گرفت. او در خلافت عمر بن خطاب به حکومت مدائن منصوب شد، ولی هیچ گاه از حقوق بیت المال برای خود چیزی برنداشت و همه آن را صدقه می داد و برای امرار معاش زنیل می بافت.

این شیعه راستین امام علی (علیه السلام) و مایه افتخار ایرانیان در شهر مدائن به جوار رحمت الهی پیوست و در همان شهر خاکسپاری شد.

- سرگذشت جالب سلمان

آیت الله ناصر مکارم شیرازی ذیل تفسیر آیه ۶۲ سوره بقره^{۱۵۸} درباره سرگذشت سراسر حقیقت جوینانه سلمان محمدی این چنین می گوید:

«سلمان» اهل جندی شاپور بود، با پسر حاکم وقت رفاقت و دوستی محکم و ناگسستنی داشت، روزی با هم برای صید به صحرا رفتند، ناگاه چشم آنها به راهبی افتاد که به خواندن کتابی مشغول بود، از او راجع به کتاب مزبور سؤالاتی کردند، راهب در پاسخ آنها گفت: کتابی است که از جانب خدا نازل شده و در آن فرمان به اطاعت خدا داده و نهی از معصیت و نافرمانی او کرده است، در این کتاب از زنا و گرفتن اموال مردم به ناحق نهی شده است، این همان «انجیل» است که بر عیسی مسیح نازل شده است.

گفتار راهب در دل آنان اثر گذاشت و پس از تحقیق بیشتر به دین او گرویدند، به آنها دستور داد که گوشت گوسفندانی که مردم این سرزمین ذبح می کنند، حرام است از آن نخورند.

سلمان و فرزند حاکم وقت، روزها هم چنان از او مطالب مذهبی می آموختند. روز عیدی پیش آمد. حاکم، مجلس میهمانی ترتیب داد و از اشراف و بزرگان شهر دعوت کرد، در ضمن از پسرش نیز خواست که در این مهمانی شرکت کند، ولی او نپذیرفت.

۱۵۸- تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲۸۸



روزی سلمان را محزون یافت، علت را جویا شد، سلمان در پاسخ گفت: تمام خوبی‌ها نصیب گذشتگان شده که در خدمت پیامبران خدا بوده‌اند، عالم دیر به او بشارت داد که در همین ایام در میان ملت عرب پیامبری ظهور خواهد کرد که از تمام انبیا برتر است در این باره به او زیاد اصرار کردند، اما پسر اعلام کرد که غذای آن‌ها بر او حرام است، پرسیدند این دستور را چه کسی به تو داده است؟ راهب مزبور را معرفی کرد.

حاکم راهب را احضار کرد و به او گفت: چون اعدام در نظر ما گران و کار بسیار بدی است، تو را نمی‌کشیم، ولی از محیط ما بیرون برو! سلمان و دوستش در این موقع راهب را ملاقات کردند، وعده ملاقات در «دیر موصل» گذاشتند.

پس از حرکت راهب، سلمان چند روزی منتظر دوست با وفایش بود تا آماده حرکت شود، او هم همچنان سرگرم تهیه مقدمات سفر بود، ولی سلمان بالاخره طاقت نیاورده تنها به راه افتاد.

در دیر موصل سلمان بسیار عبادت می‌کرد، راهب که سرپرست این دیر بود، او را از عبادت زیاد بر حذر داشت، مبادا از کار بیفتد، ولی سلمان پرسید آیا عبادت فراوان فضیلتش بیشتر است یا کم عبادت کردن؟

در پاسخ گفت: البته عبادت بیشتر اجر بیشتر دارد.

عالم دیر پس از مدتی به قصد بیت المقدس حرکت کرد و سلمان را با خود به همراه برد، در آنجا به سلمان دستور داد که روزها در جلسه درس علمای نصاری که در آن مسجد برپا می‌شود، حضور یابد و کسب دانش کند.

روزی سلمان را محزون یافت، علت را جویا شد، سلمان در پاسخ گفت: تمام خوبی‌ها نصیب گذشتگان شده که در خدمت پیامبران خدا بوده‌اند، عالم دیر به او بشارت داد که در همین ایام در میان ملت عرب پیامبری ظهور خواهد کرد که از تمام انبیا برتر است.

عالم گفت: من پیر شده‌ام، خیال نمی‌کنم او را درک کنم، ولی تو جوانی امیدوارم او را درک کنی، ولی این را نیز بدان که این پیامبر نشانه‌هایی دارد از جمله نشانه خاصی بر شانه او است، او صدقه نمی‌گیرد، اما هدیه را قبول می‌کند.

در بازگشت آن‌ها به سوی موصل در اثر جریان ناگواری که پیش آمد سلمان عالم دیر را در بیابان گم کرد. دو مرد عرب از قبیله بنی کلب رسیدند، سلمان را اسیر کرده و بر شتر سوار کردند و به مدینه آوردند و او را به زنی از قبیله «جهینه» فروختند!



سلمان و غلام دیگر آن زن به نوبت روزها گله او را به چرا می بردند، سلمان در این مدت مبلغی پول جمع آوری کرد و انتظار بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را می کشید، در یکی از روزها که مشغول چرانیدن گله بود رفیقش رسید و گفت: خبر داری امروز شخصی وارد مدینه شده و تصور می کند پیامبر و فرستاده خدا است؟! سلمان به رفیقش گفت: تو اینجا باش تا من بازگردم.

سلمان محمدی پس از رحلت پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله)، جزو معدود کسانی بود که از راه حق منحرف نشد و در شمار معتقدان به امامت حضرت علی (علیه السلام) قرار گرفت. او در خلافت عمر بن خطاب به حکومت مدائن منصوب شد، ولی هیچ گاه از حقوق بیت المال برای خود چیزی برنداشت و همه آن را صدقه می داد و برای امرار معاش زنیل می بافت

- سه آزمون از پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله)

سلمان وارد شهر شد، در جلسه پیامبر حضور پیدا کرد، اطراف پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) می چرخید و منتظر بود پیراهن پیامبر (صلی الله علیه وآله) کنار برود و نشانه مخصوص را در شانه او مشاهده کند. پیامبر (صلی الله علیه وآله) متوجه خواسته او شد، لباس را کنار زد، سلمان نشانه مزبور یعنی اولین نشانه را یافت، سپس به بازار رفت، گوسفند و مقداری نان خرید و خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آورد، پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: چیست؟ سلمان پاسخ داد: صدقه است، پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: من به آنها احتیاج ندارم به مسلمانان فقیر ده تامصرف کنند.

سلمان بار دیگر به بازار رفت، مقداری گوشت و نان خرید و خدمت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) آورد.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) پرسید: این چیست؟ سلمان پاسخ داد: هدیه است، پیامبر فرمود: بنشین.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و تمام حضار از آن هدیه خوردند، مطلب بر سلمان آشکار شد، زیرا هر سه نشانه خود را یافته بود.

در این میان سلمان راجع به دوستان و رفیق و راهبان دیر موصل سخن به میان آورد و نماز، روزه و ایمان آنها به پیامبر (صلی الله علیه وآله) و انتظار کشیدن بعثت وی را شرح داد، کسی از حاضران به سلمان گفت: آنها اهل دوزخند! این سخن بر سلمان گران آمد، زیرا او یقین داشت اگر آنها پیامبر را درک می کردند از او پیروی می کردند.



در اینجا بود که آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^{۱۵۹} بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) نازل شد و اعلام شد آن‌ها که به ادیان حق ایمان حقیقی داشته‌اند و پیغمبر اسلام را درک نکرده‌اند، دارای اجر و پاداش مومنان خواهند بود.

دانشمندان شیعه و دفاع از ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

مناظرات و دفاع علمای شیعه از ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فراوان است که یکی را در اینجا می‌آوریم:

مناظره شیخ مفید با قاضی عبدالجبار

یکی از علمای برجسته شیعه، محمد بن محمد بن نعمان، معروف به شیخ مفید است. وی در ۱۱ ذی‌قعدة سال ۱۳۳۶ یا ۳۳۸ هجری قمری در روستای سوبقه از توابع عکبر^{۱۶۰} به دنیا آمد. او همراه پدرش که معلم بود، به بغداد آمد و به ادامه تحصیل پرداخت، تا این که از علمای بزرگ شیعه! و مورد قبول همه فرقه‌های مسلمانان شد. علامه حلی درباره شیخ مفید می‌گوید: او از بزرگترین مشایخ شیعه و رئیس و استاد آنها است، هر که پس از او آمد از علم او بهره‌مند شده است.^{۱۶۱}

ابن کثیر شامی در کتاب «البدایة و النهایة» می‌گوید: شیخ مفید بزرگ شیعه و مصنف و مدافع ایشان بود، در مجلس درس او، بسیاری از علمای مذاهب گوناگون، شرکت می‌کردند.^{۱۶۲}

شیخ مفید در شب جمعه سوم رمضان سال ۴۱۳ هجری قمری در بغداد درگذشت و قبر شریفش در کاظمین، کنار قبر امام جواد (علیه السلام)، مزار مسلمانان است. شیخ مفید در فن مناظره بسیار قوی بود، پاره‌ای از مناظرات پرمحتوا و مستدل او در کتاب‌ها نقل شده در اینجا به ذکر یکی از آن مناظرات که به قول بعضی، به خاطر همان مناظره لقب شیخ مفید به او داده شد، می‌آوریم:

۱۵۹ - سوره بقره، آیه ۶۲

۱۶۰ - ده فرسخی شمال بغداد

۱۶۱ - رجال نجاشی، ص ۳۱۱.

۱۶۲ - البدایة و النهایة، ج ۱۲، ص ۱۵.



در عصر شیخ مفید یکی از علمای بزرگ اهل تسنن به نام قاضی عبدالجبار، در بغداد مجلس درسی داشت . روزی قاضی عبدالجبار، در مجلس درس خود نشسته بود.

شاگردانش از سنی و شیعه حاضر بودند، در آن روز شیخ مفید نیز به آن مجلس وارد شد و کنار در نشست ، قاضی تا آن روز شیخ مفید را ندیده بود، ولی وصفش را شنیده بود.

پس از لحظه ای، شیخ مفید به قاضی رو کرد و گفت: آیا اجازه می دهی در حضور این دانشمندان سؤالی از شما بکنم؟ قاضی گفت: بپرس!

شیخ مفید فرمود: حدیثی که شیعیان روایت کنند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در صحرای غدیر، درباره علی (علیه السلام) فرمود: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ**؛ آیا صحیح است و یا این که شیعه آن را به دروغ ساخته است؟ قاضی گفت: این روایت صحیح است.

شیخ مفید فرمود: منظور از کلمه «مولی» در این روایت چیست؟

قاضی گفت: منظور، آقایی و اولویت است.

شیخ مفید فرمود: اگر چنین است پس طبق فرموده پیامبر (صلی الله علیه و آله)، علی (علیه السلام) آقایی و اولویت بر دیگران دارد، بنابراین، این همه اختلاف و دشمنی ها بین شیعه و سنی برای چیست؟

قاضی گفت: ای برادر! این حدیث «غدیر» روایت است ولی خلافت «ابوبکر» درایت است و امری مسلم است و آدم عاقل به خاطر یک روایت، درایت را ترک نمی کند!!

شیخ مفید فرمود: شما درباره این حدیث چه می گوئید که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در شأن علی (علیه السلام) فرمود: **يَا**

عَلِيُّ حَرْبُكَ حَرْبِي وَ سَلْمُكَ سَلْمِي؛ ای علی جنگ تو جنگ من است و صلح تو صلح من است؟

قاضی گفت: این حدیث صحیح است.

شیخ مفید فرمود: بنابراین آنان که جنگ جمل را به راه انداختند، مانند طلحه و زبیر و عایشه و... و با علی (علیه السلام) جنگیدند، طبق حدیث فوق و اعتراف شما به صحت آن باید کافر باشند؟

قاضی گفت: ای برادر! آنها توبه کردند.

شیخ مفید فرمود: جنگ جمل، درایت و قطعی است ولی در این که پدید آورندگان جنگ توبه کرده اند، روایت و شنیدنی است و به گفته تو نباید درایت را فدای روایت کرد و مرد عاقل به خاطر روایت، درایت را ترک نمی کند.



قاضی در پاسخ این سؤال فرمودند، پس از ساعتی درنگ سرش را بلند کرد و گفت: تو کیستی؟
 شیخ مفید فرمود: من خادم شما محمد بن محمد بن نعمان هستم.

قاضی همان لحظه برخاست و دست شیخ مفید را گرفت و بر جای خود نشاند و به او گفت: أَنْتَ الْمُفِيدُ حَقًّا.
 علمای مجلس از رفتار قاضی رنجیده خاطر شدند و مهمه کردند قاضی به آنها گفت: من در پاسخ این شیخ
 درمانده شدم، اگر هر یک از شما پاسخی دارد برخیزد و بیان کند.
 هیچ کس برنخواست، به این ترتیب شیخ مفید پیروز شد و لقب مفید برای او بر سر زبان ها مردم افتاد.^{۱۶۳}

۱۴ حدیث از دریای نور علوی

- ۱- قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): أَطْرُقُوا أَهَالِيكُمْ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمُعَةً بِشَيْءٍ مِنَ الْفَاكِهَةِ، كَيْ يَفْرَحُوا بِالْجُمُعَةِ.^{۱۶۴}
 فرمود: در هر شب جمعه همراه با مقداری میوه - یا شیرینی، ... - بر اهل منزل و خانواده خود وارد شوید تا
 موجب شادمانی آن ها در جمعه گردد.
- ۲- قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): أَلُّسَانُ سُبُعٍ إِنْ حُلِّيَ عَنْهُ عَقْرَ.^{۱۶۵} فرمود: زبان، همچون درنده ای است که اگر
 آزاد باشد زخم و جراحت (سختی به جسم و ایمان) خواهد زد.
- ۳- قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ دَلِيلٌ عَلَى ضَعْفِ عَقْلِهِ.^{۱۶۶} فرمود: فخر کردن انسان به
 خودش، نشانه کم عقلی او می باشد.
- ۴- لَوْ لَا الدِّينُ وَ التَّقَى، لَكُنْتُ أَدْهَى الْعَرَبِ.^{۱۶۷} فرمود: چنانچه دین داری و تقوای الهی نمی بود، هر
 آینه سیاستمدارترین افراد بودم - ولی دین و تقوا مانع سیاست بازی می شود.
- ۵- قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): يَا مَعْشَرَ الْفِتْيَانِ، حَصِّنُوا أَعْرَاضَكُمْ بِالْأَدَبِ وَ دِينَكُمْ بِالْعِلْمِ؛^{۱۶۸} ای جوانان!
 آبرویتان را با ادب و دینتان را با دانش حفظ کنید.

۱۶۳ - مجالس المومنین، ج ۱، ص ۲۰۰ و ۲۰۱.

۱۶۴ - بحار الأنوار ج ۱۰۱، ص ۷۳، ح ۲۴

۱۶۵ - شرح نهج البلاغه ابن عبده: ج ۳، ص ۱۶۵

۱۶۶ - اصول کافی: ج ۱، ص ۲۷

۱۶۷ - أعيان الشيعة: ج ۱، ص ۳۵۰

۱۶۸ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۰.



۶- قال (عليه السلام): مَنْ حَذَرَكَ كَمَنْ بَشَّرَكَ؛ هر که تو را بترساند به سان کسی است که تو را مژده دهد. (یعنی کسی که شما را از آتش بهشت می ترساند مانند کسی است که شما را بشارت به بهشت می دهد، دوست آن است که بگریاند، دشمن آن است که بخنداند)^{۱۶۹}

۷- قال (عليه السلام): مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ.^{۱۷۰} هر که ما بین خود و خدا اصلاح کند، خداوند ما بین او و مردم را اصلاح نماید.

۸- قال (عليه السلام): مَنْ أَصْلَحَ سَرِيرَتَهُ أَصْلَحَ اللَّهُ عَلَانِيَتَهُ وَ مَنْ عَمِلَ لِدِينِهِ كَفَاهُ اللَّهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ وَ مَنْ أَحْسَنَ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ كَفَاهُ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ؛^{۱۷۱} هر کس باطن خود را اصلاح کند، خداوند ظاهر او را بیاراید، و هر کس برای دینش کار کند، خداوند دنیای او را کفایت کند، و هر کس ما بین خود و خدا را نیکو گرداند، خداوند بین او و مردم را نیکو سازد.

۹- قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): إِغْتَنِمُوا الدُّعَاءَ عِنْدَ خَمْسَةِ مَوَاطِنَ: عِنْدَ قِرَائَةِ الْقُرْآنِ، وَ عِنْدَ الْأَذَانِ، وَ عِنْدَ نُزُولِ الْعَيْثِ، وَ عِنْدَ التَّقَاءِ الصَّغِيرِ لِلشَّهَادَةِ، وَ عِنْدَ دَعْوَةِ الْمَظْلُومِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ لَهَا حِجَابٌ دُونَ الْعَرْشِ.^{۱۷۲}
حضرت امیر المومنین امام علی (علیه السلام) فرمود: پنج موقع را برای دعا و حاجت خواستن غنیمت شمارید: موقع تلاوت قرآن، موقع اذان، موقع بارش باران، موقع جنگ و جهاد - فی سبیل الله - موقع ناراحتی و آه کشیدن مظلوم. در چنین موقعیت ها مانعی برای استجاب دعا نیست.

۱۰- قال (عليه السلام): جُلُوسُ سَاعَةٍ عِنْدَ الْعُلَمَاءِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ عِبَادَةِ أَلْفِ سَنَةٍ، وَ النَّظَرُ إِلَيَّ الْعَالِمِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الْإِعْتِكَافِ فِي بَيْتِ اللَّهِ، وَ زِيَارَةُ الْعُلَمَاءِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ سَبْعِينَ طَوَافًا حَوْلَ الْبَيْتِ، وَ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ حَجَّةً وَ عُمْرَةً مَبْرُورَةً مَقْبُولَةً، وَ رَفَعَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ

۱۶۹- امتثال و حکم دهخدا، ج ۲، ص ۸۳۶.

۱۷۰- صبحی صالح، نهج البلاغه، نشر دارالهجره، کلمات قصار ۸۹، ص ۴۸۳

۱۷۱- صبحی صالح، نهج البلاغه، نشر دارالهجره، کلمات قصار ۴۲۳، ص ۵۵۶

۱۷۲- آمالی صدوق: ص ۹۷، بحار الأنوار: ج ۹۰، ص ۳۴۳، ح ۱.



سَبْعِينَ دَرَجَةً، وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ الرَّحْمَةَ، وَ شَهِدَتْ لَهُ الْمَلَائِكَةُ: أَنَّ الْجَنَّةَ وَ جَبَّتْ لَهُ. ١٧٣ فرمود:

یک ساعت در محضر علماء نشستند - که انسان را به مبدأ و معاد آشنا سازند - از هزار سال عبادت نزد خداوند محبوب تر خواهد بود. توجّه و نگاه به عالم از اعتکاف و یک سال عبادت - مستحبّی - در خانه خدا بهتر است. زیارت و دیدار علماء، نزد خداوند از هفتاد مرتبه طواف اطراف کعبه محبوب تر خواهد بود، و نیز افضل از هفتاد حجّ و عمره قبول شده می باشد. همچنین خداوند او را هفتاد مرحله ترفیع درجه می دهد و رحمت و برکت خود را بر او نازل می گرداند، و ملائکه شهادت می دهند به این که او اهل بهشت است.

۱۱- قال (عليه السلام): لا خَيْرَ فِي الدُّنْيَا إِلَّا لِرَجُلَيْنِ: رَجُلٌ يَزِدُّهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ إِحْسَانًا، وَ رَجُلٌ

يَتَدَارَكُ ذَنْبَهُ بِالتَّوْبَةِ، وَ أَنَّى لَهُ بِالتَّوْبَةِ، وَاللَّهُ لَوْ سَجَدَ حَتَّى يَنْقَطِعَ عُنُقُهُ مَا قَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ إِلَّا

بِوَلَايَتِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ. ١٧٤ فرمود: خیر و خوبی در دنیا وجود ندارد مگر برای دو دسته: دسته اول آنان که

سعی نمایند در هر روز، نسبت به گذشته کار بهتری انجام دهند. دسته دوم آنان که نسبت به خطاها و گناهان گذشته خود پشیمان و سرافکنده گردند و توبه نمایند، و توبه کسی پذیرفته نیست مگر آن که با اعتقاد بر ولایت ما اهل بیت عصمت و طهارت باشد.

۱۲- قال (عليه السلام): يَا كُمَيْلُ، قُلِ الْحَقَّ عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَوَادِدِ الْمُتَّقِينَ، وَاهْجُرِ الْفَاسِقِينَ، وَجَانِبِ

الْمُنَافِقِينَ، وَلَا تُصَاحِبِ الْخَائِنِينَ. ١٧٥ فرمود: در هر حالی حق را بگو و مدافع آن باش، دوستی و

معشرت با پرهیزگاران را ادامه ده، و از فاسقین و معصیت کاران کناره گیری کن، و از منافقان دوری و فرار کن، و با خیانتکاران همراهی و هم نشینی منما.

۱۳- قال (عليه السلام): لَا يَنْبَغِي لِلْعَبْدِ أَنْ يَثِقَ بِخَصْلَتَيْنِ: الْعَافِيَةِ وَ الْغَنَى، بَيْنَمَا تَرَاهُ مُعَافًا إِذْ سَقُمَ، وَ

بَيْنَمَا تَرَاهُ غَنِيًّا إِذْ افْتَقَرَ. ١٧٦ فرمود: سزاوار نیست که بنده خدا، در دوران زندگی به دو خصوصیت اعتماد

۱۷۳ - عدّه الذّاعی: ص ۷۵، س ۸، بحار الأنوار: ج ۱، ص ۲۰۵، ح ۳۳

۱۷۴ - وسائل الشیعه: ج ۱۶ ص ۷۶ ح ۵

۱۷۵ - تحف العقول: ص ۱۲۰، بحار الأنوار: ج ۷۷، ص ۲۷۱، ح ۱.

۱۷۶ - بحار الأنوار: ج ۶۹، ص ۶۸، س ۲، ضمن ح ۲۸



کند و به آن دل بسته باشد: یکی عافیت و تندرستی و دیگری ثروت و بی نیازی است. زیرا چه بسا در حال صحت و سلامتی می باشد ولی ناگهان انواع مریضی ها بر او عارض می گردد و یا آن که در موقعیت و امکانات خوبی است، ناگهان فقیر و بیچاره می شود، - پس بدانیم که دنیا و تمام امکانات آن بی ارزش و بی وفا خواهد بود و تنها عمل صالح مفید و سودبخش می باشد .

۱۴- قال(عليه السلام): الْعِلْمُ وَرِاثَةُ كَرِيمَةٍ، وَ الْأَدَبُ حُلُّ حِسَانٍ، وَ الْفِكْرَةُ مِرْآةٌ صَافِيَةٌ، وَ الْأَعْتِدَارُ مُنْذِرٌ نَاصِحٌ، وَ كَفَى بِكَ أَدَبًا تَرَكُّكَ مَا كَرِهْتَهُ مِنْ غَيْرِكَ.^{۱۷۷} فرمود: علم؛ ارثیه ای با ارزش و ادب؛ زیوری نیکو، و اندیشه؛ آئینه ای صاف، و پوزش خواستن؛ هشدار دهنده ای دلسوز خواهد بود. و برای با ادب بودن همین بس که آنچه برای خود دوست نداری، در حق دیگران روا نداشته باشی.

مروری بر زندگانی سید رضی (ره)

عصر طلایی تمدن اسلامی

قرن چهارم هجری را باید «عصر طلایی تاریخ تمدن اسلامی» نامید؛ عصری که با وضع جدید سیاسی اجتماعی در زمان خلفای عباسی و قدرت یافتن جریان های شیعی دیلمیان و آل بویه و تضارب افکار و اندیشه های سیاسی و اجتماعی، اوضاع جدیدی برای ارائه آثار و اندیشه ها فراهم شد؛ عصری که در مرکز خلافت اسلامی «بغداد» اندیشمندان بزرگ - اعم از شیعی و سنی و زیدی و اسماعیلی و حتی متفکران اقوام و ملل مختلف غیر مسلمان - در زمینه های مختلف علوم و فنون به عرضه دیدگاهها و نظریات خود پرداختند و آثار بدیعی را پدید آوردند و برای آیندگان به یادگار نهادند. مرحوم سید رضی در چنین عصری به دنیا آمد .

زادگاه و خانواده

نام سید رضی «محمد» کنیه اش «ابوالحسن» ملقب به «سید رضی» یا «شریف رضی» بود که در سال ۳۵۹ ق. در بغداد به دنیا آمد و در سال ۴۰۶ ق. در سن ۴۷ سالگی از دنیا رحلت فرمود .

۱۷۷- أمالی طوسی : ج ۱، ص ۱۱۴ ح ۲۹، بحار الأنوار: ج ۱، ص ۱۶۹ ح



خاندان سید رضی یکی از خاندان‌های بزرگ علمی و دینی و پارسای شیعه امامیه است که نسبش به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امیر المؤمنین (علیه السلام) و فاطمه زهرا (سلام الله علیها) می‌رسد .

وی از جانب پدر با پنج واسطه به حضرت موسی بن جعفر امام هفتم (علیه السلام) می‌رسد به همین جهت او را موسوی نیز می‌خوانند و از جانب مادر به امام حسین (علیه السلام) منتسب می‌شود از این رو او را «ذو الحسین» نیز می‌گویند، که خود در جاهای مختلف از جمله در اشعار خود به اجداد و به حسب و نسب خویش افتخار می‌کند .

پدر

پدر سید رضی «حسین بن احمد» معروف به «طاهر ذوالمنقب» شخصیتی بزرگ داشت و مردی بلند آوازه بود و به عنوان نامی‌ترین شخصیت علوی بارها به منصب «نقابت»^{۱۷۸} دودمان ابوطالب در بغداد منصوب شد. عضد الدوله دیلمی هنگامی که وارد بغداد شد، چون نفوذ او را در میان شیعیان دید از وی ترسید از این رو دستگیرش کرد و به قلعه فارس (شیراز) فرستاد و در آنجا به زندان افکند .

حسین ابن احمد که به «ابو احمد» مکنّا بود هفت سال، یعنی تا پایان عمر عضدالدوله در زندان ماند، تا اینکه پس از مرگ او، فرزندش «شرف الدوله» - که حاکم کرمان بود - در راه سفر به بغداد، ابو احمد را از زندان آزاد کرد و با خود به بغداد برد.^{۱۷۹}

سید رضی پدرش را بسیار دوست می‌داشت، در مدت هفت سالی که پدرش در زندان بود، در فراق وی آرام نداشت. او - که در آن ایام چهارده سال بیشتر نداشت - قصیده‌ای غرّاً در هجران پدر سرود و برای وی به زندان شیراز فرستاد؛ قصیده‌ای که دل هر خواننده‌ای را می‌لرزاند و هر چشمی را می‌گریاند .

ابوالفرج ابن جوزی در تاریخ خود، به هنگام نقل حوادث سال ۳۶۹ ق. می‌نویسد: از حوادث این سال بازداشت شریف ابو احمد حسین بن موسی، در ماه صفر است او را به اتهام واهی دستگیر کردند.^{۱۸۰}

استاد حجت الاسلام والمسلمین علی دوانی در مقاله خود (سید رضی مؤلف نهج البلاغه) پس از نقل کلام ابن جوزی می‌نویسد: باید دانست با اینکه عضد الدوله شیعه - شیعه زیدی یا امامی - بود و می‌بایست با بزرگان شیعه

۱۷۸ - سرپرستی علویان و سادات

۱۷۹ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۱ .

۱۸۰ - منتظم ابن جوزی، ج ۷، ص ۹۸



همراهی و مدارا می‌کرد، دست به چنین جنایتی زد! او و دیگر سلاطین و خلفا و امرا و سیاستمداران، مصلحت کار خود را بر هر مصلحتی مقدم می‌داشتند، چرا که از قدیم گفته‌اند: «الملک عقیم».^{۱۸۱}

ابو احمد در اواخر عمر نایبنا شد و در سن ۹۷ سالگی دار فانی را وداع گفت .

مادر

مادر سید رضی بانویی علوی و همنام جدّه‌اش فاطمه زهرا - سلام الله علیها - و بانویی با شخصیت، دانشمند و بافضیلت بود .

گویند: شیخ مفید، سرآمد فقهای شیعه کتاب «احکام النساء» را برای او تألیف کرده است. ایشان در مقدمه این کتاب می‌نویسد: من از سیده جلیله فاضله اطلاع یافتم که مایل به تدوین کتابی هستند مشتمل بر همه احکامی که مکلفین محتاج به آن هستند، و مخصوصاً زنان باید از آن آگاه باشند. او علاقه خود را برای تألیف این کتاب به من اطلاع داده است...^{۱۸۲}

ابن ابی الحدید در مقدمه شرح نهج البلاغه خویش در ارتباط با عظمت و مقام رفیع این بانوی فاضل و دو فرزند برومند و شایسته‌اش، محمد و علی - که بعداً به «سید رضی» و «سعید مرتضی» شهرت یافتند - به نقل از دانشمند و فقیه مشهور شیعه سید فخار موسوی حلّی می‌نویسد:

شبی شیخ مفید در خواب دیدند: حضرت زهرا (سلام الله علیها)، دختر گرامی پیامبر (صلی الله علیه و آله)، دست امام حسن و امام حسین را گرفته نزد وی آوردند و پس از سلام به شیخ فرمودند: این دو پسر من هستند به آنها علم فقه و احکام دین بیاموز!

شیخ مفید پس از بیداری در شگفتی ماند که این چه خوابی بود! فردای آن شب که شیخ مفید طبق معمول در «مسجد براتا» واقع در محله شیعه نشین کرخ بغداد نشسته بودند و شروع به تدریس نمودند، ناگهان دیدند، بانویی با کمال وقار، در حالی که دست دو کودک خود را در دست دارد وارد شد و به شیخ سلام کرد و گفت: من همسر طاهر ذوالمناب هستم، و این دو کودک فرزند من هستند، آنها را نزد شما آورده‌ام تا علم فقه و احکام دینی را به آنها بیاموزی! شیخ بزرگوار و مرجع عالی‌قدر شیعه از آن خواب و این تعبیر در شگفت ماند و در دم گریست .

۱۸۱ - نهج البلاغه و گردآورنده آن، بنیاد نهج البلاغه، ص ۲۰.

۱۸۲ - مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۵۱۶.



سپس به احترام آن بانوی بزرگوار و آن دو کودک پاک سرشت، شیخ از جای برخاست و به مادرشان سلام کرد و خواب خود را برای آنها نقل نمود. آن گاه با کمال اشتیاق تعلیم و تربیت آنها را به عهده گرفته و در ارتقای آنها به مدارج عالی علمی و عملی همت گماشت، تا آنکه آن دو برادر از نوابغ بزرگ و علمای نامدار عصر شدند.^{۱۸۳}

این بانوی با فضیلت و فداکار در وضعیتی که پدر خانواده به مشاغل اجتماعی داشت و بعد که در زندان و تبعید گرفتار بود، به سرپرستی و تربیت این دو فرزند شایسته با نظری بلند و همتی عالی همت گماشت و برای رشد و شکوفایی استعدادهای آنان از هیچ کوششی فروگذار نکرد از این رو، طبیعی است که سید رضی^(ره) مادر خود را بسیار دوست داشته باشد، و پس از فوت مادر برای وی مرثیه سرایی کند. سید رضی در رثای مادر خویش مرثیه‌ای تاریخی سروده که بیش از آنکه نوحه‌گری در فقدان مادر باشد، خصلت‌های نیک و صفات ارزشمند و برجسته وی را در آن برشمرده است؛ بیتی از آن قصیده بدین شکل است :

لوكان مثلک کلّ امّ برّة غنی البنون بها عن الآباء؛ اگر همه مادران چون تو نیکوکار بودند - فرزندان از پدران بی‌نیاز می‌شدند.

این بانوی بزرگوار در ذوالحجّه سال ۳۸۵ ق. از دنیا رفت، زمانی که از عمر سید رضی ۲۶ سال بیشتر نگذشته بود.

برادر

علی، علم الهدی، ملقب به «سید مرتضی» برادر بزرگ سید رضی که چهار سال از او بزرگ‌تر بود، یکی از افتخارات جهان تشیع و از فقیهان برجسته قرن چهارم هجری است. نجاشی معاصر وی (متوفای سال ۴۵۰ قمری) - که هم عصر سید مرتضی است و هر دو نزد شیخ مفید درس می‌خوانده‌اند - درباره وی می‌نویسد :

علمی را فراگرفت که هیچ کس در زمان وی به پایه او نرسید؛ احادیث بسیاری از استادان فن استماع نمود. عالم، متکلم، ادیب و شاعر بود و در علم دین و دنیا جایگاهی بس بزرگ داشت و کتاب‌ها تصنیف کرد... در سال ۴۳۶ ق. وفات یافت و فرزندش بر او نماز گذارد و در خانه‌اش دفن شد، من و شریف ابوعلی جعفری و سالار بن عبد العزیز او را غسل دادیم.^{۱۸۴}

۱۸۳ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۴۱.

۱۸۴ - رجال نجاشی، ص ۱۹۲.



شاگرد عالی قدرش شیخ طوسی،^{۱۸۵} پس از ذکر نام و نسب و اجداد وی، می نویسد:

کنیه اش «ابوالقاسم» و لقبش «علم الهدی» و «الاجل المرتضی» است. در علوم بسیاری یگانه روزگار بود. تمام دانشمندان درباره فضل او اتفاق دارند در دانش هایی مانند علم کلام و فقه و اصول و ادب و نحو و شعر و معانی و لغت و جز آن بر همه کس تقدم داشت. دیوان شعری دارد که مشتمل بر بیست هزار بیت است.^{۱۸۶}

جایگاه علمی و اساتید

چنانکه یادآور شدیم، سید رضی همواره با برادر بزرگش سید مرتضی از خردسالی به فراگیری علوم و فنون متداول عصر پرداخت. علم نحو و دستور زبان عربی را نزد «سیرافی»، علم فقه و احکام دینی را نزد «شیخ مفید»، علم حدیث را نزد «محمد بن عمران مرزبانی» و «ابوموسی تلُعکبری» و ابوابی از فقه را نزد «محمد بن خوارزمی» آموخت؛ چنانکه علم قرائت قرآن را با همه روایاتش نزد «ابوحفص، عمر بن ابراهیم کنانی» و شرح اصول خمس را نزد «قاضی عبدالجبار معتزلی» - که هر یک در رشته خود از سرآمد اساتید فن بودند - فرا گرفت. همان طور که در پاره ای از علوم ادبی را از «ابوالفتوح ابن جنی»^{۱۸۷} و قسمتی از فنون بلاغت و آیین سخنوری را از «ابن نباته» خطیب بهره برد.

سید رضی^(ره) از هفده سالگی به تدریس و تألیف علمی که آموخته بود پرداخت. وی، در فراگیری علوم و فنون بسیار حریص بود و از هر کس که می توانست بهره مند شود، خودداری نمی کرد و در این خصوص میان شیعه و سنی و مسلمان و کافر فرق نمی گذاشت.

سعه صدر و آزاد اندیشی

یکی از ویژگی های سید رضی که از میان دیگر صفات برجسته او ستودنی است، سعه صدر و آزاد اندیشی اوست. وی با اینکه یکی از بزرگان و علمای نامدار شیعه و از متعبدترین و محکم ترین افراد به مذهب و مرام اهل بیت - علیهم السلام - به شمار می آمد، در عین حال در زمان خود با دانشمندان و شعرا و علمای مذاهب مختلف و ادیان

۱۸۵ - متوفا به سال ۴۶۰ ق

۱۸۶ - رک: نهج البلاغه و گردآورنده آن، ص ۳۰ - ۳۴. در این کتاب نظر برخی از بزرگان درباره سید مرتضی (ره) آورده شده است.

۱۸۷ - نحوی معروف



متفاوت مرادده و مذاکره داشت و با احترام بزرگی از آنان یاد می‌کرد. یکی از دوستان بسیار صمیمی سید رضی، «ابو اسحاق صابی» (منشی آل بویه در بغداد) بود. ابو اسحاق از فرقه «صابئین» (یعنی ستاره‌پرست) بود، اما به عقاید مسلمانان احترام فراوان می‌گذاشت و در نوشته‌های خود از آیات قرآن بهره می‌برد و حتی در ماه رمضان با گرفتن روزه با مسلمانان همراهی می‌نمود.

عز الدَّوْلَةُ ديلمی، پسر معز الدوله تلاش فراوان کرد که وی اسلام را بپذیرد اما وی نپذیرفت ابن ندیم می‌نویسد: ابو اسحاق صابی نویسنده‌ای چیره‌دست و شاعر و عالم به هندسه بود؛ اما بیشتر به نویسندگی و فن بلاغت و شعر شهرت داشت. او کتاب شعری دارد که به هزار ورق می‌رسد، با شریف رضی مراسلات و مکاتبه‌هایی داشته که در سه مجلد گردآوری شده است.^{۱۸۸}

چنانکه پس از این نیز ملاحظه خواهید فرمود یکی از تألیفات سید رضی کتاب «مختار شعر ابواسحاق الصابی» است که در آن گزیده‌ای از اشعار ابواسحاق را گردآوری کرده است.

از سوی دیگر، عموم مورخین و شرح حال نگاران نوشته‌اند: هنگامی که ابو اسحاق وفات یافت سید رضی قصیده‌ای بسیار عالی و غم‌انگیز در رثای وی سرود که مطلع آن این است: **أَرَأَيْتَ مَنْ حَمَلُوا عَلَى الْأَعْوَادِ؟! أَرَأَيْتَ كَيْفَ خَبَا ضِيَاءُ النَّادِي .** آیا می‌دانید چه کسی را بر این چوب‌ها بر دوش می‌بردند؟! آیا می‌دانید چگونه چراغ محفل ما به خاموش گرایید؟

گویا برخی از مردم سید رضی را سرزنش می‌کردند که فردی از دودمان پیامبر برای فردی کافر مرثیه می‌گوید؟! او در پاسخ آنان می‌گفت: من فضل و کمال او راستودم نه بدنش را.

سید رضی حتی پس از وفات ابو اسحاق نیز شرط رفاقت را از دست نمی‌دهد و گاهی که بر مقبره ابو اسحاق می‌گذرد. قبر او را در مرثیه‌ای که مطلع آن چنین است، مورد گفتگو قرار می‌دهد: **لَوْلَا يَذُمُّ الرِّكْبُ عِنْدَكَ مَوْقِفِي حَيِّتُ قَبْرِكَ يَا أَبَا إِسْحَاقٍ؛** اگر کاروانیان توقف مرا در نزد تو نکوهش نمی‌کردند ای ابواسحاق، با صدای بلند بر قبرت درود می‌فرستادم.



نمونه دیگر از سعه صدر و آزاد منشی مرحوم سید رضی، رفتار او با «مهیاری دیلمی» مجوسی است که برای کسب دانش به بغداد آمده بود و در معاشرت با سید رضی مسلمان شد و در سلک شاگردان وی درآمد. مهیار که پس از مسلمان شدن کنیه ابو الحسن را بر خود نهاد و به «ابوالحسن مهیار دیلمی» معروف گشت؛ در نیمه اول قرن پنجم هجری، از نامدارترین شاعران عصر به شمار آمد: قصاید و مراثی مهیار دیلمی درباره ائمه اطهار (علیهم السلام) در دیوان وی موجود است و از شاهکارهای ادبیات عرب به شمار می‌رود.

ابن خلکان در شرح حال وی می‌نویسد:

او مجوسی بود و مسلمان شد. گفته می‌شود اسلام آوردن وی به دست سید رضی بود؛ چون سید رضی استاد او بود و مهیار نزد وی در شعر به کمال رسید. او شاعری بزرگ و بر تمام شاعران عصر خویش مقدم بود، دیوان شعر او بزرگ و در چهار مجلد است.^{۱۸۹}

دانش دوستی و شاگردپروزی

مرحوم سید رضی شخصیتی بسیار دانش دوست و شاگردپرور بود. در زمان کوتاه عمر خود علاوه بر خدمات علمی اجتماعی، مدرسه‌ای به نام «دار العلم» برای تربیت دانش پژوهان و طلاب در سطح عالی تأسیس نمود که تا آن زمان بی‌سابقه بود. در این مدرسه کتابخانه‌ای وجود داشت که از رشته‌های مختلف علوم در آن کتاب گردآوری شده بود و با اینکه سمت خزانه‌داری آن را به «ابو احمد عبد السلام بن حسین بصری» - که در علم «تقوم بلدان» (جغرافیا و شناخت چهره‌ها) بلند آوازه بود - سپرده بود؛ برای شخصیت دادن به طلاب کلیدهایی هم در اختیار آنان نهاده بود تا مستقیماً بتوانند از کتاب‌های مورد نیاز استفاده کنند.^{۱۹۰}

گویا حیات علمی این دار العلم پس از وفات وی با سرپرستی برادرش، سید مرتضی ادامه یافت و دانشمندان بزرگواری همچون شیخ الطایفه، شیخ طوسی فقیه و متفکر نامدار شیعه از این مدرسه برخاستند و به کمال رسیدند.

تألیفات

سید رضی^(ره) خود نیز در علوم اسلامی و ادب عرب استادی توانا بود، به گونه‌ای که آثار وی در ادب و تفسیر و

۱۸۹- ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۴، ص ۴۴۱.

۱۹۰- رک: نهج البلاغه و گردآورنده آ" ۱۰۶، به نقل از: کتاب کاخ دلاویز، ۵۸.



فقه و کلام و حدیث - آنچه از تطاول ایام مصون مانده و به دست ما رسیده - بیانگر فکر موج و اندیشه ژرف و مهارت و استادی اوست سید رضی شاعری استاد، نویسنده‌ای بلیغ و چیره‌دست و دانشمندی دین شناس و مؤلفی پرتوان بوده است، چنانکه در دوران زندگی خویش مناصب بزرگ و پرمسئولیتی نظیر «نقابت سادات علوی» و «نظارت بر دیوان مظالم» و «امارت حاج» را از سوی امرای آل بویه و تصویب خلیفه عباسی عهده‌دار بوده و با مسایل سیاسی اجتماعی و عرف جامعه آشنایی نزدیکی داشته است. سید رضی در حقیقت مرد دین و سیاست و علم و ادب به شمار می‌رفته و آثار و تألیفات به جای مانده از وی نیز گواه بر همین ابعاد شخصیت اوست. اکنون تألیفات وی را به اجمال از نظر می‌گذرانیم :

- ۱- خصائص الائمة: در اوایل جوانی تألیف کرده و اخیراً در قم منتشر شده است .
- ۲- مجازات الآثار النبویه: در عراق و مصر چاپ شده است .
- ۳- مجازات القرآن: به چاپ رسیده است .
- ۴- حقائق التأویل و دقائق التنزیل: در تفسیر قرآن مجید .
- ۵- الزیادات فی شعرا بی تمام .
- ۶- تعلیقه بر ایضاح ابو علی فارسی: در نحو و دستور زبان عرب .
- ۷- تعلیق خلاف الفقها: در فقه و احکام .
- ۸- الحجد من شعر ابن حجاج: گزیده‌ای از اشعار ابن حجاج، شاعر شیعی معاصر وی .
- ۹- الرسائل: مجموعه نامه‌های او به اسحاق صابی در سه مجلد .
- ۱۰- مختار شعر ابو اسحاق صابی: گزیده‌ای از اشعار ابو اسحاق .
- ۱۱- دیوان اشعار: به گفته عبد الملک ثعالبی، ادبی هم عصر وی، در چهار مجلد بوده است .
- ۱۲- نهج البلاغه: گزیده‌ای از خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار امیر المؤمنین (علیه السلام) که تاکنون میلیون‌ها نسخه از آن به چاپ رسیده است .



نهج البلاغه

از میان آثار و تألیفات مرحوم سید رضی ^(قدس سره) «نهج البلاغه» مشهورترین و ماندگارترین آنهاست که مؤلف محترم، آن را در سال ۴۰۰ هجری، یعنی شش سال پیش از وفات خود با استفاده از دانش وسیع و ذوق سرشار و گزینش نیکوی ادبی خود تألیف فرموده است .

ایشان با استفاده از کتابخانه شخصی خویش و کتابخانه برادر بزرگش سید مرتضی و کتابخانه شاپور ابن اردشیر، وزیر شیعی بهاء الدوله دیلمی - که نوشته‌اند دارای ده هزار جلد کتاب نفیس و منحصر به فرد بوده است - سخنان امیر المؤمنین ^(علیه السلام) را گردآوری کرده و در سه بخش «خطبه‌ها» و «نامه‌ها» و «کلمات قصار» سازمان داده است. سید رضی برای این مجموعه نام بسیار زیبایی «نهج البلاغه» (روش رسا سخن گفتن) را برگزیده‌اند .

«نهج البلاغه» به معنای راه روشن بلاغت و زیبایی همه جانبه سخن است . نهج البلاغه را «أخ القرآن» یعنی برادر قرآن نامیده‌اند.

همان طور که حقیقت حضرت امیرالمؤمنین ^(علیه السلام) ناشناخته مانده است ، حقیقت نهج البلاغه نیز ناشناخته مانده است و همان گونه که امیرالمؤمنین ^(علیه السلام) مظلوم است نهج البلاغه نیز با عظمت بسیارش مظلوم است .

بخش های تشکیل دهنده نهج البلاغه

مرحوم سید رضی، که سخنان امام ^(علیه السلام) را از کتاب های مختلف جمع آوری کرده است ، نهج البلاغه را در سه بخش تنظیم نموده است :

۱- خطبه ها، سخنرانی و فرمان های حضرت به تعداد ۲۹۳ و به شمارش دیگری ۲۴۱ خطبه .^{۱۹۱}

۲- نامه های حضرت به تعداد ۷۹ نامه .

۳- سخنان حکیمانه و کوتاه حضرت به تعداد ۴۸۰ سخن .

مسائل مطرح شده در کتاب شریف نهج البلاغه به طور کلی روی سه محور اساسی استوار است :

محور نخست : مسائل اعتقادی .

محور دوم : مسائل اجتماعی و سیاسی .

محور سوم : اخلاق و مسائل مختلف تربیتی .

۱۹۱- مسعودی در مروج الذهب ، ج ۲، ص ۴۳۱، تعداد خطبه هایی را که محفوظ مانده ۴۸۰ خطبه می داند.



امتیازات نهج البلاغه

هرچند در مورد امتیازات این کتاب شگفت و با عظمت، اظهار نظر مشکل است اما در یک نظر ابتدایی می توان چهار امتیاز اساسی برای نهج البلاغه برشمرد که عبارتند از:

۱- سخنان امام (علیه السلام) از نظر قواعد ادبی و لفظی و زیبایی همه جانبه سخن نزدیک به معجزه است. تاکنون سخن هیچ انسانی نتوانسته است به آن حد برسد، این امتیاز را دوست و دشمن بیان کرده اند. تاریخ عرب هیچ کلامی را سراغ ندارد که حتی تا اندازه ای به سخن امام (علیه السلام) نزدیک باشد. بر این اساس همان طور که قرآن معجزه قوی رسالت و نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، نهج البلاغه هم معجزه قوی امامت و ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است.

دانشمندان گفته اند: سخنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) از کلام خدا فروتر و از کلام مخلوق فراتر است. شاعران بزرگ و سخنوران نامدار عرب همواره در برابر نهج البلاغه تواضع و فروتنی داشتند و از آن با عظمت و بزرگی نام می بردند.

۲- سخنان حضرت دارای ابعاد بسیار و در هر بعدی یک شاهکار و معجزه است. این گونه سخن گفتن از انسان عادی محال است و در تاریخ هیچ نشانه ای از کسانی که شبیه به آن حضرت سخن گفته باشند وجود ندارد. نهج البلاغه ابعاد زیاد و متفاوتی دارد، هم یک کتاب موعظه و پند است، به طوری که پندهای آن بی نظیر است و نمونه ای در میان سخنان انسان های عادی برای آن یافت نمی شود و هم یک کتاب حماسه و نبرد است. مسایل جنگ و جهاد را به طوری بیان فرموده که گویی این سخنان از کسی است که تمام عمر خود را در جنگ بوده است و هم کتاب عرفان به معنای واقعی است، در مسائل روحی و عرفانی آن چنان در اوج خود مطرح شده است که عارفان نامدار جهان نیز از درک بسیاری از آن عاجزند.

همچنین نهج البلاغه یک کتاب کلامی است، به طوری که برخی از مطالب آن را باید متکلمان بزرگ پس از سالها تحقیق، تفسیر کنند. هم چنین است مسائل مختلف سیاسی، جهان شناسی، تاریخ، جامعه شناسی و مانند آن که در این کتاب شگفت مطرح شده است.

مرحوم سید رضی در مقدمه نهج البلاغه می نویسد: از عجایب شخصیت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، که منحصر به خود ایشان است و کسی با او در این ویژگی شریک نیست، این است که وقتی که انسان در آن بخش از سخنانش



که درباره زهد و موعظه است فکر می کند از یاد می برد که گوینده آن شخصیت اجتماعی عظیمی داشته و فرمان او همه جا معتبر بوده و شک نمی کند که این سخن از کسی است که جز زهد و کناره گیری چیزی را نمی شناسد و کاری را جز عبادت و ذکر ندارد، کسی باور نمی کند سخنانی که در زهد و موعظه تا این حد والاست و اوج گرفته است، از آن کسی است که در نبردگاه تا قلب دشمن فرو می رود، شمشیرش در اهتزاز است و آماده ربودن سر دشمن است، دلیران را به خاک می افکند و از دم تیغ او خون می چکد و در همین حال این شخص، زاهدترین زاهدان و عابدترین عابدان است.

۳- امتیاز سوم نهج البلاغه آن است که این کتاب بزرگ، پس از گذشت قرن ها هنوز نفوذ و تأثیر عجیب خود را در انسان ها دارد. هنوز هم شیرینی سخنان امام ^(علیه السلام) از کلمات نهج البلاغه موج می زند. نهج البلاغه گنجینه ای از داروهای معنوی است که درمان دردهای فراوان فردی و اجتماعی، حتی برای این عصر نیز هست. نهج البلاغه می تواند برای همه زمان ها رهبر فکری سالم و کاملی باشد، زیرا آنچه که در نهج البلاغه آمده است از علوم خداوند است که در روح با عظمت امیرالمؤمنین علی ^(علیه السلام) قرار داده شده است.

۴- در اثر گذشت زمان نه تنها کهنه و فرسوده و از دور خارج نمی شود، بلکه روز به روز، جوانتر، شادابتر، گویاتر، قدرتمندتر و قویتر می شود.

رَبُّهُمُ عَلِيمٌ مُّهِمٌّ



وزارت
آموزش و
تربیت عالی
و عالیتر

وزارت آموزش و پرورش
معاونت پرورشی و فرهنگی
اداره کل قرآن، عترت و نماز

